

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نباید که گلهای پرپر شوند

سید محمد ضیاء آبادی

ضیاءآبادی، محمّد، ۱۳۰۹.

نیاید که گلها پرپر شوند/ سیّد محمّد ضیاءآبادی.

تهران: مؤسسه بنیاد خیریه الزّهراء (ع) ۱۳۹۱.

۱۶۷ص.

978-600-170-034-7

۷۵۰۰ ریال

چاپ قبلی: مؤسسه بنیاد خیریه الزّهراء (ع) ۱۳۸۹.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

زنان در اسلام.

زنان -- مسائل اجتماعی و اخلاقی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام.

حجاب اسلامی

زنان -- وضع حقوقی و قوانین (فقه)

۱۳۹۱ ۹ن ۲/۳۰/۱۷۲ BP

۲۹۷/۲۳۱

۲۷۴۹۴۰۷

کتابخانه ملی ایران



نیاید که گلها پرپر شوند

مؤلف: سیّد محمّد ضیاءآبادی

ناشر: انتشارات بنیاد خیریه الزّهراء (ع)

چاپ اول: بهار ۱۳۹۱

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

شابک: ۷ - ۰۳۴ - ۱۷۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸

قیمت: ۷۵۰ تومان

لیتوگرافی: موعود

چاپخانه: غزال

نشانی: تهران - کارگر جنوبی - چهارراه لشکر - خیابان شهید معیری - کوچه

تلفن: ۵۵۳۸۰۵۳۴

ارجمند - پلاک ۴

چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه‌ی موارد ذیل برای دلسوختگان و علاقه‌مندان به گسترش معارف دینی با کسب مجوز کتبی از دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزّهراء (ع) بلامانع است.

(۱) در هر نوبت چاپ تعداد ۱۰ نسخه به نشانی انتشارات بنیاد خیریه الزّهراء (ع) ارسال شود.

(۲) هرگونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه‌ی دفتر امور فرهنگی می‌باشد.

(۳) مطالب فوق در هر نوبت چاپ درج شود.

(۴) قیمت متناسب با پشت جلد لحاظ گردد.

مقدمه ناشر ۸

فصل اوّل

نعمتی که ممکن است نقتت شود! ۱۳
 زن آرام بخش دل یا مایه‌ی اضطراب؟! ۱۶
 چه کسانی مصداق نَفَاقَاتِ فی الْعَقْدِ هستند؟ ۱۹
 دلدادگی به زن، نیروی اراده را تضعیف می‌کند ۲۱

فصل دوّم

حجاب زن، فرمان سعادت بخش و حکیمانه‌ی خداوند ۲۲
 مسموم شدن دل با نگاه شهوت آلود ۲۴
 کیفیت سخن گفتن زنان با مردان نامحرم! ۲۵
 امام علی علیه السلام و سلام نکردن به زنان جوان ۲۸
 فاصله گرفتن زنان از مردان در روابط اجتماعی ۳۲
 آیا این حکم مختصّ به همسران پیامبر است؟ ۳۵
 بهترین و بدترین صف در نماز جماعت! ۳۹

فصل سوّم

مسأله‌ی وجه و کفین زن! ۴۱
 زن و محرومیت او از فعالیت‌های اجتماعی! ۴۷
 فاصله‌ی ما با انقلاب اصیل فرهنگی ۴۹
 محیط خانه بهترین میدان فعالیت برای زن ۵۴

فصل چهارم

جهاد زن، نیکو شوهرداری! ۵۷
 تقسیم کار بین مرد و زن از نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله ۵۹
 زن شاخه‌ی ریحان، نه یک قهرمان! ۶۰

- تکرار عصر جاهلیت! ۶۳
- هشدار به بانوان مسلمان! ۶۵
- مرد، عهده‌دار تأمین معاش زن ۶۷
- مستثنا بودن موارد ضروری ۶۹

فصل پنجم

- بی‌حجابی زن، یک عامل مهم از عوامل تولید قساوت ۷۰
- دستور اسلام چه حکیمانه است ۷۳
- اسلام چه محیط پاکی می‌سازد! ۷۵
- سخنی با بانوان مسلمان! ۷۷
- روی سخن با کدام گروه از خانم‌هاست؟! ۷۸

فصل ششم

- هدف اصلی نگارنده ۸۱
- ارزش دین و حرمت قرآن تا چه حد است؟ ۸۳
- تذکر ۸۴
- قرآن دستور پوشش کامل می‌دهد ۸۵
- منظور از جلباب چیست؟ ۸۷
- پوشش کامل زن نشان عفاف و حصار امان است ۸۸
- لازم است بانوان مسلمان به مسئولیت قرآنی خود پی ببرند ۸۹
- ما از قرآن خیلی فاصله گرفته‌ایم! ۹۰

فصل هفتم

- قرآن چه می‌گوید و ما چه می‌کنیم؟ ۹۷
- نظر قرآن درباره‌ی پیرزنان ۱۰۲
- سرّ دستور توبه‌ی عمومی در ذیل آیه‌ی حجاب ۱۰۶
- تذکری راجع به استثنای محارم ۱۰۸
- احتیاط را از دست ندهید ۱۱۳
- تذکار ۱۱۴

فصل هشتم

- حضرت زینب کبری علیها السلام الگوی عفت و حجاب ۱۱۷
- حساسیت اسلام به حفظ فاصله از نامحرم ۱۱۹
- اتمام حجّت با بانوان محترم ۱۲۰

- ۱۲۴.....تأکید قرآن و اولیای دین بر حفظ عفاف زنان
- ۱۲۵.....وارونه رفتار کردن ما!
- ۱۲۶.....همسر فرعون! ولی مؤمن و استوار
- ۱۲۷.....مسلمانان و کفر عملی!
- ۱۲۹.....راه و رسم دینداری
- ۱۳۱.....اینگونه مراقب فرزند خود باشیم

فصل نهم

- ۱۳۴.....شکوه اخلاص یک زن مسلمان
- ۱۳۴.....صبوری حیرت آور زن مسلمان
- ۱۳۵.....سوده همدانی، بانویی مؤمن و شیردل!
- ۱۳۸.....فرار حضرت یوسف علیه السلام از راهی باور نکردنی
- ۱۳۹.....جمال واقعی حضرت یوسف علیه السلام

فصل دهم

- ۱۴۱.....نفرت اعراب جاهلی از دخترداری
- ۱۴۱.....اعترافات تکان دهنده ی قیس بن عاصم
- ۱۴۳.....مساوات مرد و زن در تمامی کمالات انسانی
- ۱۴۷.....ترجیح دختران بر پسران
- ۱۴۸.....شأن والای مادران خانه دار
- ۱۵۰.....آثار نکبت بار خشم مادر
- ۱۵۰.....زن مسلمان در حکم شهبانویی عالمقام
- ۱۵۲.....خواستگاری از حورالعین

فصل یازدهم (احکام فقهی)

- ۱۵۶.....نماز مرد و زن
- ۱۵۷.....شرایط ازدواج موقت
- ۱۵۹.....ابعاد صیغه ی محرمیت
- ۱۶۲.....چگونگی محرم شدن دو خانواده با هم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضرورت حریم گرفتن مردان از زنان و حفظ حجاب و پوشش کامل بانوان در برابر نامحرمان در آیات متعددی از قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است. این تأکید که البته دلالت بر وجوب دارد برای هر فرد مسلمان به عنوان یک وظیفه‌ی شرعی تلقی شده که هرگونه غفلت و یا بی‌اعتنایی نسبت به آن مانند هر گناه و معصیت دیگری بدون شک با خشم و عقوبت الهی همراه خواهد بود.

بنا به نص صریح قرآن، مردان و زنان باایمان موظفند چشمان خود را از نامحرمان فرو پوشند و حریم یکدیگر را در هر حال و شرایطی حفظ کنند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: کسی که چشم خود را از حرام پر کند خداوند چشم او را در روز قیامت از آتش جهنم پر خواهد کرد مگر اینکه از کرده‌ی خود پشیمان شده توبه نماید. (بحار الانوار/۱۰۴/۳۲)

اصولاً حساسیت انسان مؤمن نسبت به ارتکاب گناه در هر حالی چه کم یا زیاد بسیار بالاست و اگر خدای ناکرده روزی برسد که از این حساسیت ایمانی کاسته شود و یا العیاذ بالله از بین برود آن روز، روز مرگ معنوی مؤمن و روز مصیبت برای ملت اسلام است.

مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمودند: کسی که در برابر منکر با دل و

دست و زبان خود اعتراض نکند مرده‌ای در بین زندگان است. (التهدیب/۱۸۱/۶)

علی‌الظاهر چنین کسی از مظاهر حیات برخوردار است، نفس می‌کشد، نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد اما دیگر عقبه‌ی حساسیتش به گناه از کار افتاده است و در قبال هرگونه عمل ناصحیح و نامشروعی کمترین نوسانی از خود نشان نمی‌دهد و همان‌طور که امام علیه‌السلام فرمود چنین کسی مرده‌ای بیش نیست.

البته بر اثر این مردگی دل و قطع ارتباط انسان با معنویت، قطعاً زندگی با ننگ و نکبت قرین شده آشوب روحی و آشفته‌گی روانی کمترین و مشخص‌ترین عقوبتی است که دام‌گیر فرد می‌شود.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: هرگاه مردم مسلمان در برابر زشت‌کاری‌هایی که در میان‌شان صورت می‌گیرد دم فرو بندند و آن را تغییر ندهند زود باشد که خدای عزوجل کیفیت خود را شامل حال آنان سازد. (بحارالانوار/۱۰۰/۷۸)

نکته قابل تأمل از نگاه بزرگان دین اینکه هرگونه بی‌تفاوتی در برابر ارتکاب گناه، در واقع راضی بودن به انجام آن است و همین دم فرو بستن و عکس‌العمل نشان ندادن ضمن جرأت بخشیدن به گناهکار در تداوم عمل زشت خود پیام دیگر آن، مشارکت ناخواسته‌ی همین افراد خنثی در انجام این معصیت است. یعنی افراد ساکت و بی‌تفاوت چه بخواهند یا نخواهند در ارتکاب این معاصی شریکند.

امام‌المتقین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: راضی بودن و ناراضی بودن به کاری (که در رفتار و گفتار انسان متجلی است) مردم را در آن کار شریک می‌گرداند. پس هرگاه کسی به کاری راضی باشد شریک آن کار محسوب می‌شود و هرگاه کسی به آن راضی نباشد از حیظه‌ی آن بیرون است. (المحاسن/۱/۴۰۸)

اگر برخی ساده‌نگران معتقدند که نه، این چنین نیست و ما از این رفتار خلاف شرع راضی نیستیم و در زمره‌ی بی‌تفاوتان هم محسوب نمی‌شویم.

در جواب می‌گوییم شما چه از خود دفاع کنید یا نکنید نتیجه‌ی عملتان (یعنی



سکوت و بی تفاوتی اتان) موجب گسترش فحشا و منکر و سبب جسور شدن گناهکار بر انجام معصیت و گناه شده است که بدون شک زمینه ساز غضب و قهر خداست و اگر دیر یا زود با همتی مؤمنانه این بی پروایی در گناه مهار نشود همان می شود که رسول اکرم ﷺ پیش بینی نموده اند. آن حضرت فرمودند: من دو گروه از دوزخیان را هنوز ندیده ام. یکی از آن دو گروه، زنانی هستند که پوشش دارند اما برهنه اند؛ با عشو و کرشمه راه می روند و با نمایش آرایش و زیور خود، دل مردان را می ربایند و به زنان دیگر هم عملاً می آموزند که اینگونه رفتار کنند... اینان به بهشت نمی روند و بوی بهشت را که از فاصله ی چندان و چندان به مشام می رسد استشمام نمی کنند. (صحیح مسلم/ ۲۱۲۸)

اگر دقت کنیم این کلام معجز بیان رسول اکرم ﷺ بیانگر همین پدیده ی شومی است که اکنون امت اسلامی با آن مواجه است، آفت دردناکی که اغلب مؤمنان از زشتی و ناهنجاری آن رنج می برند و با غصه و تأثر و افسوس تمام شاهد پرپر شدن و پژمرده شدن گل های باطراوتی از گلستان اسلام و قرآند که بنا به هر دلیل و علتی این خزان شدن و خراب شدن و نابود گشتن ادامه دارد و متأسفانه تاکنون هیچ اقدام مؤثر و امیدبخشی هم برای مهار آن صورت نگرفته است.

حال ای خواهر و برادر مسلمان بنا بر وجدان پاکتان این نهیب جانسوز رسول اکرم ﷺ را خود تفسیر و تحلیل کنید که فرمود:

چه حالی خواهید داشت آنگاه که زنانان فاسد شوند و جوانان نابکار و شما به خوبی ها فرمان ندهید و از زشتکاری منع نکنید؟...

چه حالی خواهید داشت آنگاه که به زشت کاری ها فرا خوانند و از خوبی ها باز دارند؟...

چه حالی خواهید داشت آنگاه که خوب را زشت دانند و زشت را نیکو؟...



البته ناگفته نماند پدر اُمّت اسلامی رسول الله الاعظم ﷺ منشأ این بی تفاوتی را در کلامی، سُکر و مستی اُمّت خود دانسته فرموده اند: دو مستی شما را فرا گرفته است؛ مستی عشق به زندگی و مستی نادانی. در چنین وضعی است که به کارهای خوب فرمان نمی دهید و از منکر باز نمی دارید. (کنز العمال/۵۵۱۹)

با دلگرمی از عنایت، رحمت و مغفرت الهی و اعتقاد راسخ به غیرت و حمیت دین باورانِ حقّ یاور این مرز و بوم امیدواریم هیچگاه مصداق این سخن امام باقر علیه السلام نباشیم که فرمود:

در آخر الزّمان مردمی می آیند که... امر به معروف و نهی از منکر را فقط زمانی واجب می دانند که گزندی به آنان نرسد و برای (کوتاهی ها و دفع الوقت کردن) خود عذرها و بهانه می تراشند. (کافی/۵/۵۵)

به هر حال ما مسلمانی، پیرو قرآنیم و افتخار تبعیت از اولیای دین علیهم السلام را داریم. اگر مشاهده می کنیم در بین هم کیشان خود قُبْح منکری کم شده و یا خدای ناکرده شرم و حیا از بین رفته است به حکم شرف انسانی، غیرت دینی و التزام قرآنی و نگرانی از نزول عذاب آسمانی، موظّف به امر به معروفیم و به میزان توان و امکان خود بازدارنده از معاصی و گناهان.

آری، مردان مؤمن و غیرتمند و زنان با عزّت و فضیلت مسلمان - با این پیشینه‌ی درخشان و افتخارآمیز خود که هم‌راهی تاریخ با ستیز بی‌امان خود کمر مستکبران و ظالمان را شکسته‌اند و در برابر بدسیرتان پلید قد برافراشته‌اند - نباید اجازه دهند بازیگردانان فتنه‌گر و ملحد و مفسد خارجی و عوامل فریب خورده‌ی داخلی اینگونه نوامیس محترم شیعه را ملعبه‌ی دستان کثیف و آلوده‌ی خود سازند و شرف و عزّت پیروان سربلند حضرت زهرا علیها السلام را مخدوش نمایند و هر روز با شیوه‌ای شیطانی ریحانه‌ای را از دامن اسلام و قرآن بر بایند و به لُهو و لعب و میخانه بکشانند. بی شک



این مفسد و گسترش آن، قلب مقدّس قطب عالم امکان حضرت مهدی صاحب الزّمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف و همه‌ی عالمان و صالحان و خیراندیشان مؤمن را به درد آورده و می‌آورد و ما را نسزد که بیش از این مماشات کنیم و شاهد تباهی جوانان عزیز و برومند خود باشیم.

کتابی که اکنون پیش‌روی شماست برگرفته از سخنان حکیمانه و مکتوبات عالمانه و دلسوزانه‌ی استاد بزرگوار حضرت آیت‌الله ضیاءآبادی مدّظله العالی است که با عنایت به لزوم هوشمندی مسلمانان در پیشگیری از آلوده شدن به مفسد گوناگون اخلاقی و اجتماعی و نیز ضرورت آگاهی زنان مسلمان از وظایف خود بویژه رعایت عفت و حجاب در ارتباط با نامحرمان به رشته‌ی تحریر درآمده است و اکنون پس از شش نوبت انتشار با افزودن دو فصل جدید به آن با محتوایی غنی تر به محضر مبارک عزیزان علاقه‌مند تقدیم می‌گردد، امیدواریم مطالعه‌ی این کلمات نورانی برای همگان بویژه بانوان محترم مسلمان بیش از پیش مفید و مؤثر بوده، منشأ کمالات روحانی واقع گردد، ان شاءالله

بنیاد خیریه الزهراء علیها السلام

دفتر امور فرهنگی

بهار ۱۳۹۱



فصل اوّل

- ❁ نعمتی که ممکن است نعمت شود!
- ❁ زن آرام بخش دل یا مایه‌ی اضطراب؟!
- ❁ چه کسانی مصداق نَفَاطَاتِ فِي الْعُقَدِ هستند؟
- ❁ دلدادگی به زن، نیروی اراده را تضعیف می‌کند.



نعمتی که ممکن است نقیمت شود!

می دانیم که غریزه‌ی جنسی (خصیصه‌ی تجاذب و کشش متقابل میان زن و مرد) یکی از آیات و نشانه‌های اعجاب‌انگیز حکمت بالغه‌ی الهیه است که به منظور تداوم و بقای نوع بشر در سرنوشت هر انسان سالم صحیح‌المزاجی نهاده شده است!

این غریزه علاوه بر اینکه سبب تولید نسل و بقای نوع است، اگر از طریق مشروع و طبیعی خویش ارضا گردد، در مسیر پر حوادث زندگی یک نوع آرامش توأم با شور و نشاط و لطافت روح ایجاد کرده و دل‌ها را نسبت به هم مهربان و ودود و رحیم می گرداند؛ چنان که قرآن کریم می فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ
جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۱

از جمله نشانه‌های [حکمت] خدا این است که از جنس خود شما برای شما همسرانی آفرید تا به سبب آنها آرامش یابید و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این جریان نشانه‌هایی است برای کسانی که می‌اندیشند.

ولی همین نعمت بزرگ الهی که یکی از عوامل اصلی برای تشکیل یک مجتمع آرام و متین، سرشار از طهارت و پاکی، مواج از دل‌های پر مهر و وداد^۲

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۱.

۲- دوستی و محبت.



می‌باشد، در نتیجه‌ی بیرون رفتن از مرز اعتدال و زیر پانهادن مقررات خالق حکیم، مبدل به یک بلا و نعمت عظیم می‌گردد و اجتماع آدمیان را به یک لجنزار عفن، لبریز از فساد و جنایت، توأم با هزاران نابسامانی‌ها و دربه‌دری‌ها تبدیل می‌نماید!

نمونه‌ی بسیار روشن آن همین جوامع - به اصطلاح - متمدن دنیای امروز است که بر اثر یک سلسله علل استعماری شیطانی، بی‌بند و باری در ارضای این غریزه‌ی حاد و آتشین را به نام تمدن و تجدد در زندگی پذیرفته‌اند و نتیجتاً مبتلا به انواع مفاسد اخلاقی ننگین و بیماری‌های خانمانسوز و از هم پاشیدن خانواده‌ها و گسترش دامنه‌ی فحشاء بشر بر باد ده گشته‌اند!

زن، آرام‌بخش دل یا مایه‌ی اضطراب؟!

آری، «زن» که مظهر کامل جاذبه‌ی جنسی است و به بیان قرآن کریم باید مایه‌ی آرامش قلب «مرد» باشد و جوّ خانه و اجتماع را کانون مهر و محبت و رأفت و رحمت بسازد، در دنیای امروز می‌بینیم که چگونه بر اثر انحراف از مدار طبیعی و شرعی‌اش مایه‌ی اضطراب و ناآرامی فکری مردان گردیده و خانه و جوّ جامعه را به صورت میدان جنگ و خصومت و نفرت درآورده است! زن با پخش آوازش، بان نشان دادن اندام خود، با تبرّج و خودآرایی‌اش، با ارائه عکس‌های هوس‌انگیز و سایر جلوه‌های گوناگونش، هوس‌های نهفته در نفوس مردان را تهییج کرده و طوفانی عجیب در مغزهای جوانان برمی‌انگیزد و فکرها را پریشان و دل‌ها را پر آشوب می‌سازد! به طوری که یک نوع سکر و مستی و حیرت‌زدگی در طبقه



۱- در این زمینه به کتب و مقالاتی که آمارهای تکان‌دهنده‌ای از نتایج شرم‌آور این آزادی شوم ارائه داده‌اند، از جمله کتاب «بلاهای اجتماعی قرن ما» رجوع شود.

جوان پیدا می شود که نمی توانند با آرامش فکر و سکونت خاطر به کارهای تحصیلی و فعالیت های اجتماعی خود دل بدهند و پرشورترین لحظات عمرشان در حال هیجان و التهاب ناراحت کننده ای می گذرد!

غریزه ی حادّ جنسی به اقتضای جوانی از داخل فشار می آورد و جلوه های هوس انگیز زنان از خارج، دامن به آتش درونی زده و آن را داغ تر و شعله ورتر می سازد و فکر هرگونه کار و فعالیت را در وجود جوان می سوزاند! از طرفی هم احساس عقب ماندگی از کار و تحصیل، سرکوفتش می دهد! در نتیجه جوان بیچاره کلافه می شود و مثل اسپند روی آتش برشته می گردد و دود عمر و جوانی و استعداد های عالی اش به هوا می رود!

لذا این شکست خوردگان، برای تسکین التهاب درونی خویش، گاه به پناه مشروبات الکلی می روند و گاه به دامن مواد مخدّر می افتند و عاقبت دست به انتحار و خودکشی می زنند و واسفاه که چه سرمایه های عظیم انسانی از دست می رود.

چه کسانی مصداق «نَفَاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» هستند؟

خداوند حکیم در آیه ی چهارم از سوره ی «فلق» که موارد پناه بردن به خدا را می شمارد، می فرماید:

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ،

پناه به خدا می برم از شرّ آنان که در گره ها و بندها می دمند!

صاحب تفسیر «مجمع البیان» ضمن تفسیر آیه ی شریفه که مورد نزول آن زن های ساحر و جادوگرند، معنای جامعی را نقل می کند که از نظر جامعیتی که آیات قرآن کریم دارند و نمی شود آنها را مختصّ به مورد نزول دانست معنای لطیف و مناسبی است. می گوید:



الْتَفَاتِ، النَّسَاءِ اللَّاتِي يُمْلِنَ آرَاءَ الرِّجَالِ وَ يَصْرِفُهُمْ عَن
مُرَادِهِمْ وَيُرَدُّنَّهُمْ إِلَى آرَائِهِنَّ،

نقائات فی العقد، زنانی هستند که مردان را تحت تأثیر جمال و رفتار و گفتار تحریک آمیز خود قرار داده و آنها را از عزم و تصمیمی که دارند برمی گردانند و تسلیم هوای نفس خود می سازند! یعنی جلوه‌ی زن، یکی از عواملی است که عقده‌ی ایمان را از دل انسان می گشاید و رشته‌ی حمیت و مردانگی را پاره می کند و عزم و اراده و تصمیم را از دست می گیرد و یک حالت بی قیدی و بی بندوباری در آدمی ایجاد می کند! در آن موقع مردی که مسحور جلوه‌ی زن شده است، از اقدام به هیچ گناه و جنایتی خودداری نمی کند.

دلدادگی به زن، نیروی اراده را تضعیف می کند!

حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام هنگامی که لشکری به جنگ با دشمن می فرستاد، برای بدرقه‌ی آنها آمده و در مقام اندرز و نصیحت آنان فرمود:

أَعْدِيُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ،^۱ تا می توانید از زن ها دوری کنید!

سید رضی (رحمة الله عليه) در شرح این جمله‌ی امام علیه السلام می فرماید: یعنی به هنگام جنگ از یاد زن ها و دل بستن به آنها دوری نمایند که یاد زنان و دل مشغولی به آنان، بازوی حمیت و مردانگی را سست می گرداند و اخلال در عزم و اراده و تصمیم به وجود آورده و شخص رزمنده را از دشمن شکست می دهد و از پیشرفت و فعالیت در میدان نبرد باز می دارد!

حال، وقتی در میدان جهاد اصغر که جنگ با کفار است، فکر زن و دلدادگی به زن، مایه‌ی شکست سربازان گردد، آیا در میدان جهاد اکبر که



۱- نهج البلاغه‌ی فیض، باب الحکم، صفحه‌ی ۱۱۹۹، فصل غریب کلامه، حدیث ۷.

جنگ با هوس‌های سرکش نفسانی است، جلوه‌ی زن و خاطر مشغولی به زن، چه شکست‌هایی برای مردان و جوانان به وجود می‌آورد؟ همچنان که می‌بینیم با کمال تأسف طبقه‌ی جوان در سطح عمومی جهان، در تمام جهات و جوانب میدان زندگی، با شکست‌های ننگین و شرم‌آوری مواجه می‌شوند! قوای عالی فکری و نیروهای سرشار جسمی و روحی جوانان، دستخوش امواج کوبنده‌ی طوفان هوس گشته و قربانی جلوه‌های نامشروع زنان می‌گردند!

در اثر دل مشغولی و پریشان‌فکری که معلول طبیعی جلوه‌های گوناگون زنان است، نه در میدان تحصیل علم و دانش موفق و پیروز می‌شوند و نه در میدان کسب و تجارت و صنعت به جایی می‌رسند! هم در جبهه‌ی سیاست و حفظ مصالح ملت و مملکت شکست می‌خورند و هم در مسیر عبادت و خداپرستی و تحصیل سعادت آخرت، تهی دست و بی‌بهره می‌مانند! چه نیکو و بجا فرموده است رسول صادق مصدق صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ،^۱

زیان‌بخش‌ترین فتنه برای مردان اقامتم پس از [رحلت] من، فتنه‌ی زنان خواهد بود.





فصل دوّم

- ✽ حجاب زن، فرمان سعادت بخش و حکیمانه‌ی خداوند
- ✽ مسموم شدن دل با نگاه شهوت آلود
- ✽ کیفیت سخن گفتن زنان با مردان نامحرم!
- ✽ امام علی علیه السلام و سلام نکردن به زنان جوان
- ✽ فاصله گرفتن زنان از مردان در روابط اجتماعی
- ✽ آیا این حکم مختصّ به همسران پیامبر است؟
- ✽ بهترین و بدترین صف در نماز جماعت!



حجاب زن، فرمان سعادت بخش و حکیمانه‌ی خداوند

قرآن کریم که کتاب «هدایت» بشر به صراط مستقیم سعادت است و از جانب خالق مرد و زن نازل شده است، در مقام جلوگیری از طغیان غریزه‌ی جنسی آدمیان دستور «حجاب» و پوشش «زن» و پرهیز از نگاه شهوت‌آلود مردان و زنان به یکدیگر را صادر فرموده است:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ
أَرْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿۳۱﴾ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ
يَعْضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ
زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَ
لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِمُعْولاتِهِنَّ... وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ
مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۱

به مردان با ایمان بگو: چشم‌های خود را [از نگاه به نامحرم] فرو
گیرند و دامن‌های خویش حفظ کنند. این، برای آنها پاکیزه‌تر
است و خدا به آنچه که انجام می‌دهند آگاه است و به زنان با ایمان
بگو: چشم‌های خود را [از نگاه به نامحرم] فرو گیرند و دامن‌های
خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که پیداست،
آشکار ننمایند و [اطراف] روسری‌های خود را بر سینه‌ی خود
افکنند [تا گردن و سینه با آن پوشانده شود] و زینت خود را

۱-سوره‌ی نور، آیات ۳۰ و ۳۱.

آشکار نسازند، مگر برای شوهرانشان [یا گروه‌هایی از محارم نسبی و سببی که در متن آیه بیان شده است]... و هنگام راه رفتن، پاهای خود را [به زمین] نکوبند که زینت پنهانشان دانسته شود [و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش مردان برسد و جلب توجه‌شان نماید] و همگی به سوی خدا باز گردید ای گروه اهل ایمان تارستگار شوید.

مسموم شدن دل با نگاه شهوت‌آلود

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ^۱

نگاه [شهوت‌آلود] تیری است از تیرهای زهر آگین شیطان [که به دل می‌رسد].

همان حضرت می‌فرماید:

النَّظْرَةُ بَعْدَ النَّظْرَةِ تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَىٰ بِهَا
إِصَابَهَا الْفِتْنَةَ^۲

نگاه خیره، در زمین دل، بذر شهوت می‌رویانند و همان کافی است که آدمی را به فساد افکنده و گرفتارش سازد.

این همه آفت که به تن می‌رسد از نظر توبه شکن می‌رسد
دیده فرو پوش چو دُر در صدف تانوشوی تیر بلا را هدف



۱- وافی، جلد ۳، باب العقبة و ترک الفجور، صفحه ۱۲۷.

۲- همان.

کیفیت سخن گفتن زنان با مردان نامحرم!

قرآن کریم، آن چنان در حفظ «عفاف زن» و جلوگیری از هرگونه رفتار تحریکی زن دقیق است که خطاب به زن‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا،^۱

ای همسران پیامبر! شما [از آن نظر که دارای شرف ارتباط نزدیک با رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید] در ردیف سایر زنان نیستید؛ اگر تقوا پیشه کنید [که در این صورت، قرب منزلت و حرمت خاصی در نزد خدا دارید]. بنابراین [مراقب باشید] در حین سخن گفتن، نرمش درلربا و مهیج به کار نبرید [صدا و گفتار خود را هوس‌انگیز نسازید] که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگویند [که مورد رضای خدا و توأم با حق و عدالت باشد].

امام علی علیه السلام و سلام نکردن به زنان جوان

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ وَ قَالَ أَتَخَوَّفُ أَنْ يُعْجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ مِنَ الْأَثَمِ عَلَيَّ أَكْثَرَ مِمَّا أَطْلُبُ مِنَ الْأَجْرِ،^۲

روش امام امیرالمؤمنین علیه السلام [این بود که به زن‌ها سلام می‌کرد؛ ولی خوش نداشت که به زن‌های جوان سلام کند و می‌فرمود: ترس آن دارم که صدایش مرا خوش آید و از آن راه آلوده به

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۲.

۲- بحارالانوار، جلد ۱۰۴، صفحه‌ی ۳۷، حدیث ۲۶، نقل از مکارم الاخلاق، صفحه‌ی ۲۷۰.



گناهی شوم که [زیان آن به روح] بیش از پاداشی باشد که از سلام بر وی طالبیم.

فاصله گرفتن زنان از مردان در روابط اجتماعی

قرآن حکیم باز درباره‌ی همسران پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:
...وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ
أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ...^۱

... و هنگامی که [برای کاری] با همسران پیامبر سخن می‌گویید [یا]
می‌خواهید چیزی از وسایل زندگی بگیرید و بدهید، طوری عمل
کنید که در میانتان حجاب باشد و از پشت پرده با آنان تکلم کنید؛
این روش [یعنی در حجاب بودن زنان و فاصله گرفتنشان از شما
مردان در روابط مختلف اجتماعی] برای حفظ پاکی دل‌های شما و
دل‌های آنان نیکوتر است...!

آیا این حکم، مختص به همسران پیامبر است؟

هر چند از نظر برخی مفسران^۲، این حکم، مختص به همسران
پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد ولی با در نظر گرفتن اینکه احکام قرآن ناظر بر عموم
افراد بشر در همه‌ی زمان‌هاست و شأن نزول آیات هم موجب تخصیص احکام
به مورد خاص معین نمی‌باشد، طبعاً مسئله‌ی لزوم فاصله‌گیری مردان از زنان در
تمام کارهای اجتماعی (لا اقل در حد مطلوبیت استجابی) یک دستور عمومی
و همه‌عصری خواهد بود! مخصوصاً جمله‌ی «ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ»



۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۳.

۲- تفسیر نمونه، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۴۰۱.

که به عنوان «تعلیل» و بیان حکمت «احتجاج زن» آمده است، شاهدی روشن برای تعمیم این حکم است و نشان می‌دهد که جذب و کشش تمایل جنسی میان مرد و زن به حدی قوی است و آن چنان در پریشانی فکر و آلودگی جان مؤثر است که امکان این هست که یک برخورد و یک نگاه اتفافی (حتی به زنان پیامبر اکرم ﷺ که اکثراً پیر بودند و معمولاً بر کنار از تبرج بذر فساد در دل بپاشد و آرامش روح را بر هم زده و احیاناً اساس زندگی خانواده‌ای را متزلزل سازد! درست تأمل فرمایید! وقتی بنا شد در مورد همسران پیامبر اکرم ﷺ این چنین خطرات، احتمالش باشد، در صورتی که آنها به صریح قرآن مادران امتند که می‌فرماید:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ...^۱

پیامبر، نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است و همسران او

مادران آنانند...

و بسیار بعید است که کسی با نظر ریبه و تلذذ به مادر یا مادر مقامی خود بنگرد؛ با این وصف تا این درجه از تستر و احتجاج به آنها دستور داده می‌شود که هنگام چیزی دادن و گرفتن، از مردان در حجاب باشند و موقع سخن گفتن با آنان نرم و لطیف و دلریا سخن نگویند که مبادا بیماردلی در آنان طمع کرده و قلبی شهوت‌آلود گشته و به ناپاکی گراید! حال از روی انصاف و داوری وجدان بفرمایید، صاحب این قرآن نسبت به سایر زنان مسلمان تا چه حد از دقت در تستر و پوشش و احتجاج را لازم خواهد دانست؟! او خُلطه^۲ و آمیزش مردان و زنان مسلمان به ویژه با بهانه‌ی «خواهر و برادر انقلابی» که دستاویز

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۶.

۲- اختلاط.



خوبی است برای بیمار دلان تا چه مقدار فتنه‌انگیز و خطرناک خواهد بود و چه دل‌هایی طهارت و پاکی خود را از دست داده و به ناپاکی و آلودگی خواهند گرایید؟! چه ناپاک‌دلانی در اثر بی‌بند و باری زنان - و آن هم چه بسا تحت عنوان حجاب اسلامی!! - تطمیع گشته و مرزها را خواهند شکست و چه رسوایی‌ها در خانواده‌ها به وقوع خواهد پیوست و چه زندگی ننگین و عاری از شرفی به وجود خواهد آمد! فاعْتَبِرُوا يَا أُولَى الْأَبْصَار!

بهترین و بدترین صف در نماز جماعت

از رسول خدا ﷺ منقول است:

حَيْرٌ صُفُوفِ الرِّجَالِ أَوْلَاهَا وَ شَرُّهَا آخِرُهَا وَ حَيْرٌ صُفُوفِ
النِّسَاءِ آخِرُهَا وَ شَرُّهَا أَوْلَاهَا،^۱

[در نماز جماعت] بهترین صفوف مردان، صف اول است و
بدترین آن، صف آخر و بهترین صفوف زنان، صف آخر است و
بدترین آن صف اول.

با توجه به اینکه در نماز جماعت، معمولاً زن‌ها پشت سر مردها می‌ایستند، طبعاً آخرین صف مردها به اولین صف زن‌ها نزدیک می‌شود و همین مقدار از نزدیکی مرد و زن - حتی در حال نماز! - از نظر رسول مکرم خدا ﷺ امکان اثر تخریبی دارد و ممکن است لطمه به حال حضور و صفای دل بزند! ولی صف اول مردان و صف آخر زنان بر اثر فاصله داشتن، طبیعی است که از احتمال این آسیب بسیار دور خواهد بود و لذا فرمود: بهترین صف مردان، صف اول و بهترین صف زنان، صف آخر است!



۱- الاثنی عشریة فی المواظ العددیة، الباب فی المفردات، الفصل الثامن مما ورد من حکمة بلفظة خیر.

حال، این دقت‌ها و باریک‌بینی‌های صاحب اسلام را در ایجاد فاصله بین
مرد و زن بنگرید و آنگاه این بی‌پروایی‌ها و سهل‌انگاری‌های ما مدعیان پیروی
از اسلام را در اختلاط مرد و زن ملاحظه فرمایید و ببینید «تفاوت کار از
کجاست تا به کجا»!!





فصل سوّم

- ✻ مسأله‌ی وجه و کفّین زن!
- ✻ زن و محرومیّت او از فعالیت‌های اجتماعی!
- ✻ فاصله‌ی ما با انقلاب اصیل فرهنگی
- ✻ محیط خانه بهترین میدان فعالیت برای زن



مسأله‌ی وجه و کفین زن!

می‌دانیم مسأله‌ی «وجه و کفین»^۱ زن از لحاظ «ستر» و «نظر»^۲، مورد بحث در بین آقایان فقهای اسلامی است که آیا بر زن واجب است که صورت و دست‌های خود را از مرد نامحرم بپوشاند و همچنین آیا بر مرد حرام است که به صورت و دست‌های زن نامحرم نگاه کند؟ یا خیر؛ نه بر زن، پوشش واجب است و نه بر مرد، نگاه، حرام!

آنچه مهم است و باید توجه کامل به آن داشت، این است که این اختلاف نظر فقهی در صورتی است که خوف «رئیبه» و قصد «تلدذ»^۳ در بین نباشد و مرد و زن در یک وضع کاملاً عادی مانند برخورد دو مرد یا دو زن با یکدیگر باشند! آری، در این صورت است که بنا به نظر بعضی از فقها ستر واجب نیست و نگاه هم جایز است (هر چند رعایت احتیاط را مطلقاً لازم می‌دانند).

اما در شرایطی که مرد از نگاه به چهره‌ی زن «تلدذ» می‌کند و زن هم توجه به این حال دارد و می‌داند که در معرض «نظر بازی» مرد است، در این صورت به اتفاق تمام فقها، هم «ستر» و پوشاندن صورت بر زن واجب است و هم نظر و نگاه کردن به صورت زن، بر مرد حرام است.^۴

۱- وجه: صورت. کفین: دست‌ها که از سر انگشتان تا مچ دست را کف می‌گویند.

۲- ستر: پوشاندن. نظر: نگاه کردن.

۳- نگاه ربه‌دار، نگاهی است که عادتاً خطرناک‌تر باشد و ترس آن برود که منجر به وقوع گناه گردد و نگاه با تلدذ نگاهی است که صرفاً برای لذت بردن توأم با شهوت باشد، هر چند خوف لغزش و وقوع گناه در کار نباشد.

۴- به کتاب العروة الوثقی، چاپ آخوندی، فصل ۸ از فصول کتاب الصلوة، صفحه‌ی ۱۸۴ و کتاب النکاح، صفحه‌ی ۶۲۶، مسئله‌ی ۳۱، با حواشی مراجع وقت رجوع شود.



حال، آیا شما می‌توانید در همین جامعه‌ی اسلامی کنونی ما که از یک طرف زنان و دختران جوان (هر چند دور از آرایش مصنوعی هم باشند) با چهره‌ی باز و زیبا که زیبایی و جاذبیت، طبیعی خلقت زن است و همچنین با تبرّج و خودنمایی و خودآرایی، در صحنه‌های مختلف اجتماع حضور دارند و از سوی دیگر، مردان و جوانان در کوران غریزه‌ی جنسی بوده و به‌ویژه اکثراً بی‌همسر و در حال التهاب نسبت به زن می‌باشند، به هم می‌رسند؛ انصافاً و وجداناً شما می‌توانید دور از هرگونه تعصّب و لجاجت، تضمین کنید که نگاه‌هایی که بین این دو گروه مبادله می‌شود، کاملاً عادی و خالی از شائبه‌ی «ریبه» و «تلذذ» است؟!!

آیا شما قانون «ستر» و «نظر» را برای یک جامعه‌ی متشکل از یوسف‌ها و مریم‌ها که امروز جز در عالم «خیال» تصوّر نمی‌شود تنظیم کرده و با این حدّت درباره‌اش بحث می‌کنید؟! یا برای همین جامعه‌ی شکل گرفته‌ی از زنان و مردان ملتهب از شهوت جنسی که عینیت خارجی دارد و بر اثر بی‌مبالاتی زنان در «جلوه‌گری» و بی‌پروایی مردان در «نظر بازی» دچار هزاران نوع از مفاسد و نابسامانی‌ها شده است و می‌شود؟!!

شما اوّل یک محیط خالی از «ریبه» و «تلذذ» به وجود بیاورید؛ آن‌گاه بحث اختلاف نظر فقها و فتوای بعضی بر جواز «نظر» و عدم وجوب «ستر» را در مورد «وجه و کفّین» به میان بکشید! وگرنه در محیط کنونی که ما داریم، مطرح کردن این بحث، جز اغراء^۱ مردم به گناه و دامن زدن به آتش فحشا و فساد، حاصل دیگری نخواهد داشت!!



زن و محرومیت او از فعالیت‌های اجتماعی!

آری! ممکن است شما مسأله‌ی «عسر و حرج»^۱ را به میان بیاورید و بگویید وجوب پوشاندن صورت بر زن، یا مستلزم «محرومیت» زن از فعالیت‌های اجتماعی خارج از منزل خواهد شد و یا موجب «عسر و حرج»، زیرا اگر همیشه با صورت پوشیده بخواید در مراکز کار همچون خدمات فرهنگی و بهداشتی و غیر آن وارد شود، دچار فشار و تنگی غیر قابل تحمل خواهد گردید.

در جواب عرض می‌شود: اصلاً شما چه الزامی دارید که زن را از محیط خانه و مراکز فعالیت مخصوص «زنان» بیرون کشیده و در مراکز فعالیت «مردان» و مرئی و منظر آنان به کار بگمارید تا زمینه برای مسأله‌ی «عسر و حرج» پیدا شود؟! آیا اگر کار «زن مسلمان» در یک جامعه‌ی اسلامی، منحصر به امور «تدبیر منزل» و فعالیت‌های فرهنگی و بهداشتی در واحدهای اختصاصی «زنان» باشد، به طوری که هیچ‌گونه تماسی با «مردان» پیدا نکند، نقص و فتوری^۲ در زندگی اجتماعی مسلمین به وجود می‌آید؟!

آیا اگر زن مثلاً راننده‌ی اتومبیل و فروشنده‌ی در فروشگاه‌های عمومی و پشت میز نشین در ادارات و معلّم در کلاس مردان و خبرنگار و گزارشگر رادیو و تلویزیون و امثال این امور نشود، نظام زندگی اجتماعی مسلمانان مختل می‌گردد و آشفتگی در همه جا آشکار می‌شود یا خیر، به عکس، اگر قوانین حقوقی اسلام درباره‌ی مرد و زن اجرا شود و هر یک جدا از دیگری به فعالیت‌های مناسب خود پردازند، به طور قطع و حتم، در همه جا آرامش روحی و استقامت فکری برقرار می‌گردد و نظام امور اجتماعی با متانت کامل

۱- عسر: دشواری و سختی. حرج: فشار و تنگی.

۲- سستی.



محفوظ و کارها با سرعت توأم با عفاف و امانت در جریان می‌افتد و سرانجام هر دو دسته از مردان و زنان به سعادت و خوشبختی خود نائل می‌شوند!

فاصله‌ی ما با انقلاب اصیل فرهنگی!

آری، حقیقت امر این است که ما هنوز در لجنزار فضاقت بار غربزدگی گرفتاریم و هنوز آن «انقلاب اصیل فرهنگی» به معنای واقعی کلمه‌اش که پایه‌ی اصلی سایر انقلابات و تداوم‌بخش آنهاست، در امت اسلامی ما به وجود نیامده است.^۱ نه «اسلام» عزیز آنچنان که هست، در میان ما شناخته شده است و نه آن قدرت و صلابت روحی که برای مقاومت در مقابل فرهنگ رسوای «تمدن غربی» لازم است و به فرموده‌ی قرآن کریم:

... لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...^۲

در روح و فکر ما به وجود آمده است. طبیعی است تا این ضعف و تذلل فرهنگی در افکار ما باقی است، چاره‌ای جز توجیه‌گری و عذرتراشی به منظور تطبیق دادن احکام الهی اسلام با فرهنگ ابلیسی غربیان نداریم! نتیجتاً ملت‌ی خواهیم شد «خیاری و سُکاری، لا مُسلمون و لا نصاری!» مست و حیران، نه نصرانی و نه مسلمان و به فرموده‌ی قرآن کریم:

مُذَبِّدَيْنَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ...^۳

بی‌هدف‌های سرگردان، نه متمایل به اینان و نه همراه با آنان[نه در جرگه‌ی مؤمنان و نه در زمره‌ی کافران]...



۱- منظور از امت اسلامی در اینجا مجموعه‌ی اسم و جوامعی است که در دنیای امروز به نام کشورهای اسلامی شناخته می‌شوند، نه یک کشور خاص و یک امت مشخص.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۴.

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۳.

از یک سو عملاً حقیقت اسلام را از کف داده‌ایم و احیاناً بر سر اموری که ضد اسلام است، نام اسلام نهاده‌ایم و از دیگر سو در ظواهر زشت زندگی مادی از کافران تقلید کرده‌ایم، بدون اینکه از زیبایی‌های علم و صنعت آنان چیزی بیاموزیم و نتیجتاً نه از این مکتب بویی برده و نه از آن مسلک طعمی چشیده‌ایم! در عمل، مفلس و از حال، بی نصیب مانده‌ایم! نه عمل و هنری داریم که آن را به رخ دنیا بکشیم و نه از حالات روحی و معنوی بهره‌ای برده‌ایم که با حالات درونی خود، خوش باشیم و از ادراکات ذوقی خود لذتی ببریم!

آری، در عالم «ادعا» همه چیز داریم و از همه کس برتریم و:

...كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ^۱

...هر گروهی به آنچه که در نزدشان هست [از روش و آیین

مخصوص به خود] خوشحالند.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۳۷﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا^۲

بگو: آیا می‌خواهید شما را آگاه سازیم که زیان‌کارترین [مردم]

کیانند؟ آنان که سعی و تلاششان در زندگی دنیا به بیراهه افتاده [و

در گم‌گشتگی به سر می‌برند] و با این حال گمان می‌کنند که کار

نیک انجام می‌دهند!

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً

إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ^۳

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۲.

۲- سوره‌ی کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۸.



محیط خانه، بهترین میدان فعالیت برای زن

البته می‌دانیم عنوان بالا از نظر جمعی - به اصطلاح - روشنفکر و احیاناً طرح کنندگان برنامه‌های اجتماعی، یک طرز تفکر ارتجاعی محکوم به طرد است! ولی از نظر پیشوایان اسلام، اساسی‌ترین و در عین حال پرمسئولیت‌ترین وظیفه‌ی «زن»، شوهرداری و فرزندپروری است!

بدون اغراق، محیط «خانه» برای «زن» یک میدان جهاد عظیم و پایگاه بزرگ مبارزه است! جهاد در راه ساختن یک جامعه‌ی بسیار قوی و صالح و پیشرو و مبارزه با تمام عوامل ضعف و فساد و عقب‌ماندگی! چه آنکه بدیهی است یک جامعه‌ی پیشرفته در جهات مختلف نیاز به مردانی تندرست و اندیشمند و صالح‌العمل دارد! هم چنان که عقب‌ماندگی هر جامعه نیز نتیجه‌ی بیماری‌های جسمی و انحرافات اخلاقی و زشت کاری‌های افراد همان جامعه است!

بی‌تردید این «زن» است که در نخستین مرحله‌ی تکوّن شخصیت زشت و زیبای مرد و «سعید» و «شقی» ساختن وی، دخالت مستقیم پیدا می‌کند! یعنی «زن» است که می‌تواند با فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌های مستمرّ خویش در تقیّد به وظایف شوهرداری و فرزندپروری انسان‌هایی سالم و صالح و نیرومند تحویل جامعه داده و از این راه، عامل رشد آزادگی و استقلال و شرف برای اجتماع خویش بشود!

همچنین «زن» است که می‌تواند با سبکسری‌ها و خودکامگی‌ها و بی‌اعتنایی به وظایف «همسری» و «مادری»، یک مشت افراد ناسالم و ناصالح و عقده‌دار و بی‌اعتنا به حدود و حقوق خدا و خلق خدا به وجود آورد و از این راه عامل انحطاط و فساد و شقاوت یک جامعه گردد! این هم بسیار روشن است که یک زن بخواهد از یک سو به فرموده‌ی قرآن کریم:



وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...^۱

از نشانه‌های [حکمت] خدا اینکه از جنس خود شما برای شما

همسرانی آفرید تا به سبب آن‌ها آرامش یابید...

همسری آرام‌بخش برای شوهرش بشود و از طریق تنظیم امور «خانه» و تأمین موجبات آسایش جسمی و آرامش فکری وی، خوشنودی خاطر او را به دست آورده و رنج کار خارج از منزل را با انحاء ملاحظاتی مناسب با جهان و ویژه «همسری» از تن و روح وی بزداید و از دیگر سو مادری سازنده برای کودکانش باشد که با رعایت دقت کامل در رفتار و گفتار خود، تمام عواطف و احساسات رقیق و لطیف آن‌ها را تحت نظارت خویش گرفته و همراه با رأفت و مهر خاص «مادری» و هماهنگی با عالم مخصوص «کودکی»، به هدایت افکار و تهذیب اخلاق آنان پردازد تا هم شوهر را با تن و روحی سالم و آرام برای تلاش و فعالیت در میدان زندگی پر جوش و خروش اجتماعی آماده سازد و هم فرزندان را عناصری پاک و امین و صادق و فعال و نافع به دین و دنیای مردم به بار آورد.

آری، بسیار روشن است که چنین زنی، ناچار باید تمام نیروهای جسمی و روحی خود را صرف این دو امر مهم حیاتی و این دو وظیفه‌ی سنگین انسانی و الهی نموده و از پرداختن به هر کاری که موجب فرسودگی جسم و آشفتنگی روحش شده و طبعاً سبب رکود در انجام وظیفه‌اش می‌گردد، بپرهیزد! حال، آن کار از قبیل امور اجتماعی و سیاسی باشد یا مسائل دیگر.

چه آنکه وظیفه‌ی اصلی «زن» به حکم طبع و شرعش همان دو کار مهم و حیاتی است و به طور حتم تخلف «زن» از این وظیفه‌ی اصلی، موجب تعطیل و یا رکود آن دو امر عظیم گردیده و رکود آن دو نیز قهراً به فساد جامعه و

۱-سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۱.



اختلال نظام آن می‌انجامد! در حالی که مشاغل دیگر از امور سیاسی و اجتماعی و نظامی و امثال آن نه تنها نیاز مبرمی به «زن» ندارد بلکه با دور بودن «زن» از مراکز این امور، کارها با وضع سالم‌تر و کامل‌تری انجام می‌پذیرد!

گمان نمی‌رود این واقعیت، مورد انکار یک انسان منصف قرار گیرد که یک خانم مشغول به شغل خارج از منزل و به‌ویژه وارد شده‌ی در صحنه‌ی مبارزات «سیاسی» و «اجتماعی» نه می‌تواند یک همسر شایسته برای شوهرش باشد و نه یک مادر لایق برای فرزندانش!

زنی که با تنی خسته و روحی آشفته و احیاناً عواطفی آلوده و ناسالم بر اثر برخورد با نامحرمان به خانه بر می‌گردد، چگونه می‌تواند محیط خانه را آسایشگاه کاملی برای شوهر و آموزشگاه سالمی برای فرزندانش بسازد و لذا بر اساس همین واقعیت است که قرآن کریم با لحنی قاطع و محکم به همسران رسول اکرم ﷺ که در حدِّ «أُسوه» و «الگو» در نظر زنان دیگر هستند، دستور «ثبات» و «استقرار در خانه» را صادر کرده و فرموده است:

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...^۱ در خانه‌هایتان قرار گیرید...^۲

البته روشن است که مقصود از این دستور آن نیست که «زن» مطلقاً حتی برای حوائج ضروری، حق خروج از منزل ندارد؛ بلکه در واقع این دستور اشاره‌ی لطیفی است به همان مطلبی که بیان شد. یعنی وظیفه‌ی اساسی «زن» بر حسب اقتضاء طبیعت خاص خودش که در کارگاه صنع آفریدگار حکیم با محاسبه و تقدیر دقیق ابداع گردیده و ابزار مناسب آن نیز از جهت جسمی و



۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۲- چنان که در گذشته نیز اشاره شد، مورد خطاب قرار گرفتن همسران پیامبر ﷺ در این آیه و سایر آیات مربوط به عفاف و حفاظت زنان، از باب این است که رفتار آنان سرمشق دیگران بوده و مسئولیتشان در رعایت احکام خدا شدیدتر می‌باشد و لذا تخصیص خطاب در اینگونه موارد هیچ‌گونه منافاتی با تعمیم حکم و همگانی بودن دستور ندارد.

روحی به وی اعطا شده است، همانا مستقر گشتن او در سنگر «خانه» است؛ سنگری که اهمّیت آن از نظر موضع گیری و موقعیت مؤثر برای ساختن یک جامعه‌ی راقیه‌ی^۱ اسلامی، کمتر از سایر سنگرها و صحنه‌های مبارزات سیاسی و اجتماعی و حتّی نظامی و رزمی نمی‌باشد. بلکه از آن نظر که قهرمانان میدان‌های «مبارزه» و «جهاد» در ابعاد مختلف اجتماعی پرورش یافتگان در خانه‌های منوّر به نور ایمان و تقوا و الهام گرفتگان از مادران پاکدامن فداکار می‌باشند، می‌توان گفت، سنگر «خانه» در منطق عقلانی «قرآن» به مراتب بالاتر و بالاتر از سایر سنگرها به حساب می‌آید و زنان آشنا به وظایف همسری و مادری نیز که در سنگر مقدّس «بیوت» - به اصطلاح قرآن - با «حُسن تَبَعُل» یعنی شوهرداری نیکو و تربیت فرزندان سالم و صالح به پاسداری از شرف و کیان جامعه‌ی اسلامی مشغولند، از سایر پاسداران و مدافعان از حریم اسلام محترم‌تر و ارجمندتر به شمار می‌آیند و به معنای واقعی کلمه‌ی مادر، مادر و تولیدکننده‌ی میدان‌های «جهاد» و صحنه‌های مبارزه‌ی با دشمنان اسلام می‌باشند. آری:

زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زاینند شیران نر!
 ادیبی گوید: در این جهان کوشش، هر کاری را به کسی سپرده‌اند، «مرد»
 شیر است و «زن» شیربان! نگاهداری شیر از شیر بودن دشوارتر است! رام کردن
 پهلوانی که از صبح تا شام، با غول طبیعت گلاویز است و مایه‌ی زندگی را باید
 از دل سنگ و چنگ آهنین این غول بیرون بیاورد، کار آسانی نیست!!



فصل چهارم

- ✽ جهاد زن، نیکو شوهرداری!
- ✽ تقسیم کار بین مرد و زن از دیدگاه رسول خدا ﷺ
- ✽ زن شاخه‌ی ریحان، نه یک قهرمان!
- ✽ تکرار عصر جاهلیت!
- ✽ هشدار به بانوان مسلمان!
- ✽ مرد، عهده‌دار تأمین معاش زن
- ✽ مستثنا بودن موارد ضروری



جهاد زن، نیکو شوهرداری!

اینجا مناسب است با نمونه‌هایی از لطایف تعبیرات ائمه‌ی دین علیهم‌السلام در باب همسری و مادری آشنا شویم.

برای نشان دادن ارزش و اهمیت یک قسمت از کار مهم زن در «خانه»، این تعبیر لطیف از لسان ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام منقول است که:

جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ،^۱

جهاد زن، نیکو انجام دادن وظیفه‌ی شوهرداری است.

یعنی صحیح است که جامعه‌ی مسلمین برای حفظ حیات اجتماعی خویش و مصون نگه داشتن آن از هرگونه خطر، نیاز به مجاهدات و مبارزات همگانی دارد؛ اما آنچه که صاحب این دین و فرستنده‌ی این آیین از یک «زن مسلمان» انتظار داشته و همان را به عنوان «جهاد» در راه خدا و سعی در حفظ آیین اسلامی حق خواسته است، همانا قیام به وظیفه‌ی «شوهرداری بر اساس مقررات الهی» است که همدوش با جهاد رزم‌آوران در میدان قتال اسلامی است. ضمن حدیثی از امام صادق علیه‌السلام رسیده است که امّ سلمه (یکی از همسران پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به حضور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض نمود: قسمتی از اجر و ثوابی که به زنان داده می‌شود، برای من بیان فرمایید. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:



۱- فروع کافی، جلد ۵، باب حق الزوج علی المرأة، صفحه‌ی ۵۰۷، حدیث ۴ از امام کاظم علیه‌السلام و نهج البلاغه‌ی فیض، باب الحكم، حکمت ۱۳۱، از امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بحار الانوار، جلد ۱۰۳، صفحه‌ی ۲۵۵، باب جوامع احکام النساء و نوادرها، ضمن حدیث ۱، نقل از خصال صدوق، از امام باقر علیه‌السلام.

يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا حَمَلَتْ كَانَ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ
 جَاهَدَ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا وَضَعَتْ قَبْلَ
 لَهَا قَدْ غَفِرَ لَكَ ذَنْبُكَ فَاسْتَأْنِفِي الْعَمَلَ فَإِذَا أَرْضَعَتْ فَلَهَا
 بِكُلِّ رَضْعَةٍ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلِ،^۱

ای ام سلمه! زن، وقتی حمل برداشت؛ اجری همانند کسی که با
 جان و مال خود در راه خدا جهاد کند به او داده می شود و چون
 وضع حمل کرد، از جانب خدا به او گفته می شود، گناहत بخشیده
 شد، حال عمل را از سر بگیر و هنگامی که به کودکش شیر
 می دهد به هر نوبت از شیر دادن، ثواب آزاد کردن بنده ای از
 اولاد اسماعیل به او می دهند!

تقسیم کار بین مرد و زن از دیدگاه رسول خدا ﷺ

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام نقل می فرماید:

تَقَاضَى عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْخِدْمَةِ
 فَقَضَى عَلِيٌّ فَاطِمَةَ بِخِدْمَةِ مَادُونَ الْبَابِ وَ قَضَى عَلِيٌّ
 بِمَا خَلْفَهُ. قَالَ: فَقَالَتْ فَاطِمَةُ فَلَا يَعْلَمُ مَا دَاخَلَنِي مِنَ الشَّرُورِ
 إِلَّا اللَّهُ بِإِكْفَائِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْتَلُّ رِقَابَ الرِّجَالِ،^۲

علی و فاطمه علیهما السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خواستند که در امر خدمت
 و کارهای مربوط به زندگی در بینشان داوری نموده و وظیفه ی هر
 یک را روشن کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آن قسمت از کارها را که



۱- بحار الانوار، جلد ۱۰۳، صفحه ۲۵۲، ذیل حدیث ۴۹، نقل از امالی طوسی، جلد ۲، صفحه ۲۳۰.

۲- همان، جلد ۴۳، صفحه ۸۱، حدیث ۱، نقل از قرب الاسناد.

مربوط به داخل خانه است به عهده‌ی فاطمه علیها السلام مقرر فرمود و آنچه که مربوط به خارج از خانه است به عهده‌ی علی علیه السلام موكول نمود. به دنبال این تقسیم، حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: خوشنودی و سروری که از این تقسیم به قلبم وارد شد، اندازه‌ی آن را جز خدا کسی نمی‌داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از تحمل کاری که به عهده‌ی مردان است بی‌نیازم فرمود [یا از اینکه در بین مردان ظاهر شوم بی‌نیازم فرمود].

یعنی، اسلام از «زن» نخواست است که به عنوان «جهاد در راه خدا» و یا عناوین دیگر به صحنه‌های مبارزات اجتماعی و سیاسی خارج از «منزل» کشیده شود^۱ که سرانجام، هم از وظیفه‌ی مخصوص به خود باز بماند و هم موجب بروز اختلال در وظیفه‌ی «مردان» گردد!

زن شاخه‌ی ریحان، نه یک قهرمان!

ضمن وصایای حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است:

وَلَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ^۲

زن را به بیش از آنچه راجع به خود اوست، صاحب اختیار و مسلط
مکن! زیرا زن، شاخه گلی خوشبوست و قهرمان نیست!

«قهرمان» در لغت به معنای وکیل و دخل و خرج بودن و همچنین به معنای

۱- البته موارد ضروری استثنایی، حساب جداگانه‌ای دارد که بعداً به آن نیز اشاره خواهد شد.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۳۱، آخرین قسمت نامه.



کارفرما و فرمانروا بودن آمده است. بنابراین مضمون دستور امام علی علیه السلام این می شود که هر کاری که خارج از شؤون زن است و مستلزم قهرمانیت و کارفرمایی یا تدبیر و تصدّی امر دخل و خرج زندگی است، در اختیار وی قرار مده!

واضح است که تبعل (شوهرداری و فرزندپروری)، خصیصه‌ی طبیعی «زن» و کار مناسب با جهازات خلقت او می باشد؛ ولی تصدّی امور خارج از «منزل»، مصداق «قهرمانیت» است و تجاوز از شؤون فطری او به حساب می آید!

باید توجه داشت که این دستور به معنای تحقیر «زن» و یا منزوی ساختن او از صحنه‌ی زندگی نیست؛ بلکه در واقع به معنای تقسیم کار جامعه بر حسب استعداد طبیعی «مرد» و «زن» و تعیین سهم مناسب «زن» از سنخ کار و در عین حال، آمیخته با تجلیل از مقام والای «زن» و حفظ حریم شخصیت اوست؛ چنانکه جمله‌ی: «فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ» که در مقام «تعلیل» و بیان حکمت جمله‌ی پیشین است، اشاره‌ی بسیار لطیفی به همین نکته‌ی تجلیل و تکریم شخصیت «زن» دارد که نشان می دهد موقعیت «زن» در باغستان جامعه‌ی انسانی، موقعیت «گل» در گلستان است! می دانیم که بقای لطافت و شادابی «گل» که تنها مایه‌ی رونق بازار اوست در گرو اتصال به شاخه و بوته‌ی خود در میان باغ و زیر سایه‌ی اشجار و دور از سرما و گرما و برکنار از طوفان و گرد و غبار است! اوگر نه پیدا است که تندبادی گذرا در لحظاتی کوتاه برگ‌های آن را پرپر کرده و بی برگ و نوایش می سازد. دست تطاول^۱ سرما و گرمای شدید، آب رخ از او گرفته و بی ارج و بهایش می گرداند.

حال، از دیدگاه امام امیرالمؤمنین علیه السلام موقعیت «زن» در مجتمع بشری، یک



چنین موقعیت بسیار لطیف و حسّاس و دقیقی است که خروج وی از محیط «خانه» و اشتغال به مشاغل بیرون از «منزل»، مانند جدا گشتن «گل» از بوستان، سبب از دست رفتن ارج و بهای مخصوص به «زن» گردیده و هوس‌ها و تمایلات شیطانی از ناحیه‌ی خود او و دیگران، تحت عناوین فریبده‌ی مختلف، مانند بادهای سَموم، او را ملعبه‌ی دست تطاول‌گران هوسباز قرار می‌دهند و سرانجام آن مسکین به صورت موجودی عاطل و وامانده‌ی از کار طبیعی خویش و مایه‌ی اختلال کار مردان جامعه در می‌آید! لذا در همین قسمت از بیان آن امام همام می‌بینیم مسئله‌ی شدتِ اهتمام به برکناری زن از صحنه‌های خارج از «خانه» را به جایی رسانده که می‌فرماید:

وَ الْكُفُّ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكِ أَيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ
 الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِذْخَالِكَ مَنْ
 لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ وَ إِنِ اسْتَطَعَتْ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ^۱

با در پس پرده قرار دادن زنان، دیدگان آنها را [از دیدار مردان]
 بازدار [از برخورد با نامحرمان پرهیزشان ده] زیرا سخت‌گیری در
 امر استتار و پوشش، برای بقای [شرف و شخصیت با مکرمت]
 زنان، بهترین وسیله است و اگر بتوانی چنان کنی که آنان جز تو
 مرد دیگری را نشناسند، چنین کن!

هر چند این جمله بر حسب ظاهر، راجع به منع اختلاط مرد و زن است، نه
 مربوط به منع خروج از منزل؛ ولی پیداست که اشتغال زن به کار خارج از
 «خانه» و فعالیت وی در صحنه‌های گوناگون از اجتماعیات و سیاسیات، تلازم

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۳۱، آخرین قسمت نامه.

عادی با برخورد با مردان و شناسایی آنان دارد و عادتاً تفکیک بین این دو مطلب بسیار بعید است و به طور حتم آن درجه از شدت «احتجاج زن» که منظور امام علیه السلام است بدون احتجاج در «خانه» میسر نیست!

جداً برای سالم ماندن شرف و شخصیت واقعی «زن» هیچ وسیله‌ای بهتر از محیط «خانه» و اکتفا به انجام وظیفه‌ی مخصوص به خود در آن محیط مقدس نمی‌باشد! این همان فرمان خداوند است که می‌فرماید:

وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ...^۱

در خانه‌هایتان بمانید و همچون روش جاهلیت نخستین به تبرج و

ظاهر شدن در بین مردان نپردازید...!

تبرج زن در عصر جاهلیت چنین بود که از خانه بیرون می‌آمد و در میان مردان راه می‌رفت.

تکرار عصر جاهلیت!

از تفسیر «جاهلیت» به «اولی» در آیه‌ی شریفه، این نکته ممکن است استفاده شود که قرآن حکیم با آینده‌نگری مخصوص به خود، خبر از پیدایش «جاهلیت ثانیه» بعد از اسلام می‌دهد که همانند جاهلیت اولی (قبل از اسلام) بار دیگر زنان از حدود الهی خود تعدی کرده و از خانه بیرون می‌آیند و در بین مردان به «تبرج» می‌پردازند؛ چنان که روایتی نیز ذیل همین آیه از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمود:

أَيُّ سَتْكُونُ جَاهِلِيَّةً أُخْرَىٰ،^۲



۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۲- تفسیر نورالثقلین، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۶۹، حدیث ۷۹.

در آینده‌ی نه چندان دور، جاهلیت دیگری تحقق خواهد یافت!

هشدار به بانوان مسلمان!

ما امروز این جاهلیت «اخری» و «ثانیه» را به چشم خود در دنیای متمدن کنونی به وضع رسواتر و وحشتناک‌تر از جاهلیت «اولی» می‌بینیم و این پیشگویی تحقق یافته را یکی از جهات «اعجاز» قرآن حکیم می‌شماریم! لذا با استناد به فرمان قرآن و دستور حضرت امیرمؤمنان علیه السلام به بانوان مسلمان هشدار می‌دهیم که برحذر باشید و مراقب که شما تحقق‌بخش به «جاهلیت ثانیه» نباشید و بار دیگر «تبرج» زنان «جاهلیت اولی» را با رفتار ضد اسلامی خویش زنده نسازید!

تبلیغات شیطانی دنیای غرق در «مادیت»، شما را نفریید و با پیش کشیدن پول و درآمد سرشار و زندگی مرفه در عالم خیال، از محیط پاک و مقدس «خانه» که میدان «جهاد» عظیم شماست بیرون‌تان نکشند و بازیچه‌ی دست دیوهای پلید انسان‌نما قرارتان ندهند!

دور است سر آب در این بادیه هشدار

تا غول بیابان نفریید به سرابت

این جمله‌ی لطیف از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

النِّسَاءُ لَحْمٌ عَلَى وَضْمٍ إِلَّا مَا دُبَّ عَنْهُ،^۱

«وَضْم» در لغت به معنای تخته‌ای است که قصابان روی آن گوشت

خرد می‌کنند و به معنای سفره‌ی غذا نیز آمده است.^۲ بنابراین ظاهر و حاصل

۱- غرالحکم، حرف الالف، شماره‌ی ۱۹۶۶.

۲- المنجد و لسان‌العرب.



معنای کلام امام علی^{علیه السلام} این است که:

زنان، مانند گوشت روی تخته‌ی قصابان و یا همچون غذای پخته‌ی حاضر بر سفره‌ی غذا، آماده‌ی ربوده شدن هستند [و در معرض خطر و دستبرد مردان می‌باشند، مگر آنان که شدیداً مورد حراست و مراقبت کامل قرار گیرند]!

مرد عهده‌دار تأمین معاش زن

دین مقدّس اسلام با توجّه به طبیعت و فطرت انسانی و همچنین با در نظر گرفتن ضرورت‌ها و نیازهای زندگی اجتماعی، از یک سو «زن» را به وظیفه‌ی بسیار مهم و اساسی که برای آن آفریده شده و جهازات لازم و مناسب آن وظیفه نیز در حدّ کمال و تمام به او داده شده، اختصاص داده است و از سوی دیگر کفالت امر «معاش» و هزینه‌ی زندگی او را به صورت یک «الزام» و «تعهد واجب» بر ذمّه‌ی «مرد» قرار داده است، تا بدین وسیله آرامش فکری «زن» فراهم شده و خاطر وی از جهت امر «معاش» و دشواری‌های کسب «رزق» آسوده گردد و نتیجتاً با تمام قوا به سعی و کوشش بی‌دریغ در انجام وظیفه‌ی بسیار اصیل و سازنده‌ی خود در محیط مقدّس «خانه» بپردازد!

مستثنا بودن موارد ضروری

همانگونه که در خلال گفتار گذشته اشاره شد، مقصود از این بحث، آن نیست که «زن» در منطق اسلام «مطلقاً» حقّ خروج از «منزل» و اشتغال به کار خارج از «منزل» ندارد؛ بلکه مقصود این است که وظیفه‌ی اصلی «زن» در جامعه‌ی اسلامی بر حسب اقتضای سرشت و طبیعت جسمی و روحی‌اش



«استقرار در خانه» و اشتغال به کار بسیار مهمّ مادری و شوهرداری است؛ آن هم با تمام شرایط بسیار سنگین وجدانی و الهی اش که در کتب مربوطه‌ی تربیتی مفصّلاً بیان شده است.

روی این «اصل»، اسلام به «زن» اجازه نمی‌دهد که بدون ایجاب ضرورتی، پا از مرز طبیعی خود فراتر نهاده و «سنت» اصیل حیاتی خویش را در هم بشکند و به بهانه‌های مختلف به صحنه‌ی کار خارج از «خانه» کشیده شود! ولی اگر شرایط اضطراری استثنایی پیش آید و حفظ مصالح اجتماعی یا خانوادگی مانند تعلیم و تدریس دختران و پرستاری یا پزشکی امراض زنانه و همچنین نداشتن کفیل معاش و امثال این امور ایجاب کند که زن متکفل انجام کاری از کارهای خارج از خانه شود، در این صورت طبیعی است که آیین حکیمانه و انعطاف‌پذیر آسمانی اسلام، با خروج «زن» از «خانه» و اشتغال وی به کار خارج از منزل - به شرط رعایت موازین «عفت» - توافق خواهد داشت.

رَبَّنَا أَلْهِمْنَا التَّقْوَىٰ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَىٰ!





فصل پنجم

- ❁ بی‌حجابی زن، یک عامل مهم از عوامل تولید قساوت
- ❁ دستور اسلام چه حکیمانه است.
- ❁ اسلام چه محیط پاکی می‌سازد!
- ❁ سخنی با بانوان مسلمان!
- ❁ روی سخن با کدام گروه از خانم‌هاست؟!





بی‌حجابی زن، یک عامل مهم از عوامل تولید قساوت

از عوامل مؤثر در تولید قساوت دل، جلوه‌ی بی‌پرده‌ی زن در برابر مرد است که در دنیای امروز به نام تمدن و تجدد در زندگی، به حد افراط رسیده و بلوایی در عالم به پا کرده و آتشی در اجتماعات بشری افروخته است که به این آسانی خاموش نخواهد شد.

آنچه که فعلاً منظور بحث ماست بی‌حجابی زن در برابر مرد و معاشرت بی‌قید و بند مردان با زنان است که به راستی از خطرناک‌ترین عوامل انحراف بشر است که به عنوان موجبی از موجبات بیماری مهلک قساوت قلب و سنگدلی است که در لسان شرع مقدس، مایه‌ی بطلان انسانیت انسان و موجب هلاکت دائم معرفی شده است.

دستور اسلام، چه حکیمانه است

از همین جا ارزش و عظمت دستور حکیمانه‌ی اسلام به دست می‌آید که زن را موظف به حجاب و پوشش فرموده و مرد را هم از نگاه به زن نهی صریح کرده و با این دو دستور متین آسمانی، سدّی محکم میان مرد و زن کشیده و آن دو را به طرزی عجیب از هم جدا ساخته است. با اینکه مردان و زنان مسلمان (به معنای واقعی کلمه) در یک محیط و در یک اجتماع زندگی می‌کنند، در یک شهر و در یک محله و احیاناً در یک خانه‌اند، اما در عین اجتماع، چنان از هم دور و از مفاصد رفتار و گفتار تحریک‌آمیز و خطرناکیز



یکدیگر در امانند که گویی هر یک در میان قلعه و حصارى جداگانه هستند و کاملاً از آرامش فکرى و طهارت زندگى برخوردارند و این، نتیجه‌ی عمل به همان دو دستور عالى اسلامى است: زن، داراى حجاب است و مرد هم، چشم‌پوش از زن.

اسلام، چه محیط پاکی می‌سازد

در یک کشور اسلامى، زن مسلمان طبق دستور دینش به هنگام خروج از منزل، سراپای بدن را در حجاب عفت مى‌پوشاند و چشم به مردان بیگانه نمى‌دوزد. از کوچک‌ترین رفتار و گفتار تحریک‌آمیز مى‌پرهیزد و از ورود به محلّ اجتماع مردان خوددارى مى‌کند. از آن طرف مرد مسلمان نیز طبق دستور دینش از نگاه به زنان نامحرم مى‌پرهیزد و بیش از حدّ ضرورت با یک زن نامحرم سخن نمى‌گوید و از ورود به محلّ اجتماع زنان دورى مى‌کند. در نتیجه نه افکار شیطانى به دل‌ها راه مى‌یابد و نه مغزهای جوانان توفانى مى‌شود! نه مردان، بوالهوس مى‌گردند و نه زن‌ها هرزه‌دل! نه بلای خانمانسوز طلاق، آشیانه‌ها را بر هم زده و اطفال بی‌گناه را بی‌سرپرست و نابسامان مى‌سازد و نه مراکز فحشا رونق مى‌یابد! نه جوانان، دیوانه شده و خودکشی مى‌کنند و نه دختران، گوهر عفت خود را به رایگان از دست مى‌دهند! بلکه همه جا فکرها پاک است و مغزها آرام! مردها مشغول کارند و زن‌ها تاج افتخار! خانواده‌ها کانون محبت و کودکان، شاداب و خرم! جوانان، سرگرم مطالعات علمى‌اند و در مسیر ترقّی! دختران همچون گوهر درخشان در صدف عفت و عصمت در امان!

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ



أَزْكِي لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ^۱

بگو به مردان با ایمان! دیدگان خود را فرو خوابانند [از دیدنی‌های
ناشایست چشم بیوشند] و دامن‌های خود را حفظ کنند. این برای
آنان پاکیزه‌تر است؛ خدا به آنچه می‌کنند آگاه است.

با جمله‌ی «ذَلِكَ ازکی لَهُمْ» نشان می‌دهد که پاکی و طهارت اجتماعی
در گرو پاکی دامن‌هاست و پاکی دامن‌ها بستگی به پاکی چشم‌ها دارد. دل، به
دنبال چشم می‌رود و زنای چشم، زنای دامن را باعث می‌شود. در محیطی که
زن‌ها بی‌پرده جلوه کنند و مردها هم بی‌پروا نگاه به اندام زن نمایند، مسلم این
محیط مراکز فحشا به وجود می‌آورد و مردان و زنان زناکار در خود می‌پروراند
و امراض خانمانسوز و نسل برانداز از خود می‌جوشاند و آلودگی و ناپاکی در
تمام شئون زندگی ظاهر می‌شود! نطفه‌های ناپاک در آنچنان محیط نشو و نما
کرده و پست‌ها و مشاغل حساسی را به دست می‌گیرند و تمام زندگی مادی و
معنوی مردم را به آلودگی و ناپاکی می‌کشانند و به همه چیز رنگ فساد
می‌زنند! پس بسیار متین و عمیق است فرمان قرآن که می‌فرماید:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ
أَزْكِي لَهُمْ،

سخنی با بانوان مسلمان

شما ای خانم‌های مسلمان و خواهران ایمانی! توجّه بیشتری بفرمایید و
بدانید که وظیفه‌ی شما در این محیط فعلی و دنیای روز، فوق‌العاده سنگین
است. نحوه‌ی زندگی و طرز رفتار شما از حیث شوهرداری و بچه‌پروری، لباس

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۰.



پوشیدن و از خانه بیرون رفتن و در خارج خانه، کیفیت راه رفتن و سخن گفتن و با مردان نامحرم مواجه گشتن و سایر جزئیات کارتان، در اصلاح و افساد زندگی خانوادگی و اجتماعی، بسیار مؤثر و شایان دقت و مراقبت است به طوری که کوچکترین مسامحه و سهل انگاری یا بی پروایی و بی تقوایی از ناحیه شما خطری بزرگ بار آورده و مسئولیتی عظیم در پیشگاه خداوند سریع الحساب و شدید العقاب خواهید داشت.

روی سخن با کدام گروه از خانم‌هاست

باز هم تذکراً باید بگویم من در این سخن با خانم‌ها و دختر خانم‌هایی طرف صحبتم که مسلمانند و معتقد به قرآن، به رسالت پیغمبر اعظم حضرت محمد مصطفی ﷺ و رستاخیز قیامت و ثواب و عقاب خدا اقرار و اعتراف دارند و به آستان مقدس اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عرض احترام و ادب می‌کنند و دستورات آسمانی خدا و پیغمبر و امام را فوق تمام مقررات و قوانین بشری می‌دانند و برای هیچ فکر و دستوری که مخالف احکام مقدسه‌ی قرآن و دستورات امامان علیهم السلام باشد، ارج و احترامی قائل نیستند و هر تمدنی را که مابین با تمدن اسلامی باشد توحش می‌دانند و از آن متنفرند.

بله، با این گروه از بانوان و دوشیزگان آشنای با دین که حقاً روشنفکران واقعی و واقع بینان روشن هستند طرف صحبتیم، وگرنه زنان و دخترانی که اصلاً از منطق دین بی‌خبرند و از اول تربیت مذهبی نداشته‌اند؛ تا چشم گشوده‌اند، خود را در دامن سینماها و مجلات اغواگر دیده‌اند و نعره‌های مستانه‌ی خوانندگان رادیو را شنیده‌اند و فریب الفاظ بی مغز (متمدن و متجدد و روشنفکر) را خورده‌اند و بی اطلاع از منطق عقلانی خردمندان و روشنفکران



واقعی جهان، تن به توفان هوس داده و به تحریک شیادان و هوسبازان، به جنبش درآمده و با کمال سفاهت و جهالت، پشت پا به تمام حدود و قیود اخلاقی زده‌اند؛ نه معرفت و شناسایی نسبت به خالق و آفریدگار عالم دارند و نه حرفی از احکام الهی و مقررات دینی به گوششان خورده و نه حقوق طبیعی مرد و زن فهمیده‌اند و نه خبری از عوالم بعد از مرگ و بدبختی‌ها و نکبت‌های آینده‌ی خود شنیده‌اند، همچنان مست لایعقل به زندگی آلوده و نکبت‌بار خود ادامه می‌دهند و از راه‌های گوناگون به آتش فساد اجتماع دامن می‌زنند و شعله‌ور می‌سازند. هم خود می‌سوزند و هم دیگران را می‌سوزانند؛ مسلم با این دسته از زنان مست اسیر دام هوس، سخن وعظ و نصیحت گفتن و آیات قرآن خواندن، آهن سرد کوبیدن است و آب در غربال ریختن که ابداً سودی نخواهد داشت. چه بجا گفته‌اند:

محلّ قابل و آنکه نصیحت قائل

چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است

به گوش مردم نادان و آب در غربال

بحث با این دسته از مردم، راه دیگری دارد و منطق خاصی که مربوط به

بحث در عقائد است و فعلاً از هدف این مقاله خارج است.



فصل ششم

- ☀ هدف اصلی نگارنده
- ☀ ارزش دین و حرمت قرآن تا چه حد است؟
- ☀ تذکر
- ☀ قرآن دستور پوشش کامل می دهد.
- ☀ منظور از جلباب چیست؟
- ☀ پوشش کامل زن نشان عفاف و حصار امان است.
- ☀ لازم است بانوان مسلمان به مسئولیت قرآنی خود پی ببرند.
- ☀ ما از قرآن خیلی فاصله گرفته ایم!



هدف اصلی نگارنده

نظر اصلی نویسنده‌ی این کتاب، بیدار کردن حس دینی مردان و زنان مسلمان است و تمام همّش این است که به خواست خدا این رساله‌ی مختصر به خانه‌های مسلمانان راه یابد و با زبانی ساده و آرام به زنان و دختران مسلمان پند و نصیحت دهد. کلام خالق مهربان و آیات قرآن را بر آنان بخواند و تا آنجا که می‌تواند اشتباهات و کج‌روی‌های آن‌ها را نشانسان داده و از عواقب شوم گناه و عذاب‌های دردناک آخرت باخبرشان سازد و بگوید:

ای بانوان مسلمان! ای اعتقاددارندگان به حرمت قرآن! ای کسانی که جلد و کاغذ قرآن را می‌بوسید و روی چشم می‌گذارید! ای خانم‌هایی که هنگام پیشامد مشکلات و ناملازمات، دست توّسل به دامن اولیای دین دراز کرده و از مقام اقدسشان انتظار لطف و عنایت دارید و گاهی بار سفر بسته، به زیارت خاک قبرشان می‌روید و هنگام ذکر مصائبشان ناله سر می‌دهید و اشک تأثر می‌ریزید. بله، شما ای بانوان باایمان! بیایید به نداهای آسمانی همین قرآن عزیز گوش فرا دهید؛ به راهنمایی‌ها و بانگ بیدارباش‌های این کتاب الهی توجه کنید؛ به فریادهای دلسوزانه‌ی پیغمبر محبوب و امامان بزرگوار خود احترام بگذارید؛ با اعمال ناپسند خود هتک حرمت قرآن نکنید! حربه به قلب پیغمبر و امام زمان خود نزنید!



ارزش دین و حرمت قرآن تا چه حد است

هیچ می‌دانید دین خدا و احکام خدا برای پیغمبر و امام از جانشان و از فرزندان‌شان عزیزتر است و به همین جهت حاضر شدند در راه حفظ احکام دین همه‌گونه مصائب متحمل شوند؛ عزیزانشان مقابل چشمشان قطعه قطعه و پیکرهای شریفشان هدف تیرها و نیزه‌ها گردد، اما لطمه‌ای به دین مقدس خدا وارد نیاید، حلال خدا حرام نشود و حرام خدا حلال نشود و احکام خدا محفوظ بماند!

پس توجه دارید که شما اگر خدای ناکرده هتک حرمت دین کنید و با رعایت نکردن حجاب صحیح اسلامی که از وظایف اصیل و اساسی شما خانم‌های مسلمان است، به فرمان خدا بی‌اعتنا باشید، در واقع کارد به قلب پیغمبر زده‌اید و شمشیر به روی امام زمان خود کشیده‌اید و عاقبت خود را به نکبت دنیا و عذاب شدید آخرت مبتلا ساخته‌اید.

تذکر

البته بر اهل فضل، روشن است که غرض، بحث فقهی در مسئله نیست که جنبه‌ی فنی داشته و مربوط به اهلش باشد و عرضه کردن به افکار عمومی را نشاید. بلکه سخن، جنبه‌ی بحث تفسیری دارد و آنچه که مستفاد از آیات شریفه است بیان می‌شود و با عامه‌ی مردم مسلمان که به سهم خود وظیفه‌ی تدبیر در قرآن و انذار شدن از کلام خالق خود را دارند، به میان نهاده می‌شود تا باشد که موعظه شوند و به راه آیند. اما بحث فقهی مطلب پیدا است که در صلاحیت آقایان فقهای عظام است و بحمدالله حضرات آقایان نیز نظرات خود را در مسائل مربوط بیان کرده و در دسترس مؤمنین نهاده‌اند. برگردیم باز هم



نظری به قرآن بیفکنیم.

قرآن، دستور پوشش کامل می دهد

در آیه‌ی دیگر مربوط به پوشش زن می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ
يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا^۱

ای پیغمبر! بگو به همسران و دختران و زنان مؤمنین که
جلباب‌های خود را به خود نزدیک سازند؛ این کار برای اینکه
شناخته شوند [به نجابت و عفت] و مورد اذیت [و مزاحمت] واقع
نشوند، نزدیک تر است و خدا آمرزنده و مهربان است.

مقصود از جلباب چیست؟

«جَلَابِيبٌ» جمع جلباب است و جلباب بر حسب آنچه از گفتار اهل
تفسیر و لغت استفاده می شود، پوشاکی است که علاوه‌ی بر خمار و روسری،
قسمت عمده‌ی بدن زن را می پوشاند و در واقع لباس بیرونی زن و مخصوص
خارج از منزل است. المنجد می نویسد:

الْجِلْبَابُ هُوَ الْقَمِيصُ أَوْ الثَّوْبُ الْوَاسِعُ،
جلباب، پیراهن یا لباس گشاد است.

تفسیر مجمع البیان می گوید:

الْجِلْبَابُ خِمَارُ الْمَرْثَةِ الَّذِي يُعْطَى رَأْسَهَا وَوَجْهَهَا إِذَا



خَرَجَتْ لِحَاجَةٍ،

جلباب آن روسری و پوشاکی است که زن هنگام خروج از منزل برای کاری، سر و صورت خود را با آن می پوشاند.

پوشش کامل زن، نشان عفاف و حصار امان است

پس به حکم این آیه‌ی شریفه «آیه‌ی جلابیب» زن مسلمان موظف است که هنگام خروج از منزل تمام بدن خود را بپوشاند و جمله‌ی «يُدْنِينَ عَلَيَّهِنَّ مِنْ جَلَابِيْبِهِنَّ» دلالت بر این دارد که باید جلباب و لباس رویی خود را طوری به بدن نزدیک کرده و اطراف آن را جمع آوری نماید که ستر و پوشش کامل محقق شود تا نشان وقار و متانت و عفاف کامل بانوی مسلمان بوده و او را از زنان جلف و نادان و سبکسر جدا سازد و نتیجتاً حریم عفتش از تعرض افراد گستاخ و مزاحم در امان باشد که می فرماید:

...ذَلِكَ اَدْنٰى اَنْ يُعْرِضْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ...

ستر تمام بدن، نشان تَحْصُنَ و تَعْفُفَ زن است و حصاری بر گرد عفاف زن که به هیچ مردی اجازه‌ی گستاخی و تعرض نمی دهد. اما بی پردگی زن در واقع اجازه‌ی گستاخی به مردان دادن است و راه تعرض را برای آنان هموار ساختن و این عمل، با شأن یک بانوی تربیت یافته‌ی در مکتب قرآن منافات دارد که باید همچون گوهری گرانبها مصون از تعرض دزدان و اهریمنان باشد.

لازم است بانوان مسلمان به مسئولیت قرآنی خود پی ببرند

بسیار روشن است که در چنین اوضاع و شرایط مشهود زمان، وظیفه‌ی زنان مسلمان، فوق العاده سنگین و پر مسئولیت خواهد بود که شدیداً باید در تستر



و حجاب خود بکوشند و مراقب باشند با بی‌پردگی و بی‌حجابی خود، راهزن مردان و جوانان نشوند؛ دزد غارتگر ایمان مردم نگردند، با تحریک شهوت جنسی مردان و جوانان، راه عصیان به روی آنان نگشایند و راه عبادت و خداپرستی را به روی جامعه و ملت خود نیندند که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

لَوْلَا النَّسَاءُ لُعِيدَ اللَّهُ حَقًّا حَقًّا^۱

اگر زنان نبودند هر آینه خدا آنچه‌تان که باید و شاید پرستش می‌شد.

این بیان نبی اکرم ﷺ نشان می‌دهد که قسمت عمده‌ی بی‌دینی و انحراف جامعه‌ی انسان از صراط عبادت و افتادن در مسیر گناه و معصیت، از ناحیه‌ی زنان سرچشمه گرفته است و می‌گیرد. البته در میان زنان، کسانی هستند که مایه‌ی افتخار عالم اسلام بلکه انسانیتند. آری، جمع کثیری از زن‌ها هستند که با بی‌تقوایی و بی‌بندوباری خود، سدّ راه عبادت و خداپرستی می‌شوند؛ راه بهشت و سعادت را به روی مردم بسته و راه جهنّم و هلاک ابدی را پیش پای جوانان باز کرده و هموار می‌سازند. آیا اینگونه زنان، دزدان و غارتگران خطرناک اجتماع نیستند؟

جنایتکارترین دزدان، دزدان ایمان مردمند! پلیدترین راهزنان، کسانی هستند که بر صراط ایمان بنشینند و بندگان خدا را از راه خدا منحرف کرده و به راه شیطان بيفکنند و با این کار، وفاداری خود را نسبت به شیطان به ثبوت برسانند که گفته است:

...لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۶۹﴾ ثُمَّ لَا تِيَهُهُمْ مِنْ بَيْنِ
أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا



تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ،^۱

...به طور حتم، سر راه تو [خدا] در کمینشان می نشینم از پیش رو و از

پشت سر و از چپ و راستشان می آیم و منحرفشان می سازم...

اینان به حقیقت، دستیاران وفادار ابلیسند و مستحقّ کیفر دردناک و

مجازات شدیدند که به همین زودی گرفتار عذاب‌های الیم پروردگار خواهند

شد. این بیان قرآن است:

...قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ،^۲

...بگو بهره بگیر از این کفر و طغیانِ اندکِ زودگذرت که به طور

قطع تو از یاران آتشی.

وَيَلُؤْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ،^۳

وای از بدبختی و تیره‌روزی مردم مکذّب [که روز حساب را

باور نکرده و افسانه پنداشته‌اند].

ما از قرآن خیلی فاصله گرفته‌ایم

ای زنان مسلمان! به خود آید و فرمان تهدیدآمیز خدا را به شوخی تلقی

نکنید. دقت‌ها و باریک‌بینی‌های قرآن را در امر حجاب زن با دقت بنگرید و در

آن بیندیشید و سپس با وضع رفتار و اعمال خود بسنجید تا چه حدّ ما از قرآن و

احکام اسلام فاصله گرفته‌ایم!



۱-سوره‌ی اعراف، آیات ۱۶ و ۱۷.

۲-سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۸.

۳-سوره‌ی مرسلات، آیه‌ی ۴۹.

فصل هفتم

- ☀ قرآن چه می‌گوید و ما چه می‌کنیم؟
- ☀ نظر قرآن درباره‌ی پیرزنان
- ☀ سرّ دستور توبه‌ی عمومی در ذیل آیه‌ی حجاب
- ☀ تذکری راجع به استثنای محارم
- ☀ احتیاط را از دست ندهید.
- ☀ تذکار



قرآن چه می‌گوید و ما چه می‌کنیم!

در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور که قبلاً گذشت، ضمن دستور پوشش زن، عده‌ای را استثناء می‌فرماید که به اصطلاح فقهی آن‌ها محارم زن محسوب می‌شوند و واجب نیست که زن خود را از آنها بپوشاند و از جمله‌ی آنها می‌فرماید: «...أَوْ نِسَائِهِنَّ...» یعنی زن‌های مسلمان نسبت به زن مسلمان محرمند و زن می‌تواند خود را پیش زنان مسلمان مکشوف سازد. بنابراین مفهوم آیه این می‌شود که زنان غیرمسلمان مثل یهودیه و نصرانیّه نسبت به زن مسلمان، نامحرمند و زن مسلمان نمی‌تواند خود را پیش یک زن یهودیه و نصرانیّه و غیرمسلمان، بی‌پرده و بی‌حجاب نمایان سازد.

حالا اگر چه آقایان فقها فتوا به وجوب پوشش در این مسئله نمی‌دهند بلکه فتوا به کراهت می‌دهند؛ یعنی مکشوف بودن زن مسلمان پیش زن غیر مسلمان مکروه است. ولی منظور، دقت و باریک‌بینی عمیق اسلام است که چرا زن غیرمسلمان بر زن مسلمان نامحرم است و روا نیست بدن خود را به او بنمایاند. سرّش را از بیان امام صادق علیه السلام بشنوید که می‌فرماید:

لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ وَ النَّصْرَانِيَّةِ
فَأَتَّهِنَنَّ يَصِفَنَّ ذَلِكَ لِأَرْوَاجِهِنَّ^۱

روا نیست که زن مسلمان، خود را پیش زن یهودیه و نصرانیّه



۱- کافی، کتاب النکاح، جلد ۵، صفحه ۵۱۹، باب التستر، حدیث ۵.

بی‌پرده سازد؛ زیرا آنها اوصاف زن مسلمان را برای شوهران خود
وصف می‌کنند.

یعنی غیرت اسلامی ابا از این دارد که اوصاف زن مسلمان به گوش مرد
نامحرم برسد! منتهی چون زنان مسلمان - نظر به تربیت دینی‌ای که دارند -
هرگز اوصاف زن دیگری را به گوش شوهرانشان نمی‌رسانند از این جهت آنها
محرمند. اما زنان غیر مسلمان از این جهت معتمد نیستند؛ اسلام آنها را نامحرم
معرفی کرده و سزاوار نمی‌بیند که زن مسلمان پیش آنها مکشوف گردد. مبدا
وصف زیبایی‌اش به گوش مرد نامحرم برسد! آیا این دین مقدس اجازه می‌دهد
که مرد نامحرم سر و رو و اندام زن را با چشم آلوده به شهوت بنگرد؟ مسلم
خیر. پس تصدیق می‌فرماید که ما فرسنگ‌ها از قرآن فاصله گرفته‌ایم! قرآن به
راهی می‌رود و ما به راه دیگری افتاده‌ایم.

نظر قرآن درباره‌ی پیرزنان

قرآن درباره‌ی زنان پیر سالخورده‌ی از پا افتاده‌ای که جاذبه‌ی جنسی
خود را از دست داده و مورد رغبت جنسی مردان واقع نمی‌شوند نیز رعایت
احتیاط می‌کند. در عین حال که می‌فرماید باکی نیست بر آنها که جامه‌ی
روی خود را کنار بگذارند منتهی با این شرط که متبرج به زینت نباشند یعنی
خود را نیارایند و زینت و زیوری به خود نیندند، با این وصف باز هم می‌فرماید،
اگر همان پیرزنان جانب عفاف را رعایت کرده و خود را کاملاً بپوشانند بهتر
است و به پسند خدا نزدیک‌تر. اینک به خود آیه‌ی شریفه توجه فرمایید:

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ
جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ



خَيْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^۱

«وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ» یعنی زن‌های بازنشسته‌ی از تمایل جنسی که دیگر امید مطلوبیت در نظر مردها ندارند. اینگونه زن‌ها، باکی نیست بر آنها که جامه‌ی رویی خود را از خود دور کنند به شرط اینکه خویشان را به زیور و زینت نیارایند. ولی در عین حال رعایت احتیاط را نیکو دانسته و می‌فرماید: «وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ» اینکه خود را بپوشانند و عفاف کامل را رعایت نمایند، بهتر و پسندیده‌تر است.

با این حال بفرمایید آیا قرآن درباره‌ی زنان زیبا و جوان تا چه حد رعایت احتیاط و حفظ عفاف کامل را لازم و واجب خواهد دانست. در این آیه هم تأمل بفرماید:

... وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ...^۲

زنان مسلمان پای به زمین نکوبند که زینت مخفی‌شان دانسته شود
و جلب توجه مردان نماید...

آنچنان که زنان عرب جاهلی خلخال به میج پا می‌بستند و موقع راه رفتن برای جلب توجه مردان پا به زمین می‌کوبیدند و از این راه چشم و دل مردها را به سمت خود معطوف داشته و افکار آرام آنان را آشفتند و ناآرام می‌ساختند، لازم است خانم‌های مسلمان در اینگونه دقت‌ها و باریک‌بینی‌های قرآن بیندیشند و پی به مسئولیت سنگین خود ببرند و بدانند دین مقدّس اجازهی هیچگونه رفتار و گفتاری که اندک اثر تحریکی نسبت به مردان نامحرم داشته باشد به زنان مسلمان نمی‌دهد و با حسابی دقیق تمام اعمال زن را از طرز راه رفتن و سخن

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۶۰.

۲- همان، آیه‌ی ۳۱.

گفتن و لباس پوشیدن و نگاه کردن و آرایش نمودن، تحت مراقبت کامل و کنترل شدید قرار داده است و در جزئی ترین کارش رعایت اصل تحفظ و عفاف را لازم دانسته و بالمآل صلاح و فلاح و سعادت و سلامت جامعه‌ی مسلمین را در گرو مستوریت زن و برکنار بودن او از چشم‌انداز شهوت آلود مردان نشان می‌دهد و در آخر آیه‌ی مربوط به پوشش زن می‌فرماید:

...تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ،^۱

...همگی به سوی خدا توبه برید ای گروه مؤمنان! باشد که به

فلاح و رستگاری نائل شوید.

سرّ دستور توبه‌ی عمومی در ذیل آیه‌ی حجاب

از اینکه دنبال موضوع حجاب و پوشش زن، توبه‌ی عمومی و همگانی را قرآن دستور می‌دهد، معلوم می‌شود که بی‌حجابی زن، گناه عمومی و انحراف اجتماعی را باعث و موجب می‌گردد؛ به طوری که افکار تمام طبقات را آلوده و فاسد می‌سازد و صحنه‌ی لغزش برای همگان به وجود می‌آورد. طبیعی است در یک محیطی که زنان و دختران، بی‌پرده و با تبرّج به زینت در برابر مردان و جوانان جلوه کنند و با رفتار و گفتار تحریک‌آمیز خود، هیجان و تَوَقَّان^۲ در دل‌ها ایجاد نمایند، در یک چنین محیطی بسیار مشکل است کسی سالم از گناه بماند و فکر معصیت در مغز خود نپروراند. به هر نحوی است و سوسه‌ای در دلش پیدا می‌شود و خاطره‌ی شیطانی از حال الهی و قداست روحی بیرونش می‌برد.

پس محیط بی‌حجابی نسوان، در واقع محیط طغیان و عصیان است، مرتع



۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۱.

۲- شدّت التهاب.

و چراگاه مخصوص شیطان است و قهراً از مسیر فلاح و سعادت منحرف بوده و محتاج به توبه‌ی عمومی و تطهیر اجتماعی است و لذا می‌فرماید:

... تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ،

...همگی توبه به سوی خدا برید تا رستگار شوید.

تذکری راجع به استثنای محارم

می‌دانیم که در شرع مقدّس عده‌ای از مردان نزدیک سببی و نسبی به عنوان محارم زن معرفی شده‌اند و زن موظّف به تسترّ از آنها نیست. یعنی واجب نیست که خود را از آنها بپوشاند. اصناف محارم عبارتند از: شوهر، پدر، پدرشوهر، پسر، پسرشوهر، برادر، برادرزاده، خواهرزاده، عمو، دایی، داماد (شوهر دختر).

البته اینها شرعاً نسبت به زن محرمند. اما توجه به این نکته هم بسیار لازم است که مسئله‌ی استثنای محارم در باب حجاب زن طوری نیست که موجب فتح باب برای بی‌پروایی و بی‌بندوباری گشته و مردمی آن را بهانه‌ی آزادی در اختلاط مرد و زن قرار داده و تشکیل محافلی به عنوان محفل فامیلی بدهند و مردان و زنان جوان به این عنوان که به هم محرمند، آن مادرزن است و این هم داماد، آن عروس است و این هم پدرشوهر، آن پسر شوهر است و این هم زن پدر، تحت این عناوین بهانه‌ای به دست آورده و خود را آزاد در جلوه‌گری و نظربازی بدانند و بی‌پروا و آرایش کرده با هم بنشینند و برخیزند، بگویند و بخندند و به کلی موضوع جذبه‌ی حادّ و آتشین غریزه‌ی جنسی را نادیده بگیرند و چنین پندارند که با یک جمله‌ی صیغه‌ی عقد که جاری شد و در نتیجه یکی داماد شد و دیگری مادرزن، به کلی آن غریزه‌ی سرکش جنسی هم خاموش شد و از بین رفت و دیگر هیچگونه خلط و آمیزش میان آن مرد جوان



که داماد است با این زن جوان که مادرزن است یا میان آن پسر جوان که پسرشوهر است با این زن جوان که زن پدر است، تولید جذب و انجذاب نخواهد کرد و خطری به وجود نخواهد آورد.

به همین جهت و بر اساس همین اشتباه یا بهانه‌جویی است که شنیده می‌شود بعضی از خانواده‌ها که از یک طرف مسلمانند و می‌خواهند مرز دینشان به ظاهر محفوظ باشد و از طرف دیگر هم تابع جریان روزند و می‌خواهند همرنگ جماعت گردند و مجمع فامیلی تشکیل داده و مرد و زن با هم مخلوط گشته و از قید و بند حجاب دست و پاگیر رها شوند، فوراً به سراغ قانون محرمیت در اسلام می‌روند و دختر بچه‌ی آن زن را برای این مرد جوان عقد موقت کرده و بعد بذل مدّت می‌کنند و در نتیجه با هم داماد و مادرزن می‌شوند و همچنین دوّمی و سوّمی و چهارمی، همه با هم محرم می‌شوند و بعد پرده و حجاب را کنار گذاشته و با کمال اطمینان خاطر و آزادی مطلق، مرد و زن در میان هم می‌لوند و بسیار هم دلخوشند که هم مرز دینی خود را حفظ کرده‌اند و در مجمع خود نامحرمی را راه نداده‌اند و هم از قافله‌ی روشنفکران! عقب نمانده‌اند و مرد و زن با هم مختلط گشته و از قید و بند حجاب رسته‌اند.

این معنای سوء استفاده از قانون است و با خود دین، مرز دین را شکستن و به بی‌پروایی و بی‌تقوایی، رنگ دین و دینداری زدن و احکام خدا را ملعبه‌ی دست خود ساختن! در صورتی که هر کس به آیات و روایات مربوط به حجاب زن مراجعه نماید و دقّت‌های عجیب شرع مقدّس را در جدا ساختن مرد و زن از هم در نظر بگیرد، به یقین می‌داند که هرگز شارع حکیم، رضا به این بازیگری‌ها نمی‌دهد و این بازیگران را در ردیف مستهزین به احکام خدا



می‌شمارد. قانون حکیمانه‌ی محرمیت در اسلام کجا و این مسخرگی‌ها کجا؟
«قانون محرمیت در اسلام برای رفع حَرَج است نه برای رفع حُجُب و حیاء و
فتح باب برای اختلاط مرد و زن».

البته بعد از اینکه پیوند متین ازدواج بر اساس ناموس طبیعی و اجتماعی
محقق شد، قهراً اختلاط و ارتباط افراد در فامیل با هم بیشتر و نزدیک‌تر می‌شود
و در این صورت اگر زن موظف به پوشش کامل از مردان نزدیک فامیل مانند
پدرشوهر و پسر شوهر و شوهر دخترش باشد و آنها نیز مکلف به چشم‌پوشی و
ترک نگاه به آن زن باشند، مسلم به مشقت و دشواری فراوان خواهند افتاد و
زندگی بر هر دو دسته حَرَجی خواهد شد. اینجاست که شرع مقدس در
وظیفه‌ی پوشش زن تخفیفی داده و می‌فرماید در صورت ایمن بودن از
نگاه‌های شهوت‌آلود همان مردان نزدیک فامیل که به عنوان محارم در دین
معرفی شده‌اند، می‌تواند خود را از آنها نپوشاند و آنها نیز به شرط عدم ریبه و
تلذذ، نگاه کردنشان به آن زن جایز است.^۱

حالا این قانون مبتنی بر اساس حکمت رفع حرج که جنبه‌ی استثنایی
دارد، کی و چگونه ممکن است تجویز کند که به منظور تسهیل اختلاط غیر
ضروری مرد و زن، صورت عقدی به وجود آوریم و داماد و مادرزن مصلحتی
بسازیم و نتیجه‌ی بی‌قیدی و بی‌پروایی بگیریم و غالباً در این موارد چون قصد
ازدواج واقعی در کار نیست، تمشی قصد انشاء زوجیت که شرط صحت عقد
است خالی از اشکال نیست (البته موارد ضروری برای تخلص از ابتلاء به حرام
که آقایان فقها تجویز می‌کنند، خارج از بحث است).

۱- نگاه ریبه‌دار، نگاهی است که عادتاً خطرناک‌تر باشد و ترس آن برود که منجر به وقوع گناه گردد. اما نگاه با تلذذ، نگاهی است
که صرفاً برای لذت بردن توأم با شهوت باشد هر چند خوف لغزش و وقوع گناه در کار نباشد.

به هر حال این مسئله، مورد اتفاق آقایان فقهای عظام است که زن در صورتی که نسبت به محارمش ایمن از نظر ریه و نگاه شهوت آلود آنان نباشد واجب است خود را از آنها نیز بپوشاند و بر فرض ایمن بودن از ریه و تلذذ نیز احتیاط آن است که از ناف تا زانو، خود را از محارمش (غیر شوهر) بپوشاند.^۱

احتیاط را از دست ندهید

در محیطی که زنان، جز تبرّج و خودآرایی همی ندارند و مردان از نظربازی و چشم‌چرانی سیر نمی‌شوند و از طرفی هم از راه‌های گوناگون دامن به آتش شهوت جنسی مرد و زن زده می‌شود و روابط را نزدیکتر و خطرناکتر می‌سازد به طوری که گویی میدان زندگی، میدان تلذذ است و کامجویی، در چنین محیط و با این شرایط، به طور قطع، رعایت جانب احتیاط در امر حجاب زن، روش مرضیّ خدا و پسندیده‌ی عقل است و کمترین اهمال و تسامح، مستتبع خطراتی عظیم و مفسدی ناگوار خواهد بود.

به همین جهت حضرات آقایان فقهای معاصر متفقاً در مسئله‌ی وجه و کفّین زن (صورت و دست‌ها) نیز طریق احتیاط را که طریق سلامت و نجات است پیموده‌اند. هم در مسئله‌ی نظر (نگاه مرد به چهره و دست‌های زن) و هم در مسئله‌ی ستر (پوشاندن زن صورت و دست‌های خود را از مرد) مطلقاً دستور احتیاط لازم داده‌اند (علاوه بر آنکه در صورت ریه و تلذذ، فتوای قطعی به حرمت نظر و وجوب ستر دارند).^۲

شاید بعضی تصوّر کنند که علّت بی‌پروایی و افراط در بی‌بندوباری زنان



۱- العروة الوثقی، چاپ آخوندی، صفحه‌ی ۱۸۴، با حواشی مراجع وقت، فصل ستر و ساتر، فصل ۸ از فصول کتاب الصلوة، اوائل فصل.
۲- همان، کتاب النکاح، صفحه‌ی ۶۲۶، مسئله‌ی ۳۱، با حواشی مراجع وقت، چاپ آخوندی.

امروز، سخت‌گیری‌های در امر حجاب است که اگر مثلاً پوشاندن صورت و دست‌ها بر زن واجب نباشد تا این درجه‌ی از بی‌شرمی و گستاخی پیش نمی‌آید. ولی به نظر می‌رسد این تصوّر، اشتباه است زیرا به طور مسلم آنچه موجب عصیان و بی‌تقوایی است، نبود ایمان یا لااقل ضعف ایمان اکثر مردم به مبدأ و معاد است.

آری، از یک طرف ایمان محکم به عواقب شوم و دهشتناک گناه و نافرمانی خدا ندارند و از طرف دیگر مقهور شهوات و هوس‌های بی‌قید و بند نفسانی خود می‌باشند. البته این چنین مردم بی‌ایمان اسیر دام هوس، تسلیم هیچ قانون ضدّ هوس نخواهند شد و از پیشتازی در مسیر بی‌بندوباری عقب‌نشینی نخواهند کرد. حالا چه سخت‌گیری در امر حجاب بشود یا سهل‌انگاری.

اما زنان مسلمانی که تربیت واقعی دینی دارند و مؤمن به خدا و روز حساب می‌باشند و ترس از کیفرهای دردناک روز قیامت در جانشان نشسته است؛ هرگز مقهور هوس نمی‌شوند و با زیر پا نهادن فرمان خدا خود را مستحقّ عذاب الیم آخرت نمی‌سازند؛ هر چند در راه دینداری و پیروی از رسول خدا ﷺ بسیاری از خواسته‌های دلشان عملی نشود و بهره‌های فراوان دنیایی از دستشان برود. بنابراین، استثناء وجه و کفّین از حکم و جوب تستر در مرحله‌ی عمل آن هم در محیط کنونی نه دسته‌ی اوّل را به حجاب می‌آورد و نه دسته‌ی دوّم را بی‌حجاب می‌سازد. بلکه تنها اثرش این می‌شود که بسیاری از باحجاب‌های متوسط را به اهمال و تسامح راغب کرده و تدریجاً به آزادی مطلق سوقشان می‌دهد و گناه را در نظرشان به صورت مباح در می‌آورد. یعنی الان گناه می‌کنند، اما خود را گنهکار شرمسار می‌دانند ولی در آن موقع هم

گناه می‌کنند و هم خود را مجاز از طرف دین دانسته و زشتکاری و تبرّج را به حساب خدا می‌گذارند. آنچنان که قرآن می‌فرماید:

وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ
إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ،^۱

وقتی مرتکب گناه و زشت کاری می‌شوند [آن را به حساب خدا و دین می‌گذارند] می‌گویند پدران و گذشتگان خود را مرتکب این کار دیده‌ایم و خدا به ما چنین دستوری داده است! بگو خدا هرگز امر به زشت کاری نمی‌کند. چرا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟

تذکار

همچنان که از قیافه‌ی بحث پیداست، غرض، بحث فقهی و استنباط حکم مسئله نیست زیرا همانگونه که قبلاً هم گفته شد، این کار برای خود اهلی دارد و بحمدالله حکم هم از طریق استنباط اهلش معلوم است و در گذشته بیان شد؛ بلکه غرض، بحث در کیفیت عمل به حکم مسئله در محیط کنونی و احراز شرایط و تشخیص مصداق است که باید در نظر بگیریم ما، در چه محیطی هستیم و مرد و زن در چه شرایطی به سر می‌برند. آنگاه تصدیق خواهیم کرد در محیط سراسر ریه و تلذذی که ما داریم، اصلاً زمینه‌ای برای پیاده کردن حکم جواز نظر و عدم وجوب ستر (بر فرض ثبوت فتوایی در محلّ خود) نمی‌ماند! چون بدیهی است زمینه‌ی بحث و سخن، همین اجتماع موجود است که می‌بینیم و می‌شناسیم؛ نه یک اجتماع طیب و طاهر بی‌غلّ و غشّ و عاری از ریه و تلذذ



ساخته‌ی در عالم خیال که پرورده‌هایش همه مریم و یوسف باشند!
بله! حقیقت این است که اگر بخواهیم زندگی آلوده به هوس اقتباس
شده و تقلیدی از اروپاییان را اصل بدانیم، ناچار باید از حجم قوانین دینی
بتراشیم تا با قالب زندگی روز منطبق درآید، ولی اگر دین و قوانین الهی را اصل
بدانیم، در این صورت موظفیم از حجم سنت‌های هوس‌آلود زندگی تقلیدی
بتراشیم تا مطابق با قالب دین گردد؛ اگر چه با ملامت‌ها و سرزنش‌های توده‌ی
غریزده‌ی نادان مواجه گردیم. چرا که ملازم حق بودن نیازمند به جهاد است و
یکی از اوصاف مجاهدین به بیان قرآن همین است که:

... لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...^۱

... از ملامتِ ملامت‌کننده‌ای نمی‌ترسند...

حال، در خود بیندیشیم که طرفدار کدام اصلیم و موظف به کدام وظیفه‌ایم!؟





فصل هشتم

- ✽ حضرت زینب کبری علیها السلام الگوی عفت و حجاب
- ✽ حساسیت اسلام به حفظ فاصله از نامحرم
- ✽ اتمام حجت با بانوان محترم
- ✽ تأکید قرآن و اولیای دین بر حفظ عفاف زنان
- ✽ وارونه رفتار کردن ما!
- ✽ همسر فرعون! ولی مؤمن و استوار
- ✽ مسلمانان و کفر عملی!
- ✽ راه و رسم دینداری
- ✽ اینگونه مراقب فرزند خود باشیم





حضرت زینب کبریٰ علیها السلام الگوی عفت و حجاب

در جلالت شأن بانوی بزرگ اسلام حضرت زینب کبریٰ علیها السلام همین بس که امام معصوم حضرت امام سیدالساجدین علیه السلام درباره‌ی عمه‌اش فرمود:

أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ وَ فَهْمَةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ

تو به حمد خدا عالمی هستی که نیاز به معلم و مفهّم نداشته‌ای.

این گفتار یک فرد عادی نیست؛ گفتار حجت خداست. یعنی آن بزرگوار، مُلَهَّم به الهامات الهی بوده و همچون جدّ و پدر و مادر و برادرانش دارای علم لدنی بوده و هیچگاه اکتساب از بشر ننموده است. البته اکتساب علوم و معارف از جدّ و والدین و برادرانش داشته است؛ اما نه آن گونه که ما افراد بشر عادی از یکدیگر داریم بلکه نوع دیگری از تعلّم و اکتساب معنوی است که عقل ما قاصر از درک آن است. از همان نوع است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در لحظات آخر عمرش که در بستر افتاده بود، مرا در آغوش خود کشید و هزار باب علم به من آموخت و از هر باب آن هزار باب دیگر به روی من گشوده شد.^۱

بدیهی است که در آن چند لحظه نمی‌شود این طور که ما درس می‌خوانیم درس خواننده باشد. پس معلوم می‌شود تعلیم و تعلّم در میان خودشان نیز طور دیگری بوده است. این مقام علمی آن حضرت و آن هم مقام



معرفت و محبتش نسبت به ذات اقدس حق که در سنّ کودکی و هنگامی که یک کودک چهار یا پنج ساله بود و روی دامن پدر نشسته بود پدر نگاه محبت آمیزی به دخترش کرد. دختر متوجه شد که پدر با محبت به او نگاه می کند. در جواب، او هم نگاهی به صورت پدر کرد و با همان زبان کودکی اش گفت: (یا اَبَتَاهُ اَتَجِبْتَا)؛ «پدر! ما را دوست می داری؟» فرمود: «نَعَمْ، اَوْلَادُنَا اَكْبَادُنَا»؛ «بله عزیزم! فرزندان ما جگرگوشگان ما هستند». گفت:

يَا اَبَتَاهُ حُبَّانٍ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ،

ای پدر! دو حب [حب خدا و حب اولاد] در دل مؤمن جمع نمی شوند.

این درس را در کدام مدرسه آموخته است؟ آنگاه در مقام پس دادن درسی که از پدر آموخته است گفت:

وَ اِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَالشَّفَقَةُ لَنَا وَ الْحُبُّ لِلَّهِ خَالِصًا فَازِدَا عَلَيَّ حُبًّا،^۱

حقیقت آنکه مهر و ترخم از آن ما و محبت خالص از آن خداست.

آیا جانا داشت که پدر، این دختر را به سینه اش بچسباند و دهانش را بوسد و بگوید: «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ».

نکته‌ی دیگر شجاعت و شهامت روحی حضرت زینب کبری (ع) در مجلس شوم یزید که از در و دیوارش خون می بارید و آوای مرگ از هر سو به گوش می رسید، در آن شرایط سنگین یک زن خردشده‌ی زیر بار مصائب طاقت فرسا در لباس اسارت در خلال خطابه‌ی کوبنده اش قاطعانه فرمود:

فَكِدُّ، كَيْدِكَ وَاسْعَ سَعْيِكَ فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا،



[ای یزید] تو هر نقشه‌ای که داری پیاده کن و هر سعی و تلاشی که می‌توانی به کار ببری. ولی این را بدان که به خدا قسم تو نمی‌توانی یاد ما را از دل‌ها بیرون ببری و تو نمی‌توانی نور وحی ما را خاموش سازی.

یعنی در آن اوضاع و احوال که همه چیز ظاهراً نشان از به باد رفتن آثار نبوت می‌داد، آن نادره‌ی زمان از همانجا آینده‌ی دنیا را می‌دید و عظمت و جلالت جاودانی خاندانش را مشاهده می‌کرد و با قاطعیت تمام می‌فرمود: ای یزید! تو بطور قطع می‌پوسی و در معده‌ی عالم هضم می‌شوی ولی ما زنده می‌مانیم و هر روز که می‌گذرد، حقانیت و عظمت ما بیشتر بر مردم عالم معلوم خواهد شد و ما الگوی حق‌طلبان و فضیلت‌دوستان قرار می‌گیریم.

اما نکته‌ی قابل تأمل اینکه در حال حاضر آنچه باید الگو و سرمشق زنان ما باشد، حجاب و حیا و عفت آن بانوی بزرگ تاریخ است نه موضوع سخنگویی او در مجلس مردان که متأسفانه تا سخن از زینب کبری علیها السلام به میان می‌آید فوراً عده‌ای از زنان - به اصطلاح خود، دختران زینب - به سراغ خطبه‌ی آن حضرت در کوفه و شام می‌روند و آن را مجوز سخنانی زن در مجلس مردان به حساب می‌آورند در حالی که اولاً حضور آن کریمه‌ی خاندان رسالت در مجلس مردان به اجبار و اکراه دشمن و در حال اسارت بود و ثانیاً آن سخنانی در شرایطی، لازم و واجب شد که اساس دیانت در شرف انهدام بود و بنی‌امیه با قدرت تمام کمر به شکستن شخصیت آسمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خاموش ساختن نور وحی و نبوت او بسته بودند و اگر نبود آن سخنانی عقیده‌ی بنی‌هاشم در کوفه و شام و اگر نبود خطابه‌ی افشاگرانه‌ی

مادرش صدیقہ کی کبریٰ رضی اللہ عنہا در مسجد مدینہ و مجمع عمومی مہاجر و انصار، جدّاً اساس دین منہدم گشتہ و کوچکترین اثری از وحی و رسالت باقی نماندہ بود و راستی این مادر و دختر رضی اللہ عنہما حقّ احیاء بر اسلام و مسلمین دارند.

حساسیت اسلام بہ حفظ فاصلہ از نامحرم

حال برای شما۔ بہ قول خودتان دختران زینب - چہ ضرورت دینی ایجاب می کند کہ در مجلس مردان حضور یافتہ و بہ ایراد سخن بپردازید؟! کجای دین در شرف انہدام است کہ شما با حضور خود در مجلس مردان ترمیش بنمایید؟! در صورتی کہ بہ جز واقعہی کربلا در تمام مدّت عمر زینب کبریٰ رضی اللہ عنہا سراغ نداریم کہ در مجلسی از مجلس مردان حضور یافتہ و سخنرانی کردہ باشد نہ قبل از واقعہی عاشورا و نہ بعد از آن و همچنین تاریخ نشان نمی دہد کہ مادر بزرگوارش حضرت صدیقہ رضی اللہ عنہا در مجمعی از مجمع مردان حاضر شدہ و سخن گفتہ باشد. جز همان خطابہی معروف کہ ضرورت حیاتی دین ایجاب کردہ بود.

چرا شما سراغ حجاب و عفافشان نمی روید؟ چرا ہیچگاہ سخن از این نمی گوئید کہ آن مرد عالم عابد گفت: من مدّت ہا در مدینہ، ہمسایہ با امیرالمؤمنین علی رضی اللہ عنہ بودم. در تمام این مدّت نہ قامت زینب را دیدم و نہ صدایی از او شنیدم! وقتی می خواست برای زیارت قبر مطہّر جدّ بزرگوارش رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم برود اولاً شب می رفت و ثانیاً پدر و برادرانش با وی ہمراہی می کردند. وقتی نزدیک حرم می رسیدند امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ جلو تر می رفت و نور چراغ ہا را کہ در کنار قبر پیامبر اکرم بود کم می کرد (فتیلہی آنہا را پایین می کشید). یکبار امام حسن رضی اللہ عنہ راز این مطلب را از پدر پرسید. فرمود: خوف



این دارم که فرد نامحرمی قامت خواهرت را ببیند.^۱

آنها چه می گفتند و چه می کردند؛ ما چه می گوئیم و چه می کنیم؟! دین مقدّس اسلام در مورد فاصله گرفتن مردان از زنان، دَقّت های عجیب و سخت گیری های غریبی دارد که اصلاً با وضع زندگی کنونی ما سازگاری ندارد. دین می گوید: اگر زن از جایی که نشسته بود برخاست؛ تا حرارت بدن وی آنجا باقی است کراهت دارد مرد آنجا بنشیند! دین در نماز میّت میان مرد و زن فرق می گذارد و می گوید: اگر میّت، مرد است نمازگزار در محاذات^۲ کمر او بایستد و اگر میّت، زن است مرد نمازگزار در محاذات سینه ی او بایستد. در حالی که هم آن زن مُرده و هم مرد در حال نماز است و طبعاً جذبه ی جنسی در این شرایط در حدّ صفر است و مع الوصف این دَقّت های اسلام برای پیشگیری از خطر نزدیک شدن مردان به زنان است و توجّه دادن به شدّت حدّت غریزه ی جنسی است که اصلاً مورد توجّه ما نیست. اهمیّت مسأله تا آنجا هست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

قَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُخْتِي تَكْشِفُ شَعْرَهَا
بَيْنَ يَدَيَّ قَالَ لَا، إِنْ أَخَافُ إِذَا أَبَدْتُ شَيْئاً مِنْ مَحَاسِنِهَا وَ
مِنْ شَعْرِهَا وَ مِعْصَمِهَا أَنْ تُوَاقِعَهَا،^۳

مردی به رسول خدا عرض کرد: ای رسول خدا! خواهرم موی خود را در نزد من آشکار می سازد. رسول اکرم ﷺ فرمود: نه! این کار را نکنند زیرا من می ترسم که هرگاه آرایش و یا موی و یا

۱- زینب کبری، صفحه ی ۲۷.

۲- محاذات: مقابل بودن.

۳- بحارالانوار، جلد ۱۰۴، صفحه ی ۳۸.



محل دستبند خود را پیش تو آشکار سازد، تو به کار ناپسندی
آلوده شوی.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُمِّي أَسْتَأْذِنُ عَلَيْهَا. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَ
لِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَيْسُرُّكَ أَنْ تَرَاهَا عُرْيَانَةً. قَالَ: لَا. قَالَ:
فَأَسْتَأْذِنُ،^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا هنگامی که بر
مادر خودم وارد می شوم اجازه بگیرم؟ [مثلاً در اطاق را بزنم]
فرمود: آری. امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: چرا یا رسول الله؟
[مادر که محرم است] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می پسندی او را
برهنه و عریان مشاهده کنی؟ عرض کردند، هرگز! فرمود: پس
هنگام ورود به اطاق او اجازه بگیر و با اطلاع قبلی وارد شو.

اتمام حجت با بانوان محترم

اینگونه سؤال و جوابها از سوی دو معصوم به منظور توجه دادن به
اهمیت مسأله‌ی حجاب است؛ ولی گفتن این مطالب در شرایط کنونی زندگی
ما از قبیل این است که آدمی جبار و ظلام، شمشیر به دست گرفته و دارد مردم
را می کشد و خونها می ریزد. در این اثنا کسی به او بگوید: اسب خود را تند
مران! گرد و خاک به چشم مردم می رود! او دارد آدم می کشد تو می گویی
گرد و خاک مکن!! سیل فرهنگ غربی از همه سو هجوم آورده و دارد همه
چیز ما را می غلتاند و با خود می برد؛ آنگاه ما داریم از محرم و نامحرم و پوشش
خواهر و مادر از فرزند و برادر سخن می گوئیم و گهگاهی هم فریاد



برمی آوریم: ای مردم! مراقب باشید تهاجم فرهنگی به شما لطمه ای نزند. البته ما ناهماهنگی این سخنان را با محیط فعلی خود درک می کنیم و آنقدر هم ساده اندیش نیستیم که خیال کنیم با این سخنان ما، محیط اصلاح می شود ولی ما چاره ای جز گفتن همین سخنان نداریم. ممکن است از هزار نفر یک نفر این مسائل به گوشش نخورده باشد؛ او بشنود و بفهمد. همین برای ما کافی است و نسبت به دیگران نیز اتمام حجت می شود اگرچه نپذیرند و اعتنایی به آن نمایند.

امام حسین علیه السلام می دانست که لشکر دشمن به او آب نخواهند داد و طفل شیرخوارش را هم هدف تیر قرار خواهند داد، در عین حال طفل شیرخوار را روی دستش گرفت و برای او طلب آب کرد تا کسی نگوید: ما نمی دانستیم و نشنیده بودیم و تا این حد از ناجوانمردی های یزیدیان آگاه نبودیم. ما هم می گوئیم و در حد توانایی خویش اتمام حجت می کنیم (اگرچه کسانی هم باشند که نخواهند بشنوند و به آن وقعی نگذارند) تا فردا روز قیامت دامن ما را نگیرند که شما که متصدی امر تبلیغ احکام دین بودید چرا نگفتید و ما را آگاه نساختید؟!

ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ...

بر رسول جز تبلیغ [احکام الهی] و وظیفه ای نیست...

تأکید قرآن و اولیای دین بر حفظ عفاف زنان

دین اسلام در مورد عفاف زنان آنچنان رعایت احتیاط را لازم دانسته که عجیب است و ما درست در نقطه ی مقابل آن قرار گرفته و با بی احتیاطی تمام با این مسأله برخورد می کنیم. از باب مثال همانطور که قبلاً هم اشاره کردیم



رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: در نماز جماعت بهترین صف مردان، صف اول و بدترین آن صف آخر است و در صف زنان، بهترینش صف آخر است و بدترینش صف اول.^۱

به این آیه از قرآن نیز توجه کنید که می فرماید:

...وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ...^۲

ای مردها! شما وقتی می خواهید از زنها چیزی از وسایل زندگی بدهید و بگیرید از پشت پرده باشد! این عمل برای پاک نگهداشتن دل های شما و آنان مؤثرتر است.

آیا این دستور قرآن تنها مربوط به همسران پیامبر است و دیگر زنان اگر چه زیبا و جوان باشند و بی پرده و بی حجاب هم مقابل مردان جلوه گری کنند، کمترین لطمه ای به طهارت و پاکی دل های مرد وزن نمی زند؟!

مرحوم محدث قمی (رض) در سفینه البحار از امام صادق عليه السلام نقل می کند:

وَ الْمَرْأَةُ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ بَابِ دَارِهَا مُتَرَيِّنَةً مُتَعَطَّرَةً وَ الرَّوْجُ بِذَلِكَ رَاضٍ يُبْنِي لِرُؤُوسِهَا بِكُلِّ قَدَمٍ بَيْتٍ فِي النَّارِ،

زن وقتی زینت کرده و خود را خوشبو نموده از خانه بیرون بیاید و شوهرش هم به کار او راضی باشد به تعداد هر قدمی که آن زن برمی دارد؛ یک خانه ی آتشین برای شوهرش می سازند.

حالا گناه خودزن که حساب جداگانه ای دارد. آنگاه امام عليه السلام در ادامه ی

کلامش فرمود:



۱- الاثنی عشریه فی المواظعه العددیه، الباب الاول فی المفردات، الفصل الثانی معاً ورد من کلمه عليه السلام بلفظه «خیر».

۲- سوره ی احزاب، آیه ی ۵۳.

فَقَصِّرُوا أَجْنَحَةَ نِسَاءِكُمْ وَلَا تُطَوُّوْهُا،

بال و پرز ناتنان را کوتاه کنید و [بیش از حدی که دین برای آنان
مقرر کرده است] بال و پر به آنها ندهید.

اِحْفَظُوا وَصِيَّتِي فِي امْرِ نِسَاءِكُمْ حَتَّى تَنْجُوا مِنْ شِدَّةِ
الْحِسَابِ،

سفارش من را در امر زنانان نگه دارید تا از شدت حساب روز
جزا نجات یابید.

وَمَنْ لَمْ يَحْفَظْ وَصِيَّتِي فَمَا أَسْوَأَ حَالَهُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ،^۱

هر کس اعتنا به وصیت من [در امر زنان] ننماید، وای بر بدبختی
او در پیشگاه خدا.

وارونه رفتار کردن ما!

حقیقت آنکه ما مسأله را وارونه کرده ایم! آنجا که دین، دستور احتیاط
داده ما بی احتیاطی می کنیم و آنجا که نداده ما احتیاط می کنیم! شارع مقدس
در امر طهارت و نجاست، ترک احتیاط را پسندیده و گفته:

كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدِرٌ،

تا علم قطعی به نجاست چیزی نداری؛ بگو: پاک است.

یک درصد احتمال عدم نجاست کافی است برای حکم به طهارت در
همه چیز اما ما علم صددرصد به طهارت را هم در تطهیر اشیاء نجس، کافی در
حکم به طهارت نمی دانیم و کنجکاوی های عجیب و غریب بر خلاف نظر
شرع مقدس در تطهیر لباس و بدن به کار می بریم. ولی در مسائل مربوط به

۱- سفینة البحار، جلد ۲، کلمه ی «نساء».



حقوق الناس از مال و آبرو و حیثیت اجتماعی مردم و حفظ عفاف زنان که دین، دستور احتیاط شدید داده است، ما اعتنایی نمی کنیم و با بی احتیاطی شدید از کنارش می گذریم!!

آن آدم مسلمانی که زیر دوش حمام برای غسلی (که با سه لیتر آب می شود انجام داد)؛ ده ها لیتر آب مصرف می کند و باز می گوید: به دلم نجسید! و در صحت غسلش شک می کند؛ آیا شده است او بعد از این که قرضی که به مردم داشته است ادا کرده و یا خمس مالش را یکبار اخراج کرده، پس از یک ماه شک کند که آیا من قرض خودم را و خمس مالم را بطور کامل ادا کرده ام یا نه؟! برای تحصیل یقین، بار دوم برود و اداء قرض و خمس کند و پس از سه ماه، باز شک کند که آیا به راستی ذمه ی من از قرض مردم و خمس مالم بری شده یا نه؟! برای بار سوم باز برود و اداء قرض و خمس کند.

آیا تا به حال این چنین آدم وسواسی در امر اداء دین و خمس دیده یا شنیده اید؟! اگر هم دیده شود مردم می گویند: این دیوانه است و مبتلا به بیماری مالیخولیا شده است! اما اگر او لب حوض بنشیند و برای شستن دست نجس ده بار دستش را تا گردن زیر آب ببرد و بیرون بیاورد، می گویند آدم محتاط مقدسی است!! چرا این آدم محتاط مقدس در امور مالی مردم، محتاط مقدس نیست؟! چرا در پرهیز از غیبت و تهمت و آبروریزی مردم و حفظ حجاب زن و دختر خود محتاط مقدس نیست؟! آیا احتیاط و تقدس فقط در لب حوض و زیر دوش حمام است؟

حال این حدیث را از رسول خدا ﷺ بشنوید:

لَرَدُّ دَانِقٍ مِنْ حَرَامٍ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ مَبْرُورَةٍ،^۱



انسان مؤمنی که کمترین وزن از حرامی را رد کند [احتمالاً مال حرامی را به صاحبش برگرداند] این کار او در نزد خدا با هفتاد هزار حجّ مقبول برابری می کند!

چرا شما این قدر خرج می کنید و هر چند ماهی، بار سفر بسته به عمره و حجّ مستحبّی می روید در حالی که ممکن است آن عمره و حجّتان مقبول در نزد خدا نباشد؟! اما اگر در همان محلّ کار و بازاریان معامله ی پرسود حرامی پیش آمد و شما آن را برای امتثال امر و نهی خدا ترک کردید؛ یا درهم و دیناری که از مال مردم پیشتان بود؛ آن را برای خدا به صاحبش رد کردید؛ با همین کار بی خرج و بی زحمت خود، ثواب هفتاد هزار حجّ مقبول به دست آورده اید.

آری؛ اگر ما مؤمن به دینمان بودیم، از داخل خانه همام گرفته تا بازار و خیابان و کارگاه و اداره و بیمارستان و آموزشگاه و ... همیشه در حال انجام مناسک عمره و حجّ بودیم؛ آن هم مناسک مقبول در پیشگاه حضرت حق عزّوجلّ ولی یاللاسف که ما مؤمن به اهواء نفسانی خود هستیم! منتهی می کوشیم آنها را با لباس دین نما بیاراییم و خود را متشرّع و متعبّد به احکام خدا ارائه نماییم و گرنه عمره و حجّ آلوده به انواع حرام کاری ها و حرام خواری ها که عبادت نخواهد بود.

این گفتار خداوند علیم حکیم است که می فرماید:

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ...

گوشت و خون قربانی های شما به خدا نمی رسد! آنچه به او

می رسد؛ تقوای شماست...



همسر فرعون! ولی مؤمن و استوار

نگوییم: ما که نماز می خوانیم و روزه می گیریم پس چرا نتیجه نمی گیریم؟ ما تقوا نداریم. قرآن قاطعانه می گوید: انسان غیر متقی کور و کر می شود. نه جمالی می بیند و نه ندایی می شنود. آن قدر بهانه نگیرید که محیط فاسد است و مجال اصلاح به ما نمی دهد. انسان اگر تصمیم به اصلاح خود بگیرد؛ در فاسدترین محیطها می تواند خود را صالح و متقی نگه دارد. مردم دیندار در بت خانهها حبس بوده اند و خداپرستی کرده اند. قرآن نشان یک زن را می دهد که در محیط سراسر کفر و جباریت فرعون زیر شکنجه های طاقت فرسا داد خدا می زد و سخن از روز جزا و بهشت خدا می گفت:

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ
ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ
نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ،^۱

خدا [آسیه] همسر فرعون را نمونه برای مؤمنان ارائه کرده که می گفت: خدا یا برای من در نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از دست فرعون و ظالمان نجات بده.

ما مطمئن باشیم اگر راه تقوی پیش بگیریم و خود را در زمره ی صالحان نگه داریم فرضاً که عذاب خدا نازل شود و قومی را هلاک کند دامن ما را نمی گیرد و ما را جهنمی نمی سازد! چرا که دستگاہ عادلانه ی خدا اجل از این است که بد و نیک را با هم بسوزاند و فاجر و متقی را با یک چوب براند. این گفتار خداوند عادل است که:



أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي
الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ،^۱

آیا [می شود باور کرد که] ما مؤمنان صالح العمل را مانند مفسدان در

زمین قرار دهیم و پرهیزکاران را بسان تبهکاران به حساب آوریم؟

درباره‌ی قوم لوط که محکوم به عذاب شدند می فرماید:

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ،

[ابتدا] افراد مؤمن را از میانشان خارج کردیم.

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ،^۲

از میان آن همه جمعیت که شاید میلیون‌ها تن در یک منطقه‌ی بسیار

وسیع مؤتفکات^۳، متشکل از چند شهر زندگی می کردند، تنها یک خانواده‌ی

مسلمان یافتیم و آن را نجات دادیم.

مسلمانان و کفر عملی!

آری؛ طبیعی است که هیزم تر با هیزم خشک نمی سوزد مگر اینکه هیزم

تر کنار هیزم خشک شعله‌ور بماند و خشک بشود و بعد بسوزد و گرنه مادامی

که تر است نخواهد سوخت. به حضرت شعیب پیامبر عليه السلام وحی شد: صد هزار

نفر از قوم تو محکوم به هلاکند. چهل هزار از بدان و شصت هزار از خوبان!!

عرض کرد خدایا! خوبان چرا؟! فرمود: چون آنها بدان را نهی از منکر نکردند از

این جهت آنها هم محکوم به عذابند!! یعنی به خاطر ترک نهی از منکر رطوبت

تقوی را از دست دادند و خشک شدند و سپس به آتش گنه کاران سوختند

۱-سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۸.

۲-سوره‌ی ذاریات، آیات ۳۵ و ۳۶.

۳-واژگون شده‌ها.



وگرنه کسانی که رطوبت ایمان و تقوی را در جانشان نگه داشته‌اند، هرگز به آتش مردم بی تقوی نمی سوزند.

حال هوشیار باشیم که ما هم داریم کم کم رطوبت ایمان و تقوی را در زندگی از دست می دهیم! خانواده‌های مسلمان تدریجاً آخرین آثار باقیه‌ی از ایمان را که از گذشتگان خود به ارث برده بودند از کف می دهند و در تمام شئون زندگی رنگ کفار و فساق را به خود می گیرند و زمینه‌ی نزول بلا را آماده می سازند.

به این گفتار بسیار تهدید آمیز خدا در سوره‌ی رعد توجه فرماید:

... وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ

قَرِيْبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ،^۱

... پیوسته مصائب کوبنده‌ای بر کافران به خاطر اعمالشان وارد

می شود و یا به نزدیکی خانه‌ی آنها فرود می آید تا وعده‌ی

نهایی [خدا فرا رسد خداوند در وعده‌ی خود تخلف نمی کند.

کسی به ذهنش نرسد که آیه مربوط به کافران است، ما که کافر نیستیم!

کفر در قرآن به معانی گوناگون آمده است. ترک واجب و ترک شکر بر

نعمت نیز اطلاق «کفر» شده است:

... وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيْلًا وَ مَنْ

كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ،^۲

... و برای خداست بر مردم به جای آوردن حج برای کسانی که

توانایی و استطاعت دارند و هر کس کافر شود [حج را و ترک



۱- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۱.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.

کند] همانا خدا از جهانیان بی نیاز است.

در این آیه از «ترک حبیج» تعبیر به «کفر» شده است و همچنین حضرت

سلیمان عليه السلام به نقل قرآن کریم:

... قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ...^۱

...گفت: این همه نعمت از فضل خدای من است تا مرا بیازماید

که آیا شاگرد یا کافر خواهم بود...

اینجا هم از «ترک شکر بر نعمت» تعبیر به «کفر» شده است! پس ممکن است

در میان مسلمانان نیز کافرانی باشند! مبتلا به کفر عملی، نه کفر اعتقادی. حال

آیه‌ی سوره‌ی رعد می فرماید: پیوسته مصیبت‌های کوبنده بر سر کافران به خاطر

اعمال زشتشان نازل می شود و اگر فعلاً به خودشان نرسیده است در نزدیکی

خانه‌هایشان فرود می آید و چهره‌ی خود را نشان آنها می دهد و صدای زنگ خطر

رابه گوششان می رساند تا به خود بیایند و علاج واقعه پیش از وقوع بنمایند.

مسلمانان و بت پرستی!

بنابراین اگر می بینیم برخی از آیات قرآن اشاره به مرام و مسلک

بت پرستان دارد باید توجه داشته باشیم که بت، منحصر به همان بت‌های چوبی

و سنگی و فلزی که در زمان ابوجهل و ابولهب می ساختند و در مقابل آن

سجده می کردند نمی باشد بلکه فرموده‌اند:

كُلَّمَا يَشْعُلُكَ عَن رَّبِّكَ فَهُوَ صَنَمُكَ،

هر چه که تو را از خدایت [باز دارد و] به خودش مشغولت سازد؛

همان بت تو است.



پس بر این اساس زندگی کنونی ما مملو از بت‌های گوناگون است. پول‌ها بت است و مقام و منصب‌ها بت، زنان و فرزندانمان بتند و تجارت خانه‌ها و احياناً منبر و محراب‌های ما بت که ما را از اطاعت فرمان خدا بازداشته و به خود مشغولمان ساخته‌اند. در دنیای امروز زورمندان و ثروتمندان، بت مردم شده‌اند و جمعیت‌های فراوان به اطاعت از آنها سر فرود آورده و تسلیم امر آنها شده‌اند و این بت‌پرستی به مراتب فسادانگیزتر از بت‌پرستی هزار و چهارصد سال پیش است که بت‌های چوبی و فلزی را می‌پرستیدند! در درون خودمان بتی داریم به نام «نفس امّاره» که بت‌های بیرونی، زاده‌ی آن بت درونی ماست. «مادر بت‌ها، بت نفس شماست!» خدا هم فرموده است:

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...،

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خود را معبود و مطاع و

فرمانروای [مطلق در کشور وجود] خود قرار داده...

... وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ

عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...،^۱

... و در نتیجه به ضلالت در زندگی افتاده و بر گوش و قلبش مهر

خورده و پرده روی چشمش آمده و از درک حقایق عالم محروم

گشته است...

راه و رسم دینداری

حال نتیجه‌ای که از این آیات می‌گیریم باید این باشد که رسول

اکرم ﷺ به امر خدا فرموده است: من دینم را شناخته و پای آن ثابت و محکم

۱-سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۳.



ایستاده‌ام و در این راه همه گونه لطمات و صدمات جسمی و روحی را به جان می‌پذیرم. ما هم مسلمانی‌م و دنباله‌رو همان پیامبریم. ما هم باید در حدّ خودمان چنین باشیم. هم دین خود را بشناسیم و از اصول و فروع آن آگاه گردیم و هم در حفظ عظمت و مکرمت آن به سعی و تلاش جدّی بپردازیم.

خانواده‌های مسلمان تا آنجا که مقدورشان هست احکام و آداب دین را به فرزندانشان تعلیم کنند؛ اکتفا به این نمایند که در مدرسه می‌آموزند. در خانه هم باید در شرایط مناسب به آنها یادآوری کنند تا کودکان و نوجوانان از اوّل حاکمیت دین را در خانه و مدرسه احساس نمایند و چه خوب است که پدر یا مادر خانواده در هفته یک ساعت و نیم ساعتی وقت بگذارند و از روی رساله‌ی عملیه، یکی - دو مسأله از مسائل تقلید و وضو و غسل و نماز برای فرزندان خود از پسر و دختر بخوانند و توضیح بدهند و از آنها بخواهند که سال خمسی برای خود تعیین کنند و سر سال که رسید هر مبلغی از کم و زیاد که به عنوان عیدی مثلاً از والدین خود گرفته‌اند در حضور خودشان تخمیس کنند؛ یعنی یک پنجم آن را به عنوان خمس از آن جدا کرده و به دست خود آنها به مصرف معین در شرع مقدّس برسانند. اگر چه بچه‌ها در سنین کودکی مکلف نیستند ولی احتیاج به تعلیم و تمرین دارند تا اداء خمس به عنوان یک وظیفه‌ی مسلم دینی همانند روزه و نماز در عمق جانشان استقرار یابد که وقتی بعداً پول فراوان نصیبشان شد، تخمیس آن بر آنها دشوار و سنگین نباشد. نمازهای نافله را در منزل بخوانید؛ تا بچه‌ها هم ببینند که شما نماز می‌خوانید اگر تمام نمازها را از واجب و مستحبّ در مسجد بخوانید، افراد خانواده شما را اصلاً نماز خوان نمی‌بینند.

گاهی چند دقیقه از ساعت آخر شب پیش از نماز صبح برخیزید و



نافله‌ی شب را اندکی به صدای بلند بخوانید تا همسر و فرزندان شما هم به صدای شما بیدار شوند و بفهمند شما برای دستور خدا و رسولش احترام قائلید. احتیاط نکنید نه ریاکار حساب می‌شوید و نه مردم آزار. احترام به دین خدا و تربیت دینی در خانواده لازم‌تر از همه‌ی اینهاست البتّه با رعایت اعتدال و میانه‌روی که در تمام شئون دینی لازم است و متأسفانه مردم ناآگاه از موازین دینی به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام:

لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفْرُطًا،^۱

آدم جاهل را نمی‌بینی مگر در حال افراط یا تفریط.

یا افراطی عمل می‌کنند یا تفریطی یا تندرو در مسیر دین می‌باشند یا کندرو! معتدلان میانه‌رو بسیار اندک‌اند در حالی که باید همگی چنین باشند تا مورد اعتراض دشمنان دین قرار نگیرند.

اینگونه مراقب فرزند خود باشیم

اینجا دو نمونه از شدّت اهمّتامی که بزرگان ما از علما و صلحا در امر دین داشته‌اند عرض می‌کنیم.

نمونه‌ی اوّل: سید ابن طاووس (رضوان الله علیه) که از اعظم علمای مذهب به شمار می‌آیند؛ در کتاب «کشف المحجّبة لثمرّة المّهّجه» به فرزندش که در سنّ کودکی بوده است وصیّت می‌کند: فرزندم! اگر توفیق و فضل خدا شامل حالت شد و زنده ماندی و به سنّ بلوغ و تکلیف رسیدی و این قابلیت در تو پیدا شد که مشرف به شرف تکلیف الهی گردی و اذن شرفیابی و حضور در بارگاه قدس به تو دادند که در پیشگاه حضرت ملک‌الملوک و فاطر السّموات و



الارض بایستی و بگویی:

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿١٠٥﴾ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ،

بدان! آن روز پر افتخارترین روزهای عمر تو می باشد و روزی فرخنده تر و مبارک تر از آن روز نداری. تاریخ آن روز را به خاطر بسیار و هر سال آن روز را روز عید و جشن و سرور خود بدان و با دادن صدقات و انجام عبادات مراتب شکر و سپاس خود را به پیشگاه حضرت خالق مَنان عرضه بدار که با تشریف تکلیف خود، تو را به شرف و سعادت دائمی نائل فرموده است. من هم اگر زنده بمانم و روز بلوغ و رسیدن به سنّ تکلیف تو را ببینم؛ آن روز را عید خواهم گرفت و به شکرانه‌ی این نعمت و موهبت الهی که به تو ارزانی داشته است صد و پنجاه دینار طلا به تعداد سال‌های عمرت که پانزده سال گذشته است برای هر سال ده دینار صدقه خواهم داد و اگر عمرم وفا نکرد و روز تکلیف تو را ندیدم؛ تو را به خدایت می سپارم و از وصی خودم می خواهم که بعد از من روز تکلیف تو همین کار را انجام بدهد و از تو می خواهم که پس از مرگ من وقتی کنار قبرم آمدی به من بگو و برای من صحبت کن. آیا وصی من درباره‌ی تو آنگونه که خواسته‌ام عمل کرده است یا نه؟!

چون از پیشوایان دین به ما رسیده که میّت سخنان زائران خود را می شنود و با آنها انس می گیرد.

شما ملاحظه می فرمایید این عالم بزرگوار چگونه با کودک نابالغ خود صحبت روحانی و معنوی می کند و او را از حقیقت و اهمّیت دین آگاه می سازد و اهتمام شدید خود را نسبت به روز تکلیف وی نشان می دهد! آنگاه اکثریت ما مردم غفلت زده را بنگرید که روز تولّد خود و فرزندان خود را با اهمّیت تلقّی می کنند و یا



پدران به پسران و دختران خود می‌گویند: اگر زنده بمانم و روز عروسی تو را ببینم،

بین چه کارها خواهم کرد؟ آری؛ بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟!

نمونه‌ی دوم: در حالات سیدعبدالله شبّر (رضوان الله علیه) است که او نیز از

بزرگان علمای ماست. نوشته‌اند: پدر بزرگوارش مرحوم سیدمحمدرضا شبّر

روزی به او که در اوایل سنین جوانی بوده و اشتغال به تحصیل علوم دینی

داشته است می‌گوید: فرزندم! بین من بر تو حلال نمی‌کنم از مال و دارایی من

استفاده کنی مگر اینکه تمام شبانه روزت در حال اشتغال به تحصیل علم و

تدریس باشی. حتی راضی نیستم یک روز هم بدون اشتغال به مشاغل

تحصیلی از مال و دارایی من بهره‌مند گردی!

این حرف پدر چنان در آن پسر متقی مؤثر واقع شد که یک روز دیدند

همان پسر در مدرسه قلمدان خود را به یکی از رفقایش می‌فروشد؛ با اینکه

قلمدان از لوازم و ضروریات زندگی یک محصل است. از علت فروش آن

پرسیدند، گفت: امروز مریض بودم نتوانستم به مطالعه و درس و بحث هر

روزه‌ام برسم و پدر به من گفته راضی نیستم حتی یک روز هم بدون اشتغال

تحصیلی از مال و دارایی من بخوری و لذا بر خود حلال نمی‌دانم امروز از پول

پدرم غذا بخورم! قلمدانم را می‌فروشم که از پول آن نان بخرم.

این جریان نشان می‌دهد که تربیت تا چه حدّ عالی بوده و خاندان چه

خاندان ورع و تقوی بوده است که پسر از مال پدر یک لقمه‌ی نان نمی‌خورد

چرا که یک روز با داشتن عذر موجه اشتغال علمی نداشته و نتوانسته است طبق

شرط پدر عمل کند. آری؛ این چنین روح پاک در دامن آن چنان تقوی و

ورع پرورش یافت و عاقبت یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی علمی اسلامی



شد و خدمات عالی‌های به عالم اسلام و تشیع کرد و در علوم و فنون مختلف تألیفات گرانقدر از خود باقی گذاشت. با اینکه مرحوم سید عبدالله شیر بیش از پنجاه و چهار سال عمر نکرده است اما این عمر کم چه عمر پر برکتی بوده که قریب پنجاه تألیف از او باقی مانده است! نه پنجاه کتاب بلکه پنجاه تألیف که یکی از تألیفاتش «جامع‌المعارف و الاحکام» است که مشتمل بر چهارده جلد است. نظیر بحارالانوار علامه‌ی مجلسی که یکصد و ده جلد در طبع جدید است و در زمان خود ملقب به مجلسی ثانی شده است.

به هر حال اگر می‌بینیم که متأسفانه فرزندان ما در حال حاضر نسبت به امر حجاب و کلاً امور دینی و مذهبی بعضاً آن دقت و رغبت لازم را ندارند یک سبب عمده‌ی آن به خود والدین مربوط و معطوف می‌شود. از دقت در انعقاد نطفه گرفته تا چگونگی رفتار و گفتار والدین در منزل و رعایت حلال و حرام و حدود الهی همه و همه تأثیرگذار است و یقیناً هر قدر نور تقوا در زندگی تابنده‌تر باشد به همان میزان مؤثر بر رفتار و کردار اولاد خواهد بود.





فصل نهم

- ✽ شُکوه اخلاص یک زن مسلمان
- ✽ صبوری حیرت آور زن مسلمان
- ✽ سوده همدانی، بانویی مؤمن و شیردل!
- ✽ فرار حضرت یوسف علیه السلام از راهی باورنکردنی
- ✽ جمال واقعی حضرت یوسف علیه السلام





شکوه اخلاص یک زن مسلمان

مردم نیشابور سهم امام را جمع کردند و مبلغ زیادی شده بود. پنجاه هزار درهم نقره و سی هزار دینار طلا و دو هزار توپ پارچه که همه سهم امام علیه السلام بود، محمد بن علی نیشابوری که مرد معتمدی بود، انتخاب شد تا آنها را خدمت امام کاظم علیه السلام ببرد. او پول‌ها را بسته بندی کرد. چند ورق هم نوشتند که در آن مسائلی را از امام علیه السلام سؤال کرده بودند. به این منظور که امام را از طریق جواب مسائل بشناسند. در زیر سؤالات هم جایی برای مهر و موم کردن مشخص کردند و به او دادند و گفتند: اینها را ببر و این سؤال‌ها را بده. فردا هم بگیر. ببین اگر در این اوراق باز شده باشد، بدان که امام نیست. پول‌ها را برگردان و به او نده. اگر دیدی درس باز نشده ولی جواب‌ها داده شده بدان که امام است، پول‌ها را به او بده. وقتی خواست حرکت کند، پیرزنی عصاکوبان آمد و فقط یک درهم با یک کلاف نخ دستش بود که خودش آن را رشته بود. بر حسب ظاهر خجالت می کشید که دیگران این همه پول داده‌اند و او فقط یک درهم با یک کلاف نخ آورده، وقتی خواست بدهد، گفت:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ،

[حق وقتی داده می شود] خدا از قبول آن ابا ندارد.

یعنی، من چیزی ندارم؛ فقط همین یک درهم است، با این کلاف نخ و آنها را به خدا تحویل می‌دهم. این جمله را گفت و آن مرد هم آن را گرفت و



وسط بارش انداخت و حرکت کرد. بعد از چند روز با زحمات فراوان به مدینه رسید و با زحمت زیاد هم خانه‌ی امام علیه السلام را پیدا کرد، چون امام علیه السلام تحت نظر بود و به این سادگی نمی‌شد با ایشان ملاقات کرد. به هر حال در خانه‌ی امام را پیدا کرد و رفت تا چشم امام به او افتاد، بعد از سلام و جواب فرمود: من جواب سؤال‌ها را داده‌ام. او تکان خورد که من هنوز سؤال‌ها را نداده‌ام ایشان می‌فرمایند: من جواب‌ها را داده‌ام. مرد وقتی بسته‌ی اوراق را باز کرد، دید در سؤال‌ها اصلاً باز نشده و مهر و موم سر جای خودش است، ولی جواب‌ها داده شده است، بعد فرمود: آن یک درهم شیطیه را بیاور. او هنوز نگفته بود که چه کسی پول داده و چقدر داده است. فرمود: آن یک درهم شیطیه را با آن یک کلاف نخش بیاور، بقیه را به صاحبانش برگردان.

مرد تعجب کرد که اولاً هنوز مسایل باز نشده جواب‌ها داده شده بود و ثانیاً همه‌ی پول‌ها مردود است به جز این یکی. یک درهم را با کلاف نخ آورد و تحویل داد. امام علیه السلام موقعی که تحویل می‌گرفت، همان جمله را که شیطیه موقع تحویل دادن گفته بود، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» بعد فرمود: سلام مرا به شیطیه برسان و این کیسه را که در آن چهل درهم هست من به شیطیه هدیه می‌کنم. او یک درهم سهم امام داد، امام علیه السلام هم چهل درهم به او هدیه داد و فرمود: چون او یک کلاف نخ برای ما فرستاده، من هم یک قطعه از جامه‌های کفنی خودم که خواهر من حلیمه با دست خود رشته است، برای شیطیه می‌فرستم. هم سلام مرا به او برسان و هم این کیسه‌ی چهل درهمی هدیه‌ی مرا به او بده و هم در مقابل کلاف نخ او جامه‌ی کفنی خودم را به او بده و به او بگو از آن روز که این کیسه‌ی درهم به دست می‌رسد تا



نوزده روز دیگر زنده هستی. در این مدّت شانزده درهم آن را خرج خودت کن. بقیه را هم صدقه بده، بعد برای نماز بر جنازهات من خودم خواهم آمد.

آن مرد وقتی به نیشابور برگشت، دید آنهایی که پول به او داده بودند، همه از دینشان برگشته‌اند و فَطْحی مذهب^۱ شده‌اند و تنها شیطیه در مذهب حق باقی مانده است. شیطیه همان گونه که امام علیه السلام فرموده بود، نوزده روز بعد از بازگشت آن مرد از دنیا رفت و امام علیه السلام طبق وعده برای نماز بر جنازه‌اش تشریف فرما شد.^۲

صبری حیرت آور زن مسلمان!

دو نفر از صلحا همسفر شدند. در بیابان حجاز به سمت مقصدی می‌رفتند؛ راه را گم کردند. از گرسنگی و تشنگی و گرمازدگی به زحمت افتادند. از دور خیمه‌ای به چشمشان خورد و به سمت آن رفتند. دیدند پیرزنی قد خمیده میان خیمه نشسته و بزغاله‌ای را با طناب به عمود خیمه بسته است. وارد شدند و سلام کردند و گفتند: مادر! ما تشنه و گرسنه و گرمازده‌ایم؛ اگر ممکن است به جرعه‌ی آب و لقمه‌ی نانی از ما پذیرایی کن. پیرزن که نامش اُمّ عقیل بود؛ فوراً از جا جست و ظرف آبی را که در گوشه‌ی خیمه داشت آورد و گفت: شما فعلاً رفع تشنگی کرده و خستگی بگیرید تا پسرم که به صحرا برای شترچرانی رفته برگردد و این بزغاله را سر ببرد و من برای شما غذا تهیه کنم! ما نشستیم و پیرزن هم کنار خیمه نشست. می‌دیدیم هر چند دقیقه‌ای دامن خیمه را کنار می‌زند و به بیابان نگاه می‌کند. گفتیم: منتظر چه هستی؟

۱- کسانی که به امامت عبدالله اَظْح فرزند امام صادق علیه السلام معتقدند.

۲- نقل از کتاب عطر گل محمدی ۱.



گفت: به خط سیر پسرم نگاه می‌کنم؛ امروز دیر کرده است! بار دیگر نگاه کرد؛ دیدیم پریشان حال شد، گفتیم: چطور شد؟ گفت: خدا به خیر بیاورد؛ می‌ترسم حادثه‌ای پیش آمده باشد. شتر پسرم را دیگری سوار شده می‌آید و خودش نیست! این را گفت و از جا جست و بیرون رفت. آن مرد تا رسید گفت: مادر سرت به سلامت، بچه‌ات مُرد! پیداست که مادر از شنیدن این خبر به چه حالی خواهد افتاد ولی این زن بدون اینکه ناله و افغان سر بدهد گفت: ای جوان! آهسته حرف بزن. من مهمان دارم؛ نکند آنها بفهمند. بگو چه شده؟ گفت: پسر رفت شترها را آب بدهد، آنها به هم ریختند؛ یکی از شترها لگد انداخت به پهلو پسر خورد و او با سر در میان چاه افتاد. ما رفتیم او را بیرون آوردیم مرده بود! الآن جنازه‌اش کنار چاه است. مادر بچه مرده خویشنداری از خود نشان داد که به راستی حیرت‌آور است! به مرد شترسوار گفت: فرزندم! فعلاً پیاده شو و این بزغاله را سر ببر تا من غذا برای مهمانانم فراهم کنم تا ببینم چه باید بکنم.

مرد آمد و سر بزغاله را برید و مادر بینوا در گوشه‌ای نشست، در حالی که دلش می‌سوزد و اشک می‌ریزد، غذا را آماده کرد و مقابل میهمان‌ها گذاشت. پس از اینکه پذیرایی انجام شد؛ گفت: ای میهمان‌های عزیز! یگانه پسرم که تنها انیس و مونس بود از دستم رفت. از شما کسی هست که قرآن بخواند و من بشنوم؟! یکی از ما دو نفر شروع به خواندن قرآن کرد و بالحنی خوش این آیات را تلاوت نمود:

وَلْتَبْلُوْكُمْ بِسُوءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْاَمْوَالِ وَ
 الْاَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِيْنَ ﴿١١٤﴾ الَّذِيْنَ اِذَا اَصَابَتْهُمُ



مُصِيبَةً قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٥﴾ وَأُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ
مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ،^۱

به راستی که آیات قرآن و کلام خالق سبحان چه آرام بخش خوبی است
برای جان انسان های با ایمان! او می خواند و مادر دل آتش گرفته گوش می داد
و اشک می ریخت که خدای مهربان با بنده ی دل سوخته اش سخن می گوید:
ما شما را در صحنه ی امتحان می آزماییم. میوه ی قلبتان را می گیریم و در عوض
بشارت صلوات و رحمت بی پایان به شما می دهیم! مادر وقتی این آیات را شنید،
آنچنان نیرو گرفت که برخاست دو رکعت نماز خواند و سر به سجده گذاشت
و گفت: ای خالق مهربان من، یگانه فرزندی که به من داده بودی از من
گرفتی؛ خودت داده بودی و خودت هم گرفتی. اینک به من دستور صبر
می دهی، اطاعت می کنم و از تو نیز انتظار وفا به وعدهات را دارم. آنگاه از
میهمان ها خدا حافظی کرد و برای تجهیز جنازه ی فرزندش رفت!^۲

سوده همدانی، بانویی مؤمن و شیردل!

سوده که ذوق شعری هم داشته است در جنگ صفین با سرودن چند شعر
مهیج و آتشبار که به وسیله ی سربازان مجاهد در میدان جنگ خوانده می شد؛
احساسات سپاهیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تحریک کرد و به آنها نیروی ثبات و
استقامت بخشید آنچنان که حمله ی سختی به لشکر معاویه بردند و نزدیک شد
که شیرازه ی لشکر از هم پاشیده شود و معاویه شکست قطعی بخورد... لذا این
اشعار آن روز، معاویه را چنان آتشی کرد که کینه ی آن زن شیردل را در دل

۱- سوره ی بقره، آیات ۱۵۵ تا ۱۵۷.

۲- سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ی ۷ (صبر)، نقل از کتاب عطر گل محمدی ۳.



گرفت و دنبال فرصتی می گشت که انتقام آن روز را از وی بگیرد.

این جریان گذشت و امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید و معاویه حاکم مطلق بر امت اسلامی شد و بئسربن اَرْطَاة را که آدمی بی رحم، خونخوار بود و بغض و عداوت شدید نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام داشت حاکم و فرماندار بر قبیله‌ی همدان کرد. او چون می دانست آن قبیله از دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند؛ بنای اذیت و آزار بر آن‌ها گذاشت؛ مالیات‌های سنگین بر آنها بست و هر کس لب به اعتراض می گشود اموالش را مصادره می کرد و سپس کردن می زد! مردم بیچاره هم که می دانستند او تمام این اختیارات را از شخص معاویه گرفته است از هرگونه اقدام و چاره‌اندیشی مأیوس بودند و جز سوختن و ساختن چاره‌ای نمی دیدند.

سوده که دادخواهی‌ها و انسان‌دوستی‌ها و عدالت‌پروری‌های علی علیه السلام را دیده بود، از مشاهده‌ی آن همه مظالم و بیدادگری‌های فرماندار معاویه به ستوه آمد. از طرفی هم می دید مردان و جوانان قبیله چنان مرعوب بیدادگری‌های او شده‌اند که انتظار هیچگونه اقدامی از آن‌ها نمی رود! ناچار به فکر افتاد که شخصاً چاره‌ای بیندیشد. روی همین فکر با عزمی راسخ و مردانه سوار شتر شد و راه طولانی حجاز تا شام را در پیش گرفت و یک راست به دربار معاویه وارد شد و از دربان خواست برای ورود او اجازه بگیرد. گفت: به معاویه بگو، سوده بنت عماره است و قصد ملاقات دارد. همین که معاویه اسم سوده را شنید او را شناخت که همان زن با شهامتی است که در صفین دلش را به درد آورده است. او سوده را در آسمان می جست و اینک او با پای خود به دربار معاویه آمده بود! خیلی خوشحال شد و گفت: بگو وارد شود. تا چشم معاویه به سوده



افتاد گفت: هان ای زن! تو همان نیستی که در صفین با اشعار رزمی خود سپاهیان علی را علیه من تشجیع کردی؟ سوده بدون ترس و وحشت گفت: بله، من همان زنم و آن اشعار را هم آن روز من گفته بودم و امروز هم هیچ معذرت خواهی نمی‌کنم. اما معاویه! آن روز، گذشته و جنگ صفین تمام شده، تو گذشته را نادیده بگیر و سخن از حال به میان آور. معاویه گفت: نه، من کسی نیستم که گذشته‌ها را فراموش کرده باشم. سوده گفت: من نگفتم تو فراموش کرده‌ای، گفتم گذشته را نادیده بگیر. من امروز به منظور دیگری از حجاز پیش تو آمده‌ام. معاویه که آدم زرننگ و خونسردی بود گفت: بسیار خوب! گذشته را نادیده گرفتم، بگو حال برای چه آمده‌ای؟ سوده گفت: معاویه! تو امروز زمامدار امت اسلامی شده‌ای. مقدرات یک ملت عظیمی را به دست گرفته‌ای. از خدا بترس، روز قیامت و حسابی در کار است. خداوند قهار منتقم درباره‌ی حقوق از دست رفته‌ی مردم از تو بازخواست می‌کند. تو مرد خونخواری را بر ما مسلط کرده‌ای که همچون خوشه‌های گندم ما را درو می‌کند. از روزی که میان ما آمده، مردان ما را می‌کشد، اموال ما را تصاحب می‌کند، مانند گاو مستی که در علفزار افتد، حقوق ما را پایمال می‌کند و از هستی ساقطمان می‌سازد.

اگر ملاحظه‌ی فرمانبرداری تو نبود؛ ما خود می‌توانستیم دسته‌جمعی به پاخیزیم و حساب او را یکسره نماییم ولی گفتم بهتر این است که مستقیماً به تو مراجعه کنم و شکایت او را نزد تو آورم. حال اگر او را عزل کردی؛ بسی خشنود می‌شویم و از تو تشکر می‌کنیم و گرنه خود می‌دانیم و عامل تو. معاویه از این حرف سخت برآشفته و فریاد کشید: هان ای زن! تو چنان گستاخ



گشته‌ای که در حضور من اینگونه سخن می‌گویی و مرا از قیام و انقلاب قبیله‌ات می‌ترسانی؟! به خدا قسم هم‌اکنون دستور می‌دهم تو را با نهایت ذلت و خواری بر شتر چموشی سوار کنند و به سوی بُسربن ارطاة بفرستند تا به هر نحوی که او مصلحت دید درباره‌ی تو حکم کند!

زن بیچاره‌ی مظلوم ستم‌دیده این سخن را که شنید ساکت شد و سر به زیر انداخت. چه بگوید؟! وقتی بنا شد یک آدم پست رذل نانجیب که بویی از انسانیت نبرده است بر مسند قدرت بنشیند و همه‌گونه وسایل زدن و کوبیدن در اختیارش باشد، صدا را در گلو افکنده ابروها را در هم بکشد و پاها را محکم بر زمین بکوبد که آهای می‌زنم، می‌بندم، می‌گشَم... بدیهی است که نه منطوق می‌فهمد و نه حرمتی سرش می‌شود.

بعضی هستند که اصالت و نجابت و انسانیتی دارند! وقتی به مقام و منصبی برسند خود را گم نمی‌کنند و مست باده‌ی مقام و منصب نمی‌شوند، بلکه افتاده‌تر و متواضع‌تر می‌شوند و با مهربانی و احترام و ادب با مردم مواجه می‌شوند؛ اما بعضی بیچاره‌ها، اصالت و نجابت سرشان نمی‌شود و مدّتی هم محرومیت کشیده‌اند، ناگهان خود را پشت میزی می‌بینند که چند نفری هم مقابلشان ایستاده‌اند دیگر واویلاست! یابویی که علف خشکیده‌ی بو گرفته هم پیدا نمی‌کرد؛ اینک یک من جو مقابلش بریزند، دیگر چیزی جلوگیری نخواهد شد. شیبه می‌کشد، گاز می‌گیرد و جفتک می‌پراند و هنگامه‌ای برپا می‌کند.

معاویه‌ی نانجیب بنا کرد در مقابل یک زن مظلوم بی‌پناه، چموشی کردن و عربده کشیدن. زن با کمال وقار و متانت بدون اینکه خود را ببازد چند لحظه‌ای سکوت کرد و سر به زیر انداخت. بعد همانطور که چشم به زمین



دوخته بود دو بیت شعر سرود و شروع کرد آهسته و آرام آن را خواندن:

صَلَّى الْإِلَهَ عَلَى رُوحِ تَضَمَّنَهَا قَبْرٌ

فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا

قَدْ حَالَفَ الْحَقُّ لَا يَبْغِي بِهِ بَدَلًا

فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا

درود و صلوات خدا بر روان پاک آن بزرگمردی باد که وقتی زیر خاک رفت، حق و عدالت را هم با خود زیر خاک برد. او با حق و عدالت پیمان بسته بود که جز راه حق و ایمان نیپماید و لحظه‌ای از حق جدا نشود.

این دو بیت را خواند و بی اختیار گریه کرد. معاویه که اندکی تحت تأثیر قرار گرفته بود گفت: هان ای سوده! این شخص که گفتی و او را ستودی که بود؟ گفت: او به خدا قسم مولا و سرور من امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام بود. گفت: مگر علی عليه السلام درباره‌ی تو چه کرد؟ گفت: معاویه! وقتی او شخصی را برای گرفتن زکات میان قبیله‌ی ما فرستاد، عامل آن حضرت نسبت به ما اجحافی کرد، من برای شکایت پیش علی رفتم. وقتی رسیدم؛ مشغول نماز بود؛ همین که احساس کرد کسی وارد شده و کاری دارد نمازش را کوتاه کرد و با کمال رحمت و مهربانی پرسید: با من کاری داری؟ گفتم: مردی را که میان ما فرستاده‌اید نسبت به ما اجحافی روا داشته است؛ به شکایت از وی آمده‌ام. وقتی علی این حرف را از من شنید رنگش متغیّر شد و گریه کنان دست به آسمان برداشت و گفت:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِمْ وَ إِنِّي لَمْ أَمْزُهُمْ بِظُلْمِ خَلْقِكَ،

خدایا! تو خود شاهد بر من و بر عَمَل من هستی. من به آنها دستور
ظلم به آفریدگان تو را نداده‌ام.

بعد صفحه‌ای برداشت و روی آن نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا
الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...^۱

بعد خطاب به عاملش نوشت؛ از لحظه‌ای که این نامه‌ام را خواندی از
کار برکناری. آنچه اموال از مردم گرفته‌ای نگاه‌دار تا عامل دیگری بفرستم.
اموال را تحویل او بده و خود به نزد من بیا. با همین چند جمله‌ی کوتاه آن عامل
را عزل کرد. معاویه! آن رفتار علی عليه السلام بود با من و این هم رفتار تو!

معاویه سخت تحت تأثیر قرار گرفت و به منشی خود دستور داد برای
بسرین ارطاة فرمانی بنویسد که آنچه از سوده گرفته به او پس بدهد و با او
خوشرفتار باشد. سوده گفت: آیا این فرمان تنها متعلق به من است یا برای همه‌ی
قوم و قبیله‌ی من؟ گفت: تنها برای توست. گفت: من هم نمی‌خواهم! این برای
من ننگ است که خودم را از قوم و قبیله‌ام جدا کنم. اگر برای همه‌ی قومم
می‌نویسی؛ می‌برم و گرنه که بگذار من هم با سرنوشت آنها شریک باشم.
دستور داد بنویسند، این زن با قوم و قبیله‌اش در امان باشند و اموالشان را به
صاحبانشان برگردانند. آنگاه با یک دنیا تعجب و حیرت گفت: ای عجب! مگر
سخنان علی عليه السلام [چقدر به شما جرأت و شهامت داده است که در حضور من
این چنین آزادانه و بی‌پروا سخن می‌گویید؟!]^۲



۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۸۵.

۲- سفینة البحار، جلد ۱ (سود)، صفحه‌ی ۶۷۱، نقل از کتاب غدیر، سند ولایت علی عليه السلام.

فرار حضرت یوسف علیه السلام از راهی باورنکردنی!

زن از نظر قرآن همچنان که بدنش باید در حجاب باشد اسمش هم باید در حجاب باشد و چه خوب است ما مسلمان‌ها هم به این ادب قرآنی مؤدب بشویم و اسم همسرمان را پیش کسی نبریم؛ البته اگر به بیماری غرب زدگی مبتلا نشده باشیم و متأسفانه این بیماری در میان ما پیشرفت کرده و روز افزون می‌شود.

بسیاری از گفتن کلمه‌ی «الحمد لله» و «متشکرم» منزجر و به گفتن کلمه‌ی «مرسی» مفتخرند. اسم‌های محمّد و علی و حسن و حسین از مد افتاده و ارتجاعی شده‌اند در عوض نام‌های کورش و داریوش و ... رمز روشنفکری و تجددگرایی به حساب می‌آیند! خانم‌های متجدّد حاضر نیستند به شوهرشان آقا بگویند بلکه مثل نوکر و راننده‌ی ماشینشان صدا می‌زنند: خسرو بیا! آری چنین دیگ و چنین چغندر همه با هم جورند.

به هر حال منظور این بود که خداوند در قرآن اسمی از زلیخا به میان نیاورده و او را با وصف «الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا» معرفی فرموده است. آن زنی که یوسف در خانه‌ی او بود. حالا می‌فرماید: «وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ» آن زن با یوسف که در خانه‌اش بود بنای مراوده و دلربایی گذاشت تا او را از دست خودش بر باید. «وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ» تمام درها را بست. کلمه‌ی «الابواب» جمع محلّی به «ال» است که به اصطلاح اهل ادب افاده‌ی عموم می‌کند؛ یعنی تمام درهای کاخ را بست. البته معلوم است قصر و کاخی که محلّ سکونت عزیز مصر است دارای صحن‌های متعدّد و اتاق‌های تودرتو خواهد بود. آن هم با حاجب و دربان‌های فراوان. «عَلَّقَتِ» با تشدید آمده که دلالت بر شدت در استحکام می‌کند؛ یعنی تمام درهای اتاق‌های تودرتوی قصر را آنچنان محکم



بست که نه کسی بتواند از خلوتگاه بیرون برود و نه کسی از بیرون داخل بشود. تمام درها را به روی یوسف بست و تنها یک در برای او باز گذاشت و آن در کامیابی و ارضای شهوت نفسانی بود. ولی او نمی دانست که یوسف در دیگری به رویش باز است و آن در، التجای به درگاه خداست و خوشا به حال کسی که آن در به رویش باز باشد؛ حتی اگر چه همه‌ی درها به رویش بسته شوند.

... وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا...^۱

هر کس راه تقوا پیش بگیرد و رو به درگاه خدا برود... درهای بسته به رویش باز می شود و از هر تنگنایی رهایی می یابد...

این جمله از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است:

وَ لَوْ أَنَّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَثْقًا ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا...^۲

اگر آسمان‌ها و زمین به روی بنده‌ای بسته شود و او تقوای خدا پیشه کند، خدا برای او راه فرجی قرار می دهد.

لذا یوسف از یک راهی بیرون رفت که احدی باورش نمی شد. تمام درها بسته بود، قفل‌های متعدّد محکمی که کلیدهای آنها در دست زلیخاست چگونه ممکن است همه‌ی آنها به آسانی باز شود؟ ولی باز شد. حالا به بیان قرآن توجّه کنید:

وَ عَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ،

تعبیر قرآن در این قسمت از داستان واقعاً عجیب و حیرت‌انگیز است.

۱- سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۳.

۲- شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید، جلد ۸، صفحه‌ی ۲۵۳.



جمله‌ی «هَيْتَ لَكَ» کوتاه است و دو کلمه بیش نیست اما تمام نقاط حسّاس این داستان در آن گنجانیده شده و همه‌ی ریزه‌کاری‌های آن صحنه‌ی سوزان عشقی که زن در خلوتگاهش به کار برده در این دو کلمه نهفته است.

آری همه‌ی گفتنی‌ها گفته شده و در عین حال آنچنان عقیفانه بیان شده و گذرا از آن عبور شده که واقعاً معجزه است. مثل اینکه آدمی یک ذره‌بین دستش بگیرد و صحنه‌ای را تماشا کند. این ذره‌بین تمام جزئیات صحنه را نشان می‌دهد. اما آن کسی که کنار نشسته، از آن چیزی نمی‌فهمد و غیر یک شیشه‌ی تار بی‌نقش چیزی نمی‌بیند. جمله‌ی کوتاه «هَيْتَ لَكَ» مانند یک ذره‌بین کوچکی است که تمام حرکات و سکناات و مقدمات و مؤخرات و مقارناتی که زن در آن خلوتگاه انجام داده است، همه را نشان می‌دهد و در عین حال، اثری از صحنه‌های محرّک و مهیج خالی از عفاف در آن مشاهده نمی‌شود و قدرت اعجاز قرآن همین است که هم کوتاه است و هم دقیق است و هم عقیف.

یک جمله‌ی کوتاه «هَيْتَ لَكَ» ترجمه‌اش به فارسی این می‌شود: بشتاب به سوی آنچه از بهر تو آماده است یا بیا که من در اختیار تو هستم. اما چه مقدماتی طی شده و چه مقارناتی انجام شده است تا زن این جمله را به زبان آورده است. به راستی که چنین صحنه‌ی لغزنده‌ای کوه را از جا می‌کند و پولاد و چدن را آب می‌کند. دلی که در این صحنه نلغزد و محکم بایستد و بگوید: مَعَاذَ اللَّهِ! حَقًّا که مرد خداست و لذا از عمق جان می‌گوییم: درود بی‌پایان خدا بر تو ای بنده‌ی راستین خدا که در مقابل آن طوفان سهمگین ایستادی و کوچک‌ترین خمیدگی از خود نشان ندادی! همان طور که طوفان تند به سینه‌ی کوه می‌خورد و شدّت و سرعتش درهم می‌شکند، طوفان



سهمگین برخاسته‌ی از طغیان شهوت زن نیز به سینه‌ی یوسف خورد و پی‌درپی کوبید اما او تکان نخورد. او به کجا تکیه زد که ایستاد؟! تکیه زد به قلعه‌ی مَعَاذَ اللَّهِ. حصار محکم لاله‌الآله.

كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي،

اما تکیه به این قلعه زدن و داخل آن رفتن، خیلی مایه می‌خواهد! غیر خدا را واقعاً نفی کردن، قیچی به دست گرفتن و بال و پر هر چه که ما سیوی الله است زدن کار آسانی نیست. کار یوسف صدیق است که از صمیم جان تکیه زد به آن قلعه و گفت: مَعَاذَ اللَّهِ.

زن گفت: «هَيْتَ لَكَ». یوسف گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ» این دو کلمه در قرآن بلافاصله و در کنار هم قرار گرفته‌اند، اما از نظر واقع فکر و عمل، فاصله از «هیت لک» تا «مَعَاذَ اللَّهِ» از زمین تا آسمان است؛ از فرش تا عرش و از شیطان تا خداست. اما یوسف این فاصله‌ی به این زیادی را چگونه طی کرد؟! یک قدم روی هوی گذاشت و قدم دوم به عرش خدا که فرموده‌اند: «دَعْنِ نَفْسَكَ فَتَعَالَ» خود را رها کن و بیا. زن می‌گفت: «هَيْتَ لَكَ» بشتاب به سوی من. خدا هم می‌گفت: «... قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرُهُمْ...» بگو الله و همه را رها کن.

یوسف عليه السلام میان این دو جذبۀ قرار گرفته بود زن مجذوب یوسف بود و یوسف مجذوب الله. اما جذبۀ یوسف را به سمت خود کشید و گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ» پناه بر خدا می‌برم. آن کس که به خدا پناهنده شد، دیگر از عذاب در امان است و به رضوان رسیده است. معراج یوسف عليه السلام از همین جا آغاز شد.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي، پناه بر خدا می‌برم؛ او رب من است.



اینجا میان آقایان مفسران بحثی هست که آیا مراد یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ از اینکه او ربّ من است، خداوند است یا عزیز مصر است. چون «ربّ» به معنای سرپرست و صاحب اختیار، ممکن است مراد یوسف از ربّ در اینجا عزیز مصر باشد.

اگر مقصود از «ربی» عزیز مصر باشد معنایش این می شود که واقعاً آن چیزی که جلوی جناب یوسف را از اقدام به معصیت گرفته است تنها این است که او به من احسان کرده و من نان و نمک او را خورده‌ام به این جهت من اقدام به این خیانت نمی کنم و حال آن که اصلاً قابل باور نیست که در چنین صحنه‌ی لغزنده و توفان سهمگین شهوت و طغیان غریزه‌ی جنسی، یک مسأله‌ی اخلاقی جلوی آدم را بگیرد. این سخنان پر گاهی در برابر تندبادی است! به قول آن شاعر که می گوید:

چون زند شهوت در این وادی دهل عقل چسبود ای فُجُلّ ابن الفُجُلّ
دیگری گفته است:

کرشمه‌ی تو شرابی به عاشقان پیمود

که علم بی خبر افتاد و عقل بی حس شد
در صحنه‌های طغیان شهوت، علم فراموش می شود و عقل پس پرده می رود! آدم از زندان و اعدام نیز نمی ترسد تا چه رسد به مسأله‌ی نان و نمک خوردن و خدمت و احسان به حساب آوردن؛ تنها چیزی که در این صحنه‌ها جلوگیری انسان می شود، نیروی ایمان است و بس. یعنی باید با چشم قلبش، جمالی فوق همه‌ی جمال‌ها دیده باشد تا بتواند از این جمال‌ها چشم پبوشد.

...إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ...^۱

۱-سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲.



نام خدا که به میان بیاید، جمالش دل‌ها را می‌رباید و جلالش قلب‌ها را می‌لرزاند. فضای قلبشان قُرُقُگَاهِ خدا می‌شود و اَحدی جز خدا به آن فضا راه نمی‌یابد. از اینجاست که خدا، یوسف را به این صفت توصیف می‌کند:

...إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ،

او در مسیر عبودیت از مرحله‌ی مُخْلِص بودن گذشته و به مرتبه‌ی مُخْلِص بودن رسیده و خالص از آن‌ها شده است و هیچ جمالی نمی‌تواند دل او را برآید! آری! به این مرحله از خدابینی رسیدن و دلدادگی به جمال و کمال مطلق، کار هر کسی نیست. «بسیار سفر باید تا پخته شود خامی». جمال و جلالی ببیند که این جمال‌ها به نظرش مثل خُنْفَساً^۱ در مقابل یک زن زیبا باشد. اینجاست که با بی‌اعتنایی تمام از زلیخا چشم می‌پوشد و می‌گوید: «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» «الله رب من است! من به دامن ربوبیت او افتاده‌ام، من به او زنده‌ام، به او نفس می‌کشم، به او می‌بینم، به او می‌شنوم، او می‌میراندم، او زنده‌ام می‌کند، او کیفرم می‌دهد، او پاداشم می‌دهد.

آری، یوسف خدا را در ملکوت اعلا با جمال بی‌پایانش می‌بیند! او را با جَنَّت و فردوس و رضوان و تمام آن بهجت‌ها و سرورهای آخرتش می‌بیند. آنگاه به زمین که نگاه می‌کند یک سلسله موجوداتی غیر قابل توجه هر چند در نظر دنیابینان بسیار جَدَّاب و دلربا اما در نظر یوسف بسیار منفور و غیر قابل اعتنا! می‌بیند؛ در این موقع است که می‌گوید:

إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ،

«الله رب من است! یعنی آن که مرا به خود مشغول کرده و از همه چیز و



۱- حشره‌ی سیاه بسیار بدبویی است که در میان کثافات می‌لود.

همه کس بازم داشته است خدای من است. اوست که مرا سرپرستی می کند و انواع و اقسام نِعَم به من ارزانی فرموده است. تازه! اگر شوهر تو مرا آورده و در این کاخ جا داده است باز بر اساس لطف و عنایت او بوده است. مقلب القلوب و الابصار اوست. خدای من است که دل او را به من مهربان کرده و قلب تو را هم مجذوب من ساخته است. این جمال و صورت زیبا که من دارم، او به من داده است.

پس هر چه هست مربوط به خدا و آفریده‌ی خداست «احسن مَثوای» اوست که این مَثوای و مقام و منزلت نیکو را برای من به وجود آورده است. اگرچه شوهرت به تو گفته «اَکْرَمِی مَثوَاه» یعنی به تو سفارش مرا کرده که جایگاه و موقعیت او را گرامی بدار و بزرگ و محترم بشمار، اَمَّا اَصْل و ریشه‌ی این توصیه نیز از جانب خداست. حال اگر من نافرمانی خدا کنم ظالم شده‌ام. هم به خودم ظلم کرده‌ام که از جمال اعلا چشم پوشیده و دل به جمال ادنی داده‌ام و هم نسبت به خدا ظلم کرده‌ام که مخلوقی را شریک او قرار داده و آن مخلوق را منشاء اثر دانسته و در زندگی تکیه به او کرده‌ام. «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» ظالمان روی فلاح و رستگاری نخواهند دید.

آری، باید این حقیقت در نظرش جلوه کرده باشد تا با تکیه به او بتواند خود را از آن پرتگاه مهیب برهاند. یک نکته‌ی شایان توجه این که در آیات پیشین از قول عزیز مصر نقل شد که وقتی یوسف را به خانه آورد به همسرش گفت جایگاه او را گرامی بدار. اَمَّا اَيْنِجَا حَضْرَتِ یُوسُفَ عَلَیْهِ السَّلَامُ می گوید: «اِنَّهُ رَبِّي احسن مَثوای» خدای من جایگاه مرا نیکو کرده است. آنجا تعبیر به اکرام شده و اینجا تعبیر به احسان. سرّ تفاوت در تعبیر شاید این باشد که اکرام در مورد



تجلیل از یک شخصیت بزرگ و محترم گفته می شود و چون عزیز مصر یوسف علیه السلام را انسانی بزرگ و با شخصیت می دید و آینده درخشانی برایش پیش بینی می کرد از این رو می گفت: «اکرمی» یعنی گرامی بدار، محترم بشمار. اما خود حضرت یوسف وقتی می خواهد درباره ی خودش بگوید، ادب و تواضع اقتضا می کند که احسن تعبیر کند نه اکرم.

زیرا اکرام درباره ی شخصیت با جلالت گفته می شود. اگر اینجا هم می گفت: «انه ربی اکرم مثنوی» معنایش این می شد که من یک شخصیت باجلالتی هستم و لذا خداوند اکرامم کرده است و این خلاف ادب بندگی است؛ ولی احسان لازمه اش این نیست که آن طرف بزرگ باشد؛ به کوچک هم می شود احسان کرد و لذا آنجا که عزیز مصر تعبیر به «اکرمی» کرد جاداشت، زیرا او او یوسف را بزرگ می دید و می گفت، اکرامش کن؛ یعنی عظمتش را حفظ کن. اما اینجا که یوسف از خودش سخن می گوید به اقتضای ادب می گوید: «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» یعنی خدا درباره ی من احسان کرده است. من بنده ی ضعیف او هستم خواسته است دستم را بگیرد. "مثنوی" مرا نیکو قرار داده است. این موقعیت و منزلتی که من در نزد شما یافته ام از آثار احسان خدای من است.

این جمله را به عنوان موعظه عرض می کنم می فرمایند:

مَنْ أَلْزَمَ قَلْبَهُ الْفِكْرَ وَ لِسَانَهُ الذِّكْرَ مَلَ اللَّهُ قَلْبَهُ إِيْمَانًا وَ رَحْمَةً وَ نُورًا وَ حِكْمَةً.

کسی که بخواهد دلش از نور ایمان پر شود. آنچنان که حضرت یوسف علیه السلام قلبش پر از نور ایمان شد و جز خدا کسی را ندید و از چیزی



نهراسید، باید دل را ملازم با فکر قرار دهد؛ در عظمت خدا و آثار صنع خدا و فنای دنیا و بقای آخرت و مرگ و عقبات پس از مرگ زیاد بیندیشد و زبانش را به ذکر خدا وادارد. اما ذکر می که مولود فکر باشد.

فَإِنَّ الْفِكْرَ وَالْإِعْتِبَارَ يُخْرِجَانِ مِنَ قَلْبِ الْمُؤْمِنِ مِنْ عَجَائِبِ
الْمَنْطِقِ مَا تَعْجَبُ مِنْهُ الْحُكَمَاءُ،

اندیشیدن و عبرت گرفتن آدمی را چنان می کند که عجب
حکمت از قلبش به زبانش جاری می شود؛ آنگونه که حکیمان را
به تعجب و شگفتی وامی دارد.

عَوِّدُوا قُلُوبَكُمْ الرِّقَّةَ وَ أَكْثِرُوا مِنَ الْفِكْرِ وَ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ
اللَّهِ،

دلها را به رقت و نرمی عادت دهید؛ زیاد بیندیشید و زیاد از
خوف خدا گریه کنید.

موجبات گریه را فراهم کردن و آنگاه با قلبی متفکر اشک ریختن، به
دل صفا و نورانیت می دهد.^۱

جمال واقعی حضرت یوسف علیه السلام

انسان فطرتاً عاشق جمال است. در هر جا که مظهری از جمال ببیند در
مقابل او خاضع می شود. در این واقعیت تردیدی نیست اما آنچه مهم است، اولاً
تشخیص جمال است و سپس کیفیت بهره گیری از آن جمال. یعنی اول بفهمد
که چه جمالی را باید جمال دانست و بعد بفهمد از چه راهی باید به او رسید و
به چه نحوی از او می شود استفاده کرد. در این باب تشخیصها مختلف است

۱- نقل از تفسیر سوره یوسف علیه السلام، ذیل آیه ی ۲۲.



و معیارها گوناگون.

هر کسی از دریچه‌ای به جمیل‌های عالم می‌نگرد و از راهی به بهره‌گیری از آنها می‌پردازد. پایه‌ی دلباختگی عرفان است و شناسایی، تا معرفت و شناخت کامل به حقیقت چیزی حاصل نشود دلباختگی و عشق به آن نیز معنای حقیقی خود را نخواهد داشت. هر کس به قدر معرفت خود جمیلی را می‌شناسد و به آن عشق می‌ورزد و از او بهره‌برداری می‌کند، تا بینیم جمیل کیست و راه نیل به آن کدام است و نحوه‌ی استفاده‌ی از آن چگونه است. در اینکه اسکناس جمیل است، شکی نیست (قولی است که جملگی برآند). حال اگر مثلاً صد میلیون تومان اسکناس به کسی بدهند، او از این چگونه بهره‌برداری می‌کند و در چه راهی به مصرف می‌رساند؟

طبیعی است که اشخاص از این جهت مختلفند. یکی علاقه‌مند به خانه‌ی زیباست و با آن خانه می‌خرد و دیگری اتومبیل دوست دارد و سوومی باغ و ویلا و چهارمی کتاب و کتابخانه و ... دست خانم‌ها که برسد لباس‌های رنگارنگ و جواهرات الوان تهیّه می‌کنند. اگر به دست یک بیچّه‌ی دو ساله بیفتد، آن اسکناس‌های زیبا و تانخورده را که عکسی در آن می‌بیند به دیوار می‌چسباند و مقابلش کف می‌زند و می‌خندد.

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ...^۱

گل زیباست، اما نحوه‌ی بهره‌برداری از آن گوناگون است. اگر ما گل را زیبا می‌دانیم از آن جهت است که رنگ و بوی خوبی دارد و از دیدن و بویدن آن لذّت می‌بریم؛ اما یک دانشمند گیاه‌شناس علاوه بر رنگ و بوی



آن به تشریح یاخته‌های نباتی اش می‌پردازد و از پی بردن به نکات علمی و شناختن قواعد فنی در رشته‌ی تخصصی اش لذت می‌برد.

یک عالم خداشناس موحد که به گلستان برسد تماشای آثار توحیدی که در همه جای آن گلستان آشکار و عیان است او را به عالم معرفه‌الله و انس با خدا منتقل می‌سازد. یک شاعر خوش ذوق هم وقتی گل را می‌بیند اشعار لطیف دل‌انگیزی می‌سراید که جان آدمی را به اهتزاز می‌آورد. یک بلبل هم کنار این شاخه‌ی گل می‌نشیند و نغمه‌های عاشقانه سر می‌دهد. یک باغبان گل فروش هم وقتی به گلستان نگاه می‌کند جلوه‌ی پول در جمال گل می‌بیند و خوشحال می‌شود. یعنی او گل را از این نظر زیبا می‌بیند که آن را وسیله‌ی نیل به پول می‌داند. یک الاغ شکمخواره هم وقتی وارد گلستان بشود، نه مثل شاعر شعر می‌گوید و نه مثل بلبل نغمه‌سرای می‌کند و نه مانند دانشمند گیاه‌شناس از قواعد علمی آن چیزی می‌فهمد. دهان می‌افکند گل یاس و نرگس و یاسمن و هر چه را که هست، می‌پیچد و می‌بلعد و جفتک‌زنان در می‌روند! تا هر کس این جمیل را چطور بشناسد و از چه دریچه‌ای به او نگاه کند و از چه طریق از او بهره‌برداری بنماید.

هر کسی از ظنّ خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من
جناب یوسف علیه السلام زیبا بود اما وقتی به دست طبقات مختلف مردم می‌افتاد
هر کسی از دید مخصوص به خود او را می‌دید و به گونه‌ی خاصی با او برخورد
داشت. آن جمالی که عالمی را دیوانه‌ی خود کرده بود در نظر برادرها که با چشم
حسد به او می‌نگریستند، یک قیافه‌ی زشت و منحوسی که مخلّ آسایش
آنهاست جلوه کرده بود و بالاتفاق می‌گفتند:



اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ...

یوسف را بکشید و یا او را به نقطه‌ی دور دستی بیفکنید تا توجه

پدر مختص به شما گردد...

این کار را هم کردند و او را بردند در درون چاه انداختند. این نحوه‌ی برخورد برادرها با آن یوسف زیبا بود. بعد کاروانیانی که به مصر می‌رفتند در بین راه به سر چاه کنعان رسیدند و دلو انداختند. به جای آب، یوسف از چاه بالا آمد. صدا زدند:

...یا بُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ...

...ای مژده! زیبا پسری از میان چاه بیرون آمده است...

اما آنها چرا او را زیبا می‌دیدند؟ چون در قیافه‌اش جمال پول می‌دیدند. آنها مردمی تاجر پیشه بودند. تاجریشه‌ها هم به هر چه نگاه کنند، جمال پول را در آن مشاهده می‌کنند. از این نظر آنها از دیدن یوسف زیبا فریاد کشیدند. مردم تاجر پیشه نه علم برایشان ارزشمند است و نه عالم! نه مهندس و مدرّس می‌خواهند و نه پیامبر و امام! آنها امام حسین علیه السلام را می‌کشند تا به پول یزید برسند. یوسف را می‌فروشدند و پول را می‌چسبند. غیر پول و سود و زیان مادی چیزی نمی‌فهمند و لذا یوسف زیبا را در بازار مصر فروختند و به پول رسیدند. وقتی عزیز مصر او را نگرست، دید زیباست اما او چطور زیبایی وی را تشخیص داد؟ او مرد سیاسی و اجتماعی بود. دید این جمال و قیافه برای تدبیر امور سیاسی و اجتماعی بسیار مناسب است. یعنی او از قیافه‌ی یوسف، آثار کیاست و فراست و عقل و هوش و درایت را مشاهده کرد. او را خرید و نزد همسرش آورد و گفت:



...أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا...

...منزلت این را گرامی بدار که شایستگی این را دارد که فرزند

ما باشد و نافع حال ما گردد...

بعد این زیبا به دست زن‌ها افتاد. زن‌ها دیدند بسیار زیباست. اما آنها از چه دیدی به او نگاه می‌کردند؟ آن‌ها چشم و ابرو و لب و دندان و قیافه‌ی جذّاب و اندام موزونش را می‌دیدند و از این رو او را دعوت به خود می‌کردند.

...وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ...

آنها همه‌ی درها را به روی یوسف بسته و تنها در شهوت را به روی او باز گذاشته بودند. وقتی دیدند او تسلیم نمی‌شود و تن زیر بار نمی‌دهد، محکوم به زندانش کردند. در زندان هم زندانی‌ها دورش را گرفتند و دیدند زیباست. آنها از چه نظر او را زیبا می‌دیدند؟ آنها خیال می‌کردند او فقط تعبیر خواب بلد است و بیش از این چیزی نمی‌داند. بسیاری از مردم که می‌خواهند از عالمی استفاده کنند، از او تعبیر خواب می‌پرسند و چند استخاره‌ی پی در پی از او می‌طلبند و ساعت نحس و سعد برای عقد ازدواج و اثاث‌کشی به خانه‌ی جدید از او جویا می‌شوند و کاری به معارف و علوم دینی وی ندارند.

زندانی‌ها هم یوسف را فقط به عنوان یک معبّر خواب شناختند، تا اینکه پس از سال‌ها توقّف در زندان ملک و سلطان مصر به زیبایی او در امر سیاست و تدبیر امور مملکت پی برد و:

وَ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَشْتَكِيصُهُ لِنَفْسِي...

گفت او را پیش من بیاورید که مشاور شخص من باشد و لذا وقتی با او

به سخن نشست و او را زیبا دید گفت:



...إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ،

... تو امروز باید در نزد ما صاحب مقامی باشی و مورد اعتماد و

امین ما قرار گیری.

این طبقات مختلف همه یوسف را زیبا دیدند، اما هر یک از دیدگاه خاصی به او می‌نگریستند. دو مقام دیگر هم داریم که یوسف را به زیبایی ستودند. یکی پدرش یعقوب عليه السلام بود که او را زیبا می‌دید. اما او چه زیبایی‌ای در یوسف می‌دید؟ او جمال نبوت را در چهره‌ی وی مشاهده می‌کرد. این همه که عشق به او می‌ورزید؛ در فراقش می‌سوخت و گداخته می‌شد نه تنها به خاطر علاقه‌ی پدری و فرزندی بود بلکه می‌دید در میان تمام فرزنداناش تنها کسی که لیاقت نبوت و هدایت جامعه‌ی بشری را دارد یوسف است. لذا از همان لحظه‌ی اوّل به او گفت:

وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...،

خدا تو را به مقام اجتناب و برگزیدگی خود می‌رساند و آگاه از

حقایق نهان می‌گرداند...

مقام دیگری هم به یوسف عشق ورزید و او را به زیبایی ستود و آن مقام اشمخ و اعلا و ذات اقدس ربوبی است (جلّ جلاله و عظم شأنه). او هم یوسف را ستوده است. اما نه از آن نظر که صورت زیبایی دارد و نه به آن دلیل که متاع خوبی برای بازار مصر است و نه به این جهت که تعبیر خواب بلد است و نه از اینکه مدبّر سیاسی لایقی است بلکه او می‌فرماید:

...إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ، ... او از بندگان مخلص ماست.

آنچه را که خدا از یوسف به زیبایی می‌ستاید عبودیت و اخلاص است و مبرا



بودن از فحشا و همه‌ی بدی‌هاست.

... كَذٰلِكَ لِنُصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَ الْفَحْشَاءَ...

...ما تمام بدی‌ها را به طور مطلق از ساحت قدس [یوسف] دور ساختیم...

از آن‌رو که او قدم در وادی اخلاص در عبودیت نهاده و هر چه را که
غیر ماست از ساحت قلب خود دور ساخته است. آری جمال واقعی یوسف
جمال اخلاص در عبودیت بوده است.^۱



سه تکلیف مهم

سه چیز عمده تکلیف بانوان باشد
که شامل است سعادات جاودانی را
از این سه چیز یکی خانه‌داری است که زن
کند منظم اوضاع زندگانی را
نهد اساس مبانی خانواده چو مرد
زن از زوال نگه دارد آن مبانی را
دوم بود بچه‌داری که در نوازش طفل
به کار بندد انواع مهربانی را
که سودمند بود دوره‌ی جوانی را
از این دو چیز مهمتر وظیفه‌ی سیم است
که زن بدان سپرد راه کامرانی را
زن از تجمل صوری برون نیاراید
که سادگیش بس آرایش نهانی را
ذخیره‌ای بنهد روز ناتوانی را
کنون که پنجه‌ی مشکل گشای علم و خرد
درید پرده‌ی پندار آن چنانی را
بیا که قدر شناسیم و مغتنم شمريم
به شکر نعمت حق، روز شادمانی را



فصل دهم

- ☀ نفرت اعراب جاهلی از دخترداری
- ☀ اعترافات تکان دهنده‌ی قیس بن عاصم
- ☀ مساوات مرد و زن در تمامی کمالات انسانی
- ☀ ترجیح دختران بر پسران
- ☀ شأن والای مادران خانه‌دار
- ☀ آثار نکبت‌بار خشم مادر
- ☀ زن مسلمان در حکم شهبانویی عالیمقام
- ☀ خواستگاری از حورالعین



نفرت اعراب جاهلی از دخترداری

می دانیم که یکی از اوهام عرب جاهلی قبل از اسلام این بود که دخترداری را برای خود ننگ و عیب می دانستند و لذا اگر زنی حامله بود و می خواست وضع حمل کند، همسرش از خانه بیرون می رفت و پس از وضع حمل به او خبر می دادند، اگر پسر بود خیلی خوشحال می شد و با مسرت به خانه می آمد، ولی اگر دختر بود ناراحت و غمزده می شد و نمی توانست فرزند دختر را تحمّل کند گودالی حفر و بچه را در آن دفن می کرد. در قرآن هم می خوانیم:

وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ^۱

وقتی [روز جزا راجع به] دختران زنده به گور شده سؤال شود که به کدامین گناه کشته شدند.

و در آیهی دیگر هم داریم:

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ^۲

و هرگاه به یکی از آنها بشارت داده می شد که دختری نصیبت شده است، صورتش [از شدت ناراحتی] سیاه می شد و به شدت خشمگین می گردید.

يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ

۱- سورهی تکویر، آیات ۸ و ۹.

۲- سورهی نحل، آیهی ۵۸.



يَدُّشُهُ فِي الثَّرَابِ...^۱

و به خاطر این خبر ناگواری که به او داده شده بود از قوم و قبیله اش متواری می گشت و از شدت شرمندگی و خجالت در میان مردم نمی ماند که مردم او را نبینند...

بعد با خود فکر می کرد که چه کار کند؟ آیا آن دختر بچه را با قبول ننگ و عار نگه دارد و یا در میان خاک پنهانش کند و یکی دیگر از علل این کار ترس از فقر آینده بود؛ زیرا پسر می توانست در آینده کار کند و معاش خود و پدر را تأمین نماید اما دختر نمی توانست از عهدهی این کار برآید.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيرًا^۲

و فرزندانان را از ترس فقر نکشید! ما آنها و شما را روزی می دهیم، مسلماً کشتن آنها گناه بزرگی است.

عدهی دیگری از اعراب جاهلی هم به خاطر مسائل ناموسی نوزادان دختر را می کشتند زیرا وقتی در میان قبیله ها جنگی پیش می آمد، قبیله ای که غالب شده بود دختران قبیلهی مغلوب را اسیر می کردند و با خودشان می بردند و بعد از مدتی که آن دو قبیله با هم آشتی می کردند، بسیاری از دخترانشان که در قبیلهی غالب ازدواج کرده و تشکیل خانواده داده بودند به قبیلهی اصلی خودشان بر نمی گشتند و این موجب سرشکستگی آن قبیله می شد و از اینرو تصمیم گرفتند که از همان ابتدای تولد نوزادان دختر را زنده به گور نمایند.



۱- سورهی نحل، آیهی ۵۸.

۲- سورهی اسراء، آیهی ۳۱.

اعترافات تکان دهنده‌ی قیس بن عاصم

مردی به نام قیس بن عاصم که از اشراف قریش بود بعد از اینکه پیامبر اکرم ﷺ مبعوث به نبوت شد، او هم مسلمان شد و خدمت پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: من گناهان بزرگی مرتکب شده‌ام و بارم سنگین شده است.

در زمان گذشته که در قبیله‌ی ما دخترکشی معمول بود، من دوازده دختر را کشته‌ام و همه را به صورت نوزاد در زیر خاک دفن کردم تا اینکه برای سیزدهمین دخترم همسرم آبستن بود و من هنگام وضع حملش در مسافرت بودم او وقتی وضع حمل کرده و دیده بود دختر است او را به همسایه داده بود که بزرگش کنند، من وقتی از سفر بازگشتم به من گفتند آن بچه مرده به دنیا آمد. ولی بعد از چندین سال همان دختر که حدود ۵ ساله بود از خانه‌ی همسایه به منزل ما آمد تا اینکه کم کم در منزل ما ماند و دیگر نرفت و به من هم خیلی محبت می کرد و مرا پدر صدا می کرد و خیلی شیرین زبانی می کرد.

من وقتی فهمیدم این دختر فرزند من است سخت ناراحت شدم و نتوانستم تحمل کنم که میان مردم به دخترداری شناخته شوم لذا تصمیم به قتلش گرفتم ولی به مادرش چیزی نگفتم. روزی به بهانه‌ی گردش او را به بیابان بردم و آنجا گودالی کندم، به هنگام کندن گودال که گرد و خاک به صورتم می نشست، او با دستهای کوچکش خاک‌ها را پاک می کرد وقتی گودال آماده شد او را بلند کردم و میان آن گذاشتم و بنا کردم به روی او خاک ریختن، او با کمال حیرت به من نگاه می کرد و می گفت پدر با من چه می کنی و ناله می کرد و من با کمال بیرحمی و بی‌اعتنایی به ناله‌هایش خاک



می‌ریختم تا صدایش خاموش شد!!

رسول اکرم ﷺ از شنیدن این جریان اشک از چشمان مبارکش جاری

شد و فرمود: تو عجیب بیرحمی بوده‌ای؟

مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ، کسی که رحم نکند به او رحم نخواهد شد.

چه روز بدی در پیش داری؟ او گفت: حالا یا رسول الله چه باید بکنم؟

فرمود: به تعداد بچه‌هایی که کشته‌ای برده آزاد کن شاید خدا هم از گناهانت

بگذرد. در آن زمان برده‌ها یعنی غلامان و کنیزان سرمایه‌ی بزرگی برای اغنیا

بودند و بازار خرید و فروش گرمی داشتند. خریدن و آزاد کردن آنها انفاق مال

در راه خدا به حساب می‌آمد و لذا رسول اکرم ﷺ به آن مرد فرمود: به تعداد

آن نوزادها که کشته‌ای برده بخر و آزاد کن شاید خدا تو را بیامرزد.

آیا ملائکه دختران خدایند؟!

یکی دیگر از عقاید فاسد جاهلی قبل از اسلام این بود که می‌گفتند:

خدا دارای فرزند است و ملائکه دختران خدا هستند و لذا خداوند در سوره‌ی

اسراء^۱ با لحنی توبیخ آمیز آنها را مخاطب قرار داده و می‌فرماید:

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ
لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا،

آیا شما این را می‌پسندید که خدا پسران را مخصوص شما ساخته

و خودش دخترانی از ملائکه برگزیده است، این چه سخن بسیار

زشتی است که می‌گویید.

آخر اگر دخترداری از نظر شما مایه‌ی ننگ و عار است و ذلت، پس



چرا آن را برای خدا می‌پسندید و برای خودتان نمی‌پسندید؟ آیا به عقیده‌ی شما خدا نمی‌دانست که دخترداری ذلّت است یا می‌دانست اما نمی‌توانست برای خویش اتخاذ پسر کند، یعنی شما خدا را جاهل یا عاجز می‌پندارید! به هر حال این عقیده‌ی شما به اینکه ملائکه دختران خدا هستند هم «کفر آمیز» است و هم «توهین آمیز».

اما کفر آمیز از آن نظر که شما خدا را مرکب از اجزاء می‌دانید زیرا بدیهی است که فرزند، جزئی است که به صورت نطفه از پدر جدا می‌شود و بنا بر عقیده‌ی شما ملائکه فرزندان خدا و اجزاء جدا شده‌ی از خدا هستند و حال آنکه خدا منزّه از ترکیب و داشتن اجزاء است و اما توهین آمیز از آن نظر که شما دخترداری را که به زعم خودتان مایه‌ی ذلّت است و ننگ و عار، برای خدا اثبات می‌کنید و پسرداری را که باز به زعم خودتان مایه‌ی عزّت است و جلالت به خودتان اختصاص می‌دهید و از اینرو هم به خدا توهین می‌کنید و هم به ملائکه که آنها را دختر به حساب می‌آورید در صورتی که دختر بودن را ذلّت و خفّت و نکبت می‌پندارید. از این جهت خداوند سبحان آن مردم جاهل را با این آیه مورد توبیخ قرار داده و می‌فرماید:

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا،

آیا چگونه روا می‌بینید آنچه که به عقیده‌ی خودتان ذلّت است از آن خدا باشد و آنچه که عزّت است مخصوص شما باشد. پس معلوم شد که مقصود در آیه‌ی شریفه این نیست که بگوید دخترداری از دیدگاه خدا هم مایه‌ی ذلّت است، بلکه می‌خواهد از طریق پندار غلط خود آن مردم فاسد



بودن اعتقادشان را نشانشان بدهد که معتقد بودند ملائکه دختران خدا هستند و لذا می‌فرماید شما که دخترداری را مایه‌ی ذلّت و فضاحت و رسوایی و شرمندگی می‌شناسید، پس چگونه است این ذلّت و خواری را برای خدا خالق و آفریدگار خود روا می‌بینید و گرنه دختر و پسر هر دو مخلوق خدا هستند و هیچ کدام نه مایه‌ی ذلّت هستند و نه مایه‌ی عزّت. ملائکه هم بندگان مقرب درگاه خدا و مدبّرات امور عالم به اذن خدا می‌باشند نه پسرند و نه دختر و این اعتقاد به فرزنددار بودن خدا منحصر به مشرکین مگه نبوده است بلکه در میان یهود و نصاری نیز این اعتقاد وجود داشته است که در قرآن کریم می‌خوانیم:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزَبْتُ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...^۱

یهود گفتند عزیر پسر خداست و نصاری گفتند مسیح پسر خداست...

«عزیر» از اشراف و بزرگان بنی اسرائیل بوده و چون به بنی اسرائیل در جمع آوری تورات خدمت کرده بود از این جهت می‌گفتند او پسر خداست. مسیحیان نیز عیسی عليه السلام را پسر خدا می‌دانستند. مشرکین مگه هم ملائکه را دختران خدا می‌دانستند.

مساوات مرد و زن در تمام کمالات انسانی

حاصل اینکه از دیدگاه قرآن کریم و دین مقدّس اسلام، مرد و زن در تمام کمالات انسانی و مراحل سیر و سلوک به سوی خدا و نیل به مقامات عالی‌ی معنوی همدوش و با هم برابرند. این قرآن کریم است که می‌فرماید:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ



الْقَانِتِينَ وَ الْفَاتِنَاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَ الذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیْماً^۱

حقیقت اینکه مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان خاشع [در پیشگاه خدا] و زنان خاشع [در پیشگاه خدا] مردان انفاق کننده [در راه خدا] و زنان انفاق کننده [در راه خدا] مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار به یاد خدا هستند، خداوند برای همه‌ی آنها مغفرت و پاداشی عظیم مهیّا کرده است.

در آیه‌ی دیگر هم می‌خوانیم:

مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۲

هر کس عملی صالح انجام دهد خواه مرد باشد و خواه زن در حالی که ایمان داشته باشد، ما یقیناً به او حیات و زندگی پاکیزه‌ای می‌بخشیم و پاداش وی را به بهترین اعمالی که انجام

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۵.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۷.



می داده است می دهیم.

چنانکه می بینیم این دو آیه‌ی شریفه مرد و زن را در تمام کمالات انسانی و داشتن صلاحیت ارتقاء به مقامات عالی‌ی معنوی یکسان و مساوی نشان می دهند.

ترجیح دختران بر پسران

در روایات معصومین علیهم‌السلام که تتبع می کنیم می بینیم سفارشات که راجع به رعایت جانب زن نموده‌اند بیش از سفارشات راجع به رعایت جانب مرد است. از همان لحظه‌ای که دختر قدم به روی زمین می گذارد، همراه خود میمنت و مبارکی می آورد که رسول کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است:

مِنْ يُمْنِ الْمَرْأَةِ أَنْ يَكُونَ بِكُرْهَا جَارِيَةً،^۱

زن خوش قدم آن زنی است که فرزند اوّلش دختر باشد.

بزرگتر که شد و در ردیف برادرها قرار گرفت، اگر پدر خواست هدایایی در میان فرزندانش تقسیم کند ابتدا سهم دختر را بدهد که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است:

مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى تُحْفَةً فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ... وَ لِيُبْدَأَ
بِالِإِنَاثِ قَبْلَ الذُّكُورِ،^۲

اگر کسی وارد بازار شد و برای افراد خانواده‌اش تحفه‌ای خرید
و به خانه آورد به هنگام تقسیم از دختر آغاز کند و سهم دختر را
پیش از پسرها بدهد.

باز از آن حضرت نقل شده که فرموده است:



۱- مستدرک الوسائل، جلد ۱۴، صفحه ۳۰۴.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۲۱، صفحه ۵۱۴.

نِعْمَ الْوَالِدُ الْبَنَاتُ مُلَطَّفَاتٌ مُجَهَّزَاتٌ مُوْنِسَاتٌ، مُبَارَكَاتٌ
مُقَلَّبَاتٌ،^۱

چه خوب فرزندان‌انی هستند دختران پر محبتند، کمک کارند، به‌هنگام
تنهایی والدین انیس و مونسند و به‌هنگام بیماری آنان نیکو پرستارند.

در روایات ما سفارش مؤکد در مورد رسیدگی به وضع زندگی خانواده‌های
دختردار شده است، بعضی خانواده‌ها هستند که دختران متعدّد دارند و برای
تأمین وسایل زندگی آنها تا به خانه‌ی شوهر بفرستند تحت فشار بسیار قرار
می‌گیرند و احتیاج به کمک دارند. این حدیث از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که
فرموده است:

مَنْ كَانَ لَهُ أَرْبَعُ بَنَاتٍ فَيَا عِبَادَ اللَّهِ أَعِيْنُوهُ يَا عِبَادَ اللَّهِ أَفْرِضُوهُ
يَا عِبَادَ اللَّهِ اِرْحَمُوهُ،^۲

اگر دیدید کسی دارای چهار دختر است ای بندگان خدا به کمک
کارش برخیزید، ای بندگان خدا به او قرض بدهید، ای بندگان
خدا به او رحم کنید.

سه بار تأکید کرده که ای بندگان خدا در حلّ مشکلات زندگی
خانواده‌های دختردار قدم بردارید و کوشا باشید. ملاحظه می‌فرمایید که زن در
دین مقدّس اسلام آنچنان دارای عزّت است که تا زمانی که دختر است و در
خانه‌ی پدر است عزیز خانواده است و محترمتر از پسر و وقتی هم که ازدواج
کرد و به خانه‌ی شوهر رفت، دستور از جانب خداوند منّان صادر می‌شود که:
«عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»، ای شوهران نسبت به همسران خود تا می‌توانید

۱- کافی، جلد ۶، صفحه ۵.

۲- فقیه، جلد ۳، صفحه ۴۸۲.



خوش رفتار و خوش گفتار باشید. این بیان نیز از رسول اکرم ﷺ منقول است:

أَحْسَنُ النَّاسِ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَ أَلْطَفُهُمْ بِأَهْلِهِ،^۱

خوش ایمان ترین مردم، خوش خلق ترین و مهربان ترین آنان نسبت به

خانواده اش می باشد.

از جمله وظایف مرد مسلمان در خانه اش کمک رساندن به همسرش در

کارهای خانه است که رسول اکرم ﷺ فرموده است:

مَا مِنْ رَجُلٍ يُعِينُ امْرَأَتَهُ فِي بَيْتِهَا إِلَّا كَانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَيَّ
بَدَنِيهِ عِبَادَةٌ سَنَةٍ صِيَامٌ نَهَارِهَا وَ قِيَامٌ لَيْلِهَا وَ كُتِبَ لَهُ بِكُلِّ
قَدَمٍ ثَوَابٌ حَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ،^۲

هر مردی که در کارهای خانه به همسرش کمک کند، به تعداد

موهای بدنش عبادت یک سال برای او نوشته می شود آن هم

عبادتی که شبها شب زنده دار و روزها روزه دار باشد و به تعداد

هر قدمی که برای انجام کارهای خانه بر می دارد ثواب یک حج

و یک عمره برای او نوشته می شود.

اینک ببینید اسلام چه می گوید و ما مردم مسلمان چه می کنیم، چه بسا

افرادی هستند که زحمات فراوان متحمل می شوند و با هزینه های سنگین مکه

می روند و عمره یا حج مستحبی انجام می دهند در حالی که همین افراد در

فضای خانواده کج خلقی ها دارند و نسبت به همسرانشان از طریق رفتار و گفتار

اهانت ها می کنند و از این راه اندک اعمال خوبی هم اگر داشته باشند به باد فنا

می دهند. در صورتی که همین ها اگر در خانه بمانند و وظایف دینی خود را



۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۳.

۲- مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، صفحه ۴۸.

نسبت به همسرانشان انجام داده و حقوق آنها را آنگونه که خدا خواسته است رعایت کنند، ثواب چندین عمره و حجّ در همان فضای خانه بدون خرج و زحمت به دست می آورند.

شأن والای مادران خانه دار

البته این وظایف، وظایف متقابل میان زنان و شوهران است و هر کدام از زن و شوهر باید آنها را نسبت به یکدیگر رعایت کنند. منظور این بود که زن در مکتب اسلام مقامی بس عظیم و رفیع دارد. این گوشه‌ای از مقام و منزلت او بود از زمان کودکی اش تا زمان شوهرداری اش. حالا وقتی مادر شد دیگر رفعت و عزّتش چندین برابر می شود تا آنجا که خداوند حکیم به فرزند دستور می دهد که: ﴿...فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ...﴾^۱، تو حق نداری کوچکترین کلمه‌ی خلاف احترام و ادب به پدر و مادرت بگویی. حتی اگر توی سرت هم زدند نگو «آخ» بلکه با لبی متبسم و نگاهی نرم به صورتشان بگو ببخشید، خم شو و دستشان را ببوس تا درجات عالی از الطاف و عنایات خدا نصیبت گردد.

در مکتب تربیتی اسلام احسان به والدین و خوشرفتاری با آنان همدوش

با عبادت خدا قرار داده شده است. این قرآن کریم است که می فرماید:

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...^۲

پروردگار تو مقرر داشته که جز او را نپرستید و به پدر و مادر

احسان و نیکی کنید...

مخصوصاً مادر که حقّ بیشتری دارد تا آنجا که رسول اکرم ﷺ فرموده است:

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۳.

۲- همان.



الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ^۱، بهشت در زیر پای مادران است.

یعنی اگر می‌خواهید داخل بهشت خدا بشوید، از زیر پای مادر باید عبور کنید و خاک زیر پای مادر باشید.

آثار نکبت‌بار خشم مادر!

در روایت آمده که جوانی بیمار شد و رسول اکرم ﷺ به عیادتش رفت و دید در حال احتضار و جان دادن است، خواست به او تلقین شهادتین کند که باایمان بمیرد خطاب به او فرمود بگو: اشهد ان لا اله الا الله او خواست بگوید زبانش بند آمد و نتوانست بگوید. رسول اکرم ﷺ بار دوم و سوم به او فرمود ولی جوان نتوانست بگوید. عجیب است آن پیامبر بزرگواری که سنگ را به زبان می‌آورد آن جوان را نتوانست به زبان آورد. عاقبت پرسید: آیا این جوان مادر دارد؟ زنی آنجا نشسته بود گفت: بله من مادرش هستم. فرمود: مگر از او ناراضی هستی؟ گفت: بله یا رسول الله آتش به جگرم زده و دلم را سوزانده است، از او ناراضی هستم، ماه‌هاست که با او حرف نمی‌زنم. رسول خدا ﷺ فرمود: این الان در تنگنا قرار گرفته است و دارد عذاب می‌کشد، از او بگذر و عفوش کن تا راحت جان بدهد. زن گفت: یا رسول الله من نمی‌خواستم از او بگذرم، ولی به احترام شما از او گذشتم و عفوش کردم خدا هم عفوش کند. آنگاه رسول خدا ﷺ به آن جوان شهادتین را گفت و او نیز زبانش باز شد و گفت: اشهد ان لا اله الا الله، آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: چه می‌بینی؟ گفت: مردی سیاه زشت رو و بدبو کنارم نشسته است و دست بر حلقم می‌کشد و راه نفس مرا بسته است. فرمود: بگو:



يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اِقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَ
اغْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَفُوْرُ الرَّحِيْمُ^۱

جوان این جملات را گفت و بعد رسول اکرم ﷺ فرمود: حالا چه می بینی؟ گفت: آن مرد سیاه و بدبو رفت و الان مردی سفید خوشرو و خوشبو کنار من نشسته است. فرمود: همان ذکر را تکرار کن. او تکرار کرد و در همان حال جان از بدنش جدا شد و به رحمت ایزدی پیوست.

از این داستان نیز می فهمیم تا پدر و مادر از فرزندشان راضی نباشند، خدا از آن فرزند راضی نخواهد شد و درهای بهشت را به روی او باز نخواهد کرد به خصوص مادر که حقوق بیشتری نسبت به فرزند دارد.

زن مسلمان در حکم شهبانویی عالی مقام

راستی اگر ما دستوراتی را که دین مقدس اسلام راجع به رعایت حقوق زن در شئون گوناگون زندگی اش داده است دقیقاً در نظر بگیریم، می بینیم واقعاً زن مسلمان در خانه اش یک شهبانوی والامقامی است که یک کارمند بدون اجر و مزد در اختیار دارد به نام شوهر که موظف است تمام آنچه را که خانم به آن نیازمند است از خوراک و پوشاک و مسکن مناسب با شأنش به قول معروف از سفیدی ماست تا سیاهی ذغال در دسترش بگذارد و همچنین یک غلام حلقه به گوش مطیع فرمان دارد به نام پسر و یک کنیز زر خرید دارد به نام دختر و حامیان و پشتیبانانی دارد به نام فامیل و خویشاوندان شوهر. پس کدام زن در عالم به پای زن مسلمان در یک چنین رفعت و عزت و مقامی می تواند برسد؟ منتهی باید توجه داشت که این برنامه ی حیات بخش عزت

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۱۲۸.



آفرین انسانی در یک جامعه‌ی اسلامی به معنای واقعی قابل اجراست که همه‌ی مردان و زنان آن جامعه مو به مو طبق دستورات آسمانی اسلام عمل می‌کنند و اگر می‌بینیم این سخنان با وضع و زندگی جامعه‌ی ما که به نام اسلامی نامیده شده است سازگار نمی‌باشد، بدانیم این نقص و نارسایی از جانب ما مسلمانان است که عملاً خود را منطبق با قانون آسمانی اسلام و قرآن نساخته‌ایم و گرنه:

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست
آخرین سخن اینکه زن از دیدگاه اسلام و قرآن نه تنها در دنیا عزیز است
و محترم بلکه در عالم آخرت نیز از بهترین نعمت‌های بهشتی، حورالعین و
زنان بهشتی‌اند که خدا درباره‌ی آنها فرموده است:

كَأَنَّهِنَّ الْأَيَّاتُ وَالْمَرْجَانُ^۱

[در زیبایی چنانند که] گویی یاقوت و مرجانند.

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ۖ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ۖ عُرْبًا أَثْرَابًا^۲

ما آنها را به آفرینشی نو و جالب آفریده‌ایم و آنها را بکر و هم
سنّ و سال با شوهران و شوهر دوستشان قرار داده‌ایم.

خواستگاری از حورالعین!

در روایات آمده که اگر یکی از حوران بهشتی سر به این دنیا بکشد، دنیا
غرق در بوی خوش می‌گردد. اگر آب دهان خود را به دریا بیفکند، شربتی
خوشگوار می‌شود. نور جمالش نور خورشید و ماه را تحت الشعاع خود قرار



۱- سوره‌ی رحمن، آیه‌ی ۵۸.

۲- سوره‌ی واقعه، آیات ۳۵ تا ۳۷.

می‌دهد و خواستگاری کردن آنها هم آداب و رسوم خاصی دارد و کار همه کس نیست.

از یکی از اصحاب امام سجاد علیه السلام نقل شده که گفته است در یک شب تاریک سرد زمستانی آن حضرت را دیدم لباسی نو سفیدرنگ فاخر پوشیده است. تعجب کردم که ایشان در این ساعت از شب و سرما کجا می‌روند! ایستادم و از مقصدشان پرسیدم. فرمودند: به مسجد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌روم تا از حورالعین خواستگاری کنم. یعنی بدانید که مسجد جای خواستگاری حورالعین است، شما در دنیا وقتی می‌خواهید به خواستگاری دختری بروید خود را با لباس زیبا و پاکیزه و بوی خوش می‌آرایید، آیا خواستگاری دختران بهشتی آرایش مناسب نمی‌خواهد؟ در صورتی که خدا فرموده است:

...خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ...

...به هنگام ورود به هر مسجدی خود را با آرایش مناسب با آن

بیارایید...

آرایش مناسب با مسجد آن است که با قلب و جانی پاک از آلودگی به رذائل اخلاقی و اعضاء و جوارحی پاک از آلودگی به اعمال ناشایست از حرام خواری و حرام کاری وارد شوید تا خدا که صاحب خانه و صاحب اختیار حورالعین است شما را بپذیرد و به خواسته‌ی شما جواب مثبت بدهد.



فصل یازدهم (احکام فقهی)

- ✽ نماز زن و مرد
- ✽ شرایط ازدواج موقت
- ✽ ابعاد صیغه‌ی محرمیت
- ✽ چگونگی مَحْرَم شدن دو خانواده با هم



نماز زن و مرد

۱: از جمله مسائلی که در نماز مطرح است، مسأله‌ی تقدّم زن بر مرد یا محاذی بودنشان در حال نماز است. یک زن جلو ایستاده در همان حال مرد هم عقب البتّه نه به عنوان اقتداء، اقتدای مرد به زن که جایز نیست. بلکه هر کدام نماز خودش را فرادی می‌خواند. منتها زن جلوتر از مرد ایستاده یا در محاذات مرد قرار گرفته آیا اینجا نمازشان باطل است یا خیر؟

اینجا نظر آقایان فقها این است که نماز باطل نیست، کراهت دارد. کراهت در عبادت هم به معنای اقلّ ثواباً است. یعنی ثواب کمتر است نه اینکه ناپسند است. ولی کراهت در غیر عبادت به معنای ناپسند است. مثلاً خواب بین الطلوعین کراهت دارد؛ یعنی ناپسند است و خدا آن را نمی‌پسندد، در حدّ حرام بودن نیست ولی مورد پسند خدا هم نیست یا نماز در حَمَام مثلاً کراهت دارد یعنی ثوابش کمتر است نه اینکه ناپسند است. نماز «عبادت» است و عبادت هیچگاه ناپسند خدا نیست بلکه در شرایطی ثوابش کمتر می‌شود. نماز در مسجد ثوابش بیشتر از نماز در خانه است و نماز در خانه ثوابش بیشتر از ثواب نماز در حَمَام است.

حالا در نماز اگر زن مقدّم بر مرد یا محاذی با مرد ایستاده باشد نماز باطل نیست، ناپسند هم نیست ولی ثوابش کمتر است. البتّه این کراهت با رعایت فاصله‌ی ده ذراع که پنج متر می‌شود منتفی می‌گردد. توضیح اینکه اگر

فاصله بین مرد و زن در حالی که زن جلو ایستاده و مرد عقب، پنج متر باشد این کراهت هم برطرف می‌شود. حال به سمت چپ باشد و یا راست و یا در محاذات، رعایت پنج متر فاصله موجب نفی کراهت می‌شود و اگر این فاصله رعایت نشود کراهت وجود دارد که به معنای اقلّ ثواباً است و در این مسأله فرقی بین محرم و نامحرم نیست. چه زن و شوهر باشند، چه مادر و پسر باشند، چه برادر و خواهر باشند یا اجنبی و نسبت به هم نامحرم باشند. در هر حال تقدّم زن بر مرد یا محاذی بودنشان در نماز کراهت دارد.

شرایط ازدواج موقت

۲: در دین اسلام، دو نوع ازدواج وجود دارد، «ازدواج دائم» و «ازدواج موقت». آقایان فقها ازدواج موقت را به نکاح منقطع یا متعه تعبیر می‌فرمایند که هر سه تعبیر (عقد موقت، نکاح منقطع و نکاح متعه) به یک معناست.

گاهی افرادی که خوب توجه ندارند، می‌گویند ما صیغهی محرمیت خوانده‌ایم. مثلاً ما پسر و دختر، با هم صیغهی محرمیت خوانده‌ایم که با هم محرم باشیم. مثلاً گردش برویم یا اینکه با هم مناظره‌ای، مباحثه‌ای داشته باشیم. عرض می‌کنم، این عنوان «صیغهی محرمیت» یک عنوان ساختگی و بی‌اساس است در دین ما؛ چنین مطلبی نیست. یک مرد و زن نامحرم اگر بخواهند با هم محرم بشوند، تنها راهش ازدواج است؛ زن و شوهر شدن است. جز این راهی نیست یا به صورت دائم و یا موقت (منقطع). در هر حال ازدواج است. غیر ازدواج و زوجیت و غیر زن و شوهر بودن، ما هیچ راهی نداریم. منتها ازدواج دائم با موقت فرقی‌هایی دارند. در ازدواج موقت، دو رکن باید محرز شود؛ یکی مهر است و دیگری مدت. در ازدواج موقت و نکاح منقطع، باید مهر معلوم و مدتش



هم مشخص شود. در ازدواج دائم، دیگر مدّت نداریم. در ازدواج موقت لازم است مدّت در ضمن عقد ذکر بشود که مدّت مثلاً از حالا تا یک سال این خانم به مهر مثلاً صد تومان، زوجهی این آقا شده است! اگر مهر در ضمن عقد، ذکر نشود، در عقد منقطع (موقت)، عقد، باطل است ولی در عقد دائم این طور نیست. در دائم فرضاً اگر مهر هم معین نشده باشد مهرالمثل^۱ ثابت می شود ولی در نکاح منقطع و عقد موقت، اگر مهر ذکر نشده باشد عقد، باطل است اما مدّت اگر ذکر نشده باشد باطل نیست، منتها به ازدواج دائم تبدیل می شود.

اگر صیغهی عقد موقت، بدون تعیین مدّت اجرا شد باطل نمی شود ولی به عقد دائم تبدیل می شود و اگر بخواهند بعداً عقد موقت کنند، باید طبق شرایطی طلاق واقع بشود؛ بعد، عقد موقت خوانده شود.

مطلب دیگر این که گاهی پیش می آید زن و مردی عقد منقطع کرده اند و با هم به طور موقت زن و شوهر شده اند و بعد اگر بخواهند عقد دائم کنند، باید مراقب باشند تا زمانی که مدّت عقد موقت، منقضی نشده یا از طرف شوهر بذل نشده اجرای عقد دائم ممکن نیست؛ چون در عقد موقت یا باید مدّت منقضی بشود یا مرد بذل مدّت کند، بعد می شود عقد دائم کرد. مثلاً فرض بفرمایید تا یک سال مدّت عقد موقت بود، حالا بخواهند همین زن را برای همین مرد که عقد موقت داشته اند، عقد دائم کنند باید صبر کنند تا آن یک سال - که مدّت عقد موقت بوده - منقضی شود یا اینکه مثلاً یک ماه بیشتر از مدّت این عقد موقت نگذشته باقی ماندهی مدّت را شوهر به زوجه اش بذل می کند. یعنی می گوید باقی مدّت را به شما بخشیدم؛ آن وقت می شود عقد دائم کرد.

۱- در این موضوع بحث مفصلی را می طلبید که ان شاء الله در فرصت مناسب مطرح خواهد شد.

ابعاد صیغهی محرّمیت

۳: گاهی سؤال می‌شود ما پسر و دختر جوان با هم صیغهی برادر و خواهری و صیغهی محرّمیت خوانده‌ایم که با هم باشیم. البتّه زن و شوهر نیستیم ولی می‌خواهیم با هم محرم باشیم که در رفت‌وآمد، گردش و صحبت و امثال این امور آزاد باشیم؛ آیا این روش ما صحیح است؟

عرض می‌کنیم این حرف، حرف شیطنی است و اصل و اساس دینی ندارد و خواندن صیغهی برادر و خواهری موضوعی بی‌اساس و بلکه دروغی است که بعضی افراد جاهل و نادان و یا مغرض و شیطان به دین نسبت می‌دهند. در دین ما آنچه مسلم است مسأله‌ی عقد ازدواج است که برای تحقّق آن صیغهی خوانده می‌شود و کلمه‌ی صیغه به معنای الفاظی است که برای تحقّق بخشیدن به عقدی یا ایقاعی^۱ خوانده می‌شود و هر عقدی «صیغهی خاصی» دارد که گفته می‌شود: صیغهی عقد ازدواج، صیغهی عقد بیع، صیغهی عقد اجاره، صیغهی عقد هبه، صیغهی ایقاع طلاق.

بعد از اینکه صیغهی عقد ازدواج اعمّ از دائم و موقتّ با شرایطش اجرا شد و رابطه‌ی زوجیت میان مرد و زنی تحقّق یافت، به دنبال آن در شرع مقدّس محرّمیت میان دو فامیل آن زن و شوهر به وجود می‌آید. یعنی بعضی از زن‌های فامیل زن به بعضی از مردهای فامیل مرد محرم می‌شوند. از باب مثال مادر این زن به شوهر محرم می‌شود، بنابر اصطلاح مادرزن و داماد می‌شوند و دختر این زن که از شوهر دیگر دارد ربیبه‌ی^۲ شوهر دوم می‌شود (با شرطی که



۱- هر نوع قراری که یک جانبه انجام گیرد و نیاز به قبول طرف دیگر نداشته باشد، مانند طلاق که شرعاً احتیاجی به قبول زوجه ندارد.

۲- به دختر زن از شوهر سابق وی اطلاق می‌شود.

دارد) به او محرم می‌شود و همین‌طور زن به پدر شوهرش محرم است که عروس او حساب می‌شود. این محرمیتی است که بعد از وقوع ازدواج شرعاً میان دو فامیل زن و شوهر پیدا می‌شود.

البته این محرمیت هم گاهی برای بعضی از افراد نادان یا بی‌بند و بار، وسیله‌ی سوءاستفاده قرار می‌گیرد. مثلاً دختر بچه‌ای را برای مردی عقد می‌کنند و بعد بذل مدّت می‌کنند در نتیجه مادر آن دختر بچه به این مرد محرم می‌شود. آنگاه همین دختر یا دختر بچه‌ی دیگری را به مرد دیگری تزویج می‌کنند و همچنین سوّمی و چهارمی و پنجمی و در نتیجه جمعی از مردان و زنان با این حيله‌ی شرعی با هم محرم می‌شوند و سپس مجمع فامیلی تشکیل داده و مرد و زن بی‌پرده و بی‌حجاب با هم مخلوط می‌شوند و با این روش به قول خودشان متدین روشنفکر شناخته می‌شوند که هم موازین دین را حفظ کرده و صیغه‌ی محرمیت خوانده‌اند و هم به شهوات نفسانی‌شان رسیده‌اند و از حجاب دست و پا گیر رسته‌اند و مرد روز و زن روز به حساب آمده‌اند.

این همان سوءاستفاده از قانون شرع است و به بازی گرفتن احکام خدا. در صورتی که مسأله‌ی محرمیت در واقع تخفیفی در امر حجاب است نه مقدمه و زمینه‌ای برای رفع حجاب. یعنی بعد از وقوع عقد ازدواج قهراً میان دو فامیل زن و شوهر روابط نزدیک ایجاد می‌شود و اگر تکلیف حجاب به همان روال قبل از ازدواج باقی باشد و زن مکلف باشد خود را از پدر شوهر و پسر شوهر و داماد خودش بپوشاند و آنها هم مکلف باشند به او نگاه نکنند، طبیعی است که زندگی با دشواری‌ها و احیاناً حرجی^۱ توأم می‌گردد. در این موقع

۱- مشقت، سختی و دشواری.



است که دین مقدّس برای رفع «حَرَج» از زندگی خانوادگی اجازه‌ی تخفیف در امر حجاب داده و فرموده است: زن لازم نیست خود را از پدرشوهر و پسر شوهر و داماد خودش بیوشاند و آنها هم در نگاهشان به آن زن (البته بدون ریبه^۱ و تلذّذ) آزادند و این بدیهی است که هیچگونه آزادی در بی‌پروایی مرد و زن در روابط خانوادگی نمی‌دهد و مخصوصاً توجّه به این مطلب لازم است که مسأله‌ی محرّمیت با بی‌حیایی خیلی فرق دارد، یعنی زن باید باحیا باشد حتّی نسبت به محارمش از پدر، برادر و پسرش شرم داشته باشد. نگوید حالا که آنها محرم من هستند پس می‌توانم با بازوان لخت و ساق پای عریان و سینه‌ی باز پیش آنها ظاهر شوم! تا چه رسد به پدرشوهر، پسر شوهر و داماد خودش. این بی‌حیایی است و ربطی به محرّمیت ندارد و این بی‌حیایی و بی‌پروایی زمینه‌ساز پیدایش بسیاری از مفاسد خطرناک می‌گردد.

این حقیقت را هیچگاه نباید فراموش کرد و با بی‌تفاوتی و سهل‌انگاری از کنارش عبور کرد که غریزه‌ی حادّ جنسی و کشش متقابل میان زن و مرد یک امر طبیعی و تکوینی است و با گفتن چند جمله‌ی «انکّحتُ و زوّجتُ و قبِلْتُ» از بین نمی‌رود و آتشش خاموش نمی‌شود؛ بلکه همچون آتش زیر خاکستر است و با یک نسیم که بر آن بوزد ممکن است شعله‌ور گردد و فسادِی به بار آورد. از باب مثال جوان بیست ساله‌ای فرضاً داماد است و مادرزنش زن جوان چهل ساله است. حال اگر آن مادرزن به دلیل اینکه آن جوان داماد من است و به من محرم است با بازوان لخت و ساق و سینه‌ی عریان پیش او ظاهر شود آیا آن غریزه‌ی حادّ جنسی و کشش متقابل میان مرد و زن که تکویناً در وجودشان



نهاده شده است تکان نمی خورد و شعله ور نمی گردد؟ طبیعی است که چنین می شود و محرّمیت سبب خاموش شدن آن آتش نمی شود و به همین کیفیت است نحوه ی برخورد یک مرد جوان با یک زن جوان که زن پدرش (به اصطلاح) نامادری اش می باشد و همچنین نحوه ی برخورد آن زن جوان با مرد جوانی که پدرشوهش است و این عروس او می باشد.

در تمام این موارد مسأله ی محرّمیت به جای خود محفوظ است و سبب تخفیف در امر حجاب است. ولی مسأله ی شرم و حیا هم وظیفه ای است که زن باید در رعایت آن کوشا باشد و هرگز محرّمیت را مجوّز بی حیایی نشناسد و حتّی پیش پدر و برادر و فرزندش نیز با «حیا» ظاهر شود. این فتوای عموم آقایان فقهای عظام است که نگاه شهوت آلود و به انگیزه ی تلذّذ از هر مردی نسبت به هر زنی حرام است؛ اگر چه آن زن مادر، خواهر و دخترش باشد تا چه رسد به مادرزن و عروس و زن پدر. تنها زن و شوهرند که حسابشان جداست و نسبت به یکدیگر از هر جهت آزادند.

مطلب دیگر اینکه گاهی دختر و پسر جوانی می گویند ما خودمان صیغه ی عقد ازدواج را جاری کرده ایم، بدون اینکه به شخص ثالثی مراجعه کنیم.

عرض می کنیم: اشکالی از این جهت نیست. مرد و زنی که می خواهند با هم ازدواج کنند می توانند صیغه ی عقد را خودشان اجرا کنند ولی در اینجا رعایت دو نکته لازم است؛ نکته ی اوّل: کسب اذن ولیّ دختر (پدر یا جدّ پدری) ضروری و لازم است و نکته ی دوّم: اینکه اجرای صیغه ی عقد تنها با تلفّظ به الفاظ «انکحْتُ وَ زَوَّجْتُ وَ قَبِلْتُ» محقّق نمی شود که از روی رساله ای آنها را حفظ کنند و بگویند. بلکه مجری صیغه ی عقد باید توجه داشته باشد



که این الفاظ را به قصد انشاء^۱ و ایجاد علقه‌ی زوجیت میان مرد و زن در عالم اعتبار می‌گوید و به اصطلاح فرق میان قصد انشاء و قصد اخبار را بدانند. در این صورت هیچ اشکالی نیست که آن مرد و زنی که قصد ازدواج با یکدیگر دارند خودشان صیغه‌ی عقد را اجرا کنند و نیازی به دیگری نداشته باشند.

چگونگی مَحْرَم شدن دو خانواده با هم

۴: گاهی سؤال می‌کنند که مثلاً در یک خانه دو نفر باجناب زندگی می‌کنند. باجناب یعنی دو خواهر با دو مرد ازدواج کرده‌اند. آن دو مرد با هم باجناب می‌شوند. حالا چون در یک خانه با هم زندگی می‌کنند برای اینکه در امر حجاب و پوشش اندکی تخفیف داده شود آن دو مرد می‌خواهند هر کدام دختر بچه‌ی خود را به دیگری تزویج کند. در نتیجه هر کدام از آن دو خواهر نسبت به مرد دیگر مادرزن و محرم می‌شود. آیا این کار جایز است یا نه؟

آقایان فقها فرموده‌اند آری جایز است؛ ولی با دو شرط:

شرط اول: چون هر کدام از آن دو خواهر نسبت به بچه‌ی دیگری خاله حساب می‌شود در فقه ما این مسأله هست که اگر کسی بخواهد با خواهرزاده یا برادرزاده‌ی زوجه‌اش ازدواج کند باید با اجازه‌ی زوجه‌اش که عمه یا خاله حساب می‌شود باشد.

شرط دوم: این جریان یادداشت بشود که در تاریخ فلان دختر بچه به نام فلان با اذن ولی‌اش (پدر یا جد پدری) به آقای فلان به عقد موقت تا مدت فلان تزویج شد و مدت هم بدل شد.



۱- یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند، زن به گفتن «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي» قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد به گفتن «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ» زن بودن او را برای خود قبول نماید.

آری این جریان یادداشت بشود تا در آینده بر اثر فراموشی مطلب دچار مشکلات غیر قابل حلّی نشوند. چون هستند افرادی که تنها می‌خواهند مشکل فعلی خود را حل کنند. مردان و زنانی به قول خودشان با هم محرم شرعی بشوند و بعد در مجمع فامیلی با هم مخلوط شوند و به اهوای نفسانیشان برسند. حالا دیگر آینده چه می‌شود و چه مشکلاتی پیش می‌آید اصلاً توجهی به آن نمی‌کنند.

در مجمع المسائل یکی از آقایان فقها دیدم که سؤال کرده بودند مردی دختر بچه‌ای را با اذن ولی‌اش برای خودش به عقد موقت تزویج کرد و بعد مدت را بذل کرد و سال‌ها گذشت و این جریان به فراموشی سپرده شد تا اینکه آن مرد همان دختر بچه را که به سن ازدواج رسیده بود برای پسرش عقد کرد، یعنی آن پسر با زن پدرش ازدواج کرد و بعد از چهار سال که اولاددار شدند فهمیدند که جریان از چه قرار بوده است. حال باید چه کنند؟

در جواب فرموده‌اند: این عقد باطل است و باید از هم جدا شوند. احتیاج به طلاق هم نیست. زیرا اصلاً عقد صحیحی در کار نبوده تا محتاج به طلاق باشد. تنها آن زن اگر بخواهد با مرد دیگری ازدواج کند باید عده نگه دارد و پس از انقضای عده با هر که خواست ازدواج می‌کند و حق مطالبه‌ی مهر از مرد اول را دارد. اولاد هم چون اشتباهی در کار بوده حلال‌زاده محسوب می‌شوند.

البته مشابه این جریان را خود بنده مشاهده کردم؛ تقریباً ۴۰ یا ۴۵ سال پیش جلسه‌ای اطراف میدان خراسان داشتیم. هفتگی در خانه‌ها گردش می‌کرد. در یکی از جلسات دیدم صاحبخانه خودش پای سماور نشسته چای می‌ریزد و دو دختر بچه در حدود پنج شش ساله هم کنارش نشسته اما خیلی پژمرده و افسرده و غمگینند. به صاحبخانه گفتم آقا! چرا این بچه‌ها را اینجا



آورده‌اید نگه دارید؟ پیش مادرشان بروند و آزاد باشند. گفت: اینها مادر ندارند. گفتم: مادرشان چه شده است؟ گفت: ما قصه‌ای داریم. برای شما نقل می‌کنم برای مردم بگویند بلکه عبرتی باشد. من با زنی ازدواج کردم، سال‌ها گذشت و این دو بچه به دنیا آمدند. اخیراً فهمیدیم که مادر اینها خواهر رضاعی^۱ من بوده است. یعنی هر دو از یک زن شیر خورده‌ایم (طبق شرایطی که در شرع مقدس مقرر شده است).^۲

به هر حال معلوم شد من با خواهر رضاعی‌ام ازدواج کرده‌ام و لذا از هم جدا شدیم و این دو بچه بی‌مادر شده‌اند و از من جدا نمی‌شوند. البته همان‌طور که گفتیم بچه‌ها چون اشتباهی در کار بوده حلال‌زاده‌اند. از این جهت اشکالی نیست. منظور این که این نمونه‌ای از مشکلاتی است که بر اثر عدم توجه و سهل‌انگاری و یادداشت نکردن وقایع پیش می‌آید و احیاناً خانواده‌هایی بی‌سروسامان می‌گردند و چه بسا افراد نادان این بی‌سروسامانی‌ها

۱- هم شیر، پسر و دختری که از یک زن شیر خورده باشند نسبت به هم برادر و خواهر رضاعی می‌شوند و محرم ابدی می‌باشند.

۲- شرایط شیر دانی که علت محرم شدن است هشت شرط است که عبارتند از: اول: بچه شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد فایده ندارد. دوم: شیر آن زن حرام نباشد، پس اگر شیر بچه‌ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهند به واسطه آن شیر، بچه به کسی محرم نمی‌شوند. سوم: بچه شیر را از پستان بکشد، پس اگر شیر را در گلولی او بریزند نتیجه ندارد. چهارم: شیر، خالص و با چیز دیگر مخلوط نباشد. پنجم: شیر از یک شوهر باشد، پس اگر زن شیردهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زاییدن، شیری که از شوهر اول داشته باقی باشد و مثلاً هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اول و هفت دفعه بعد از زاییدن از شیر شوهر دوم به بچه‌ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی‌شود. ششم: بچه به واسطه‌ی مرض، شیر را قی نکند و اگر قی کند بنا بر احتیاط واجب کسانی که به واسطه‌ی شیر خوردن به آن بچه محرم می‌شوند، باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او نمایند. هفتم: پانزده مرتبه یا یک شبانه‌روز به طوری که در مسأله‌ی بعد گفته می‌شود شیر سیر بخورد یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده و گوشت در بدنش روییده است، بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهد احتیاط مستحب آن است کسانی که به واسطه‌ی شیر خوردن او به او محرم می‌شوند با او ازدواج نکنند و نگاه محرمانه هم به او نمایند. هشتم: دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از آن تمام شدن دو سال او را شیر دهند به کسی محرم نمی‌شود بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال، چهارده مرتبه و بعد از آن یک مرتبه شیر بخورد، به کسی محرم نمی‌شود، ولی چنانچه از موقع زاییدن زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه‌ای را شیر دهد آن بچه به کسانی که گفته شد محرم می‌شود. نقل از توضیح المسائل امام خمینی (ره)، مسأله‌ی ۲۴۷۴.



را به حساب احکام دین می گذارند و خود را اصلاً مقصر در انجام وظایف طبق دستور شرع مقدّس نمی دانند.

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ واجعلنا من المنتظرين لظهوره واجعل خاتمة امرنا خيراً؛

والسّلام عليكم ورحمة الله و بركاته

